متفکر شهید

استاد

مرتضی

مطهری

مسئله

حجاب



بسمه تعالی

مقدمهٔ چاپ پنجاه و دوم

استقبال کم‌نظیر ملت شریف ایران و سایر فارسی‌زبانان از کتاب **مسأله حجاب** موجب شد که بار دیگر این کتاب از نظر نوع حروفچینی و رعایت اصول فنی و زیبایی کتاب مورد توجه انتشارات صدرا قرار گیرد و تحت نظر «شورای نظارت بر نشر آثار استاد شهید مطهری» اقدامات مذکور انجام پذیرد و در این چاپ، کتاب با شکل و کیفیت بهتری ارائه گردد.

لازم به ذکر است که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، استاد شهید قصد داشتند مقاله‌ای با عنوان «نقش بانوان در تاریخ معاصر ایران» به عنوان مقدمه کتاب مسأله حجاب بنگارند و چند صفحه‌ای از آن را به رشته تحریر درآوردند ولی متأسفانه منافقان به آن متفکر گرانقدر فرصت ندادند و ایشان را به شهادت رساندند. آن مقالهٔ ناقص در جلد نوزدهم «مجموعه آثار» درج شده است.

از خداوند توفیق بیشتر مسألت می‌کنیم.

هفتم تیر ۱۳۷۹

برابر با ۲۴ ربیع‌الاول ۱۴۲۱

انتشارات صدرا

مقدمهٔ انجمن اسلامی پزشکان بر چاپ اول

باسمه تعالی

کتاب حاضر اولین نشریهٔ انجمن اسلامی پزشکان است که تقدیم خوانندگان محترم و پویندگان راه حق و حقیقت می‌گردد.

در جلسات انجمن که متجاوز از شش سال است تقریباً به طور مرتب تشکیل می‌گردد موضوعات علمی و اجتماعی و دینی متعددی توسط دانشمندان و گویندگان مختلف ایراد و مورد بحث و انتقاد قرار گرفته است.

بخش اعظم این سخنرانیها را دانشمند محترم جناب آقای مرتضی مطهری تقبل و ایراد فرموده‌اند و این کتاب برگزیدهٔ مختصر یکی از موضوعات مورد بحث بوده است که علت تقدم در چاپ آن را خود ایشان در پیشگفتار توضیح داده‌اند.

امید است که به خواست ایزد متعال موضوعات دیگر که هر یک به نوبهٔ خود جالب و با دید تازه‌ای مورد بحث قرار گرفته‌اند به زودی چاپ و دراختیار علاقه‌مندان قرار گیرد.

انجمن اسلامی پزشکان

مقدمهٔ انجمن اسلامی پزشکان بر چاپ دوم

باسمه تعالی

خداوند بزرگ را سپاسگزاریم که اقدام انجمن اسلامی پزشکان در چاپ و نشر کتاب مسألهٔ حجاب مورد توجه صاحبنظران و اقبال علاقه‌مندان واقع گردید به‌طوری که در همان ماههای اول نسخ آن نایاب شد و بلافاصله انجمن از جناب آقای مطهری درخواست کرد که با درنظر گرفتن نظریات اعلام شده توسط اعضای انجمن و سایر علاقه‌مندان، چنانچه لازم می‌دانند، در کتاب تجدیدنظر کنند تا برای چاپ دوم آماده گردد. درنتیجه چاپ دوم کتاب به صورتی کاملتر و با رجحان بیشتری نسبت به چاپ اول آماده گردید که اینک تقدیم می‌گردد.

ضمناً به علاقه‌مندان بشارت می‌دهد که طبق وعدهٔ جناب آقای مطهری، یکی دیگر از موضوعات مورد بحث (مسألهٔ بردگی) به زودی آماده می‌گردد و دراختیار عموم گذاشته می‌شود. این موضوع مبیّن میزان عطش علاقه‌مندان به درک حقایق اسلامی است. امید است که سایر مجامع، بخصوص انجمنهای اسلامی، کوشش بیشتری در این زمینه مبذول دارند و به تدریج مطالبی که مبتلابه مردم است و از منابع حقیقی اسلام استخراج شده است به وسیلهٔ متخصصان اسلامی استخراج شود و به دست عموم برسد.

انجمن اسلامی پزشکان

فهرست مطالب

۱

مقدمهٔ مؤلف

باسمه تعالی

ریشهٔ بیشتر انحرافات دینی و اخلاقی نسل جوان را در لابلای افکار و عقاید آنان باید جستجو کرد. فکر این نسل از نظر مذهبی آنچنانکه باید رهنمایی نشده است و از این نظر فوق‌العاده نیازمند است.

اگـر مشکـلی در رهـنمایی ایـن نسـل بـاشد بـیشتر در فهمیدن زبان و منطق او و روبروشدن با او با منطق و زبان خـودش است. و در ایـن وقت است کـه هـر کسـی احسـاس می‌کند این نسل، برخلاف آنچه ابتدا به نظر می‌رسد، لجوج نیست، آمادگی زیادی برای دریافت حقایق دینی دارد.

هـدف نـویسنده و هـمچنین هـدف گـروه روشـنفکر و متدین انجمن اسلامی پزشکان از طرح و بحث و نشر «مسألهٔ حجاب» این است که احساس شد گذشته از انحرافات عملی فراوانی که در زمینهٔ حجاب به وجود آمده این مسأله و سایر

مسائل مربوط به زن وسیله‌ای شده در دست یک عده افراد ناپاک و مزدورصفت که از این پایگاه علیه دین مقدس اسلام جار و جنجال تبلیغاتی راه بیندازند. بدیهی است در شرایط موجود که نسل جوان از جنبۀ مذهبی به قدر کافی راهنمایی نمی‌شود این تبلیغات آثار شوم خود را می‌بخشد.

این بنده خدا را سپاسگزار است که احساس می‌کند فعالیتهای قلمی ناقابل او در این میدان، چه جراید و مجلات و چه به وسیلۀ این کتاب، اثر نیک محسوسی داشته است. تا آنجا که اطلاع دارد نشر این کتاب تأثیر فراوانی در اصلاح عقاید و افکار این نسل داشته است، حتی بعضی از بانوان به اصطلاح متجدد عملاً در وضع خود تجدیدنظر کرده‌اند.

بدون شک پدیدۀ «برهنگی» بیماری عصر ماست. دیر یا زود این پدیده به عنوان یک «بیماری» شناخته خواهد شد. فرضاً ما کورکورانه از غرب تقلید کنیم، خود پیشتازان غربی ماهیت این پدیده را اعلام خواهند کرد. ولی ما اگر به انتظار اعلام آنها بنشینیم می‌ترسم خیلی دیر شده باشد. اگر می‌خواهید ببینید کار برهنگی در غرب به کجا رسیده و فریاد چه کسانی را بلند کرده است این قسمت از نامۀ یکی از هنرپیشگان معروف جهان را به دخترش که به قول خودش چهل سال مردم روی زمین را خندانده است بخوانید. این نامه مَثَل معروف عامیانۀ خودمان را به یاد می‌آورد: «عزا چه عزایی است که مرده‌شوی هم گریه می‌کند.»

او پس از آنکه به دخترش اجازه می‌دهد «فقط به خاطر

هنر می‌توان لخت و عریان به روی صحنه رفت» و تأکید می‌کند که این لختی منحصراً در روی صحنه و برای ضرورت هنر باشد، می‌نویسد:

«... برهنگی بیماری عصرماست. من پیرمردم و شاید حرفهای خنده‌آور بزنم. اما به گمان من تن عریان تو باید از آنِ کسی باشد که روح عریانش را دوست می‌داری. بد نیست اگر اندیشهٔ تو در این‌باره مال ده سال پیش باشد، مال دوران پوشیدگی. نترس این ده سال تو را پیرتر نخواهد کرد. به هر حال امیدوارم تو آخرین کسی باشی که تبعهٔ جزیرهٔ لُختی‌ها بشوی...»

نویسندهٔ این نامه به داشتن بعضی افکار انسانی معروف است. این سخنان وی نشانهٔ دیگری است از بهره‌مند بودن او از برخی افکار انسانی.

□

همان‌طور که در مقدمهٔ چاپ اول این کتاب به اطلاع خوانندگان محترم رسید، محتوای اصلی و اوّلی این کتاب یک سلسله بحثها و درسها بوده است که در جلسات انجمن اسلامی پزشکان القا شده است و پس از استخراج از ضبط صوت و تنظیم و اصلاح عبارات و اضافهٔ برخی از مطالب به صورت کتاب درآمده است.

در چاپ دوم تجدیدنظرهایی نسبت به چاپ اول به عمل آمد و در مقدمهٔ آن چاپ متذکر شدیم که در

تجدیدنظر هیچ مطلبی حذف نگردید بلکه یک سلسله مطالب اضافه شد. مطالب اضافی غالباً مطلب مستقلی نیست، تتمیم و تکمیلی است بر آنچه در چاپ اول بوده و لهذا ضمن فصول کتاب گنجانیده شده است. فقط یک فصل در آخر کتاب تحت عنوان «شرکت زن در مجامع» اضافه شد و البته فصل فتواها که در چاپ اول خیلی به اختصار برگزار شده بود در چاپ دوم تکمیل شد و آن را نیز درحقیقت یک فصل اضافی باید شمرد.

برخی مطالب در چاپ دوم پس و پیش شد، عبارات در موارد جزئی اصلاح گردید، مدارک اخبار و احادیث در پاورقیها نشان داده شد، در آخر کتاب فهرست اعلام اشخاص و کتب و اماکن را اضافه کردیم، دو فهرست هم یکی برای آیات کریمهٔ قرآن و یکی دیگر برای احادیث و اشعار و کلمات مشهور قرار دادیم. از این‌رو چاپ دوم از چاپ اول بسی کاملتر و جامعتر از آب درآمد و در حدود یک ثلث بر جلد اول اضافه گشت.

در چاپ سوم اضافات و اصلاحات بسیار ناچیز و مختصری صورت گرفت که قابل ذکر نبود. اکنون که چاپ جدید این کتاب منتشر می‌شود، یک سلسله تجدیدنظرهای دیگری به عمل آمد. این تجدیدنظرها نیز همه از نوع اضافات و توضیحات است و کمی هم اصلاحات، چیزی کم نشده همچنانکه در جوهر مطالب کتاب نیز تغییراتی داده نشده است.

به نام خدا

مقدمه

لزوم پوشیدگی زن در برابر مرد بیگانه یکی از مسائل مهم اسلامی است. در خود قرآن کریم دربارهٔ این مطلب تصریح شده است. علیهذا در اصل مطلب از جنبهٔ اسلامی نمی‌توان تردید کرد.

پوشیدن زن خود را از مرد بیگانه یکی از مظاهر لزوم حریم میان مردان و زنان اجنبی است، همچنانکه عدم جواز خلوت میان اجنبی و اجنبیّه یکی دیگر از مظاهر آن است. این بحث را در پنج بخش باید رسیدگی کرد:

۱. آیا پوشش از مختصات اسلام است و پس از ظهور اسلام از مسلمین به غیرمسلمین سرایت کرده است؟ یا از مختصات اسلام و مسلمین نیست و در میان ملل دیگر قبل از اسلام نیز وجود داشته است؟

۲. علت پوشش چیست؟

چنانکه می‌دانیم در میان حیوانات هیچگونه حریمی میان جنس نر و جنس ماده وجود ندارد، آنها آزادانه با یکدیگر معاشرت می‌کنند. قاعدهٔ اوّلی طبیعی این است که افراد انسان نیز چنین باشند. چه موجبی سبب شده که میان جنس زن و مرد حریم و حائلی به صورت پوشیدگی زن یا به صورت دیگر به وجود آید؟

اختصاص به پوشش ندارد، در مطلق اخلاق جنسی جای چنین سؤالی هست. دربارهٔ حیا و عفاف نیز همین پرسش هست. حیوانات در مسائل جنسی احساس شرم نمی‌کنند ولی در انسان بالاخص در جنس ماده حیا و شرم وجود دارد.

۳. فلسفهٔ پوشش از نظر اسلام

۴. ایرادها و اشکالها

۵. حدود پوشش اسلامی چیست؟

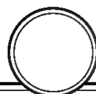
آیا اسلام طرفدار پرده‌نشینی زن است همچنانکه لغت «حجاب» بر این معنی دلالت می‌کند، یا اسلام طرفدار این است که زن در حضور مرد بیگانه بدن خود را بپوشاند بدون آنکه مجبور باشد از اجتماع کناره‌گیری کند؟ و در صورت دوم حدود پوشش چقدر است؟ آیا چهره و دو دست تا مچ نیز باید پوشیده شود یا ماورای چهره و دو دست باید پوشیده شود اما چهره و دو دست تا مچ پوشیدنش لازم نیست؟ و در هر حال آیا در اسلام مسأله‌ای به نام «حریم عفاف» وجود دارد یا نه؟ یعنی آیا در اسلام مسألهٔ سومی که نه «پرده‌نشینی» و «محبوسیّت» و نه «اختلاط» باشد وجود دارد یا خیر؟ و به عبارت دیگر آیا اسلام طرفدار جدابودن مجامع زنان و مردان است یا نه؟

اینها پرسشهایی است که این کتاب بدانها پاسخ می‌گوید.

بخش اول



* آیا در میان ملل دیگر قبل از اسلام حـجاب بوده است؟
* وضع حجاب در جاهلیت عرب
* حجاب در قوم یهود
* حجاب در ایران باستان
* حجاب در هند



تاریخچهٔ حجاب

اطلاع من از جنبهٔ تاریخی کامل نیست. اطلاع تاریخی ما آنگاه کامل است که بتوانیم دربارهٔ همهٔ مللی که قبل از اسلام بوده‌اند اظهار نظر کنیم. قدر مسلّم این است که قبل از اسلام در میان بعضی ملل حجاب وجود داشته است.

تا آنجا که من در کتابهای مربوطه خوانده‌ام در ایران باستان و در میان قوم یهود و احتمالاً در هند حجاب وجود داشته و از آنچه در قانون اسلام آمده سخت‌تر بوده است، اما در جاهلیت عرب حجاب وجود نداشته است و به‌وسیلهٔ اسلام در عرب پیدا شده است.

ویل دورانت در صفحهٔ ۳۰ جلد ۱۲ **تاریخ تمدن** (ترجمهٔ فارسی) راجع به قوم یهود و قانون تلمود می‌نویسد:

«اگر زنی به نقض قانون یهود می‌پرداخت چنانکه مثلاً بی‌آنکه چیزی بر سر داشت به میان مردم می‌رفت و یا در شارع عام نخ می‌رشت یا

با هر سنخی از مردان درد دل می‌کرد یا صدایش آنقدر بلند بود که چون در خانه‌اش تکلم می‌نمود همسایگانش می‌توانستند سخنان او را بشنوند، در آن صورت مرد حق داشت بدون پرداخت مهریه او را طلاق دهد.»

علیهذا حجابی که در قوم یهود معمول بوده است از حجاب اسلامی ـ چنانکه بعداً شرح خواهیم داد ـ بسی سخت‌تر و مشکلتر بوده است.

در جلد اول **تاریخ تمدن** صفحهٔ ۵۵۲ راجع به ایرانیان قدیم می‌گوید:

«در زمان زردشت زنان منزلتی عالی داشتند، با کمال آزادی و با روی گشاده در میان مردم آمد و شد می‌کردند...»

آنگاه چنین می‌گوید:

«پس از داریوش مقام زن مخصوصاً در طبقهٔ ثروتمندان تنزل پیدا کرد. زنان فقیر چون برای کارکردن ناچار از آمد و شد در میان مردم بودند آزادی خود را حفظ کردند ولی در مورد زنان دیگر گوشه‌نشینی زمان حیض که برایشان واجب بود رفته‌رفته امتداد پیدا کرد و سراسر زندگی اجتماعی‌شان را فرا گرفت، و این امر خود مبنای پرده‌پوشی در میان مسلمانان به شمار می‌رود. زنان طبقات بالای اجتماع جرأت آن را نداشتند که جز در تخت روان روپوش‌دار از خانه بیرون بیایند و هرگز به آنان اجازه داده نمی‌شد که آشکارا با مردان آمیزش کنند. زنان شوهردار حق نداشتند هیچ مردی را ولو پدر یا برادرشان باشد ببینند. در نقشهایی که از ایران باستان بر

جای مانده هیچ صورت زن دیده نمی‌شود و نامی از ایشان به نظر نمی‌رسد...»

چنانکه ملاحظه می‌فرمایید حجاب سخت و شدیدی در ایران باستان حکمفرما بوده، حتی پدران و برادران نسبت به زن شوهردار نامحرم شمرده می‌شده‌اند.

به عقیدهٔ ویل دورانت مقررات شدیدی که طبق رسوم و آئین کهن مجوسی دربارهٔ زن حائض اجرا می‌شده که در اتاقی محبوس بوده، همه از او در مدت عادت زنانگی دوری می‌جسته‌اند و از معاشرت با او پرهیز داشته‌اند، سبب اصلی پیدا شدن حجاب در ایران باستان بوده است. در میان یهودیان نیز چنین مقرراتی دربارهٔ زن حائض اجرا می‌شده است.

اما اینکه می‌گوید: «و این امر خود مبنای پرده‌پوشی در میان مسلمانان به شمار می‌رود» منظورش چیست؟

آیا مقصود این است که علت رواج حجاب در میان مسلمانان نیز مقررات خشنی است که دربارهٔ زن حائض اجرا می‌شود؟! همه می‌دانیم که در اسلام چنین مقرراتی هرگز وجود نداشته است و ندارد. زن حائض در اسلام فقط از برخی عبادات واجب نظیر نماز و روزه معاف است و همخوابگی با او نیز در مدت عادت زنانگی جایز نیست، ولی زن حائض از نظر معاشرت با دیگران هیچ‌گونه ممنوعیتی ندارد که عملاً مجبور به گوشه‌نشینی شود.

و اگر مقصود این است که حجاب رایج میان مسلمانان عادتی است که از ایرانیان پس از مسلمان شدنشان به سایر مسلمانان سرایت کرد، باز هم سخن نادرستی است، زیرا قبل از اینکه ایرانیان مسلمان شوند آیات مربوط به حجاب نازل شده است.

از سخنان دیگر ویل دورانت هر دو مطلب فهمیده می‌شود یعنی هم مدعی است که حجاب به وسیلهٔ ایرانیان پس از مسلمانان شدنشان در میان مسلمانان رواج یافت و هم مدعی است که ترک همخوابگی با زن حائض، در حجاب زنان مسلمان و لااقل در گوشه‌گیری آنان مؤثر بوده است.

در جلد ۱۱ صفحهٔ ۱۱۲ (ترجمهٔ فارسی) می‌گوید:

«ارتباط عرب با ایران از موجبات رواج حجاب و لواط در قلمرو اسلام بود. عربان از دلفریبی زن بیم داشتند و پیوسته دلباختهٔ آن بودند و نفوذ طبیعی وی را با تردید معمولی مردان دربارهٔ عفاف و فضیلت زن تلافی می‌کردند. عمر به قوم خود می‌گفت: با زنان مشورت کنند و خلاف رأی ایشان رفتار کنند. ولی به قرن اول هجری مسلمانان زن را در حجاب نکرده بودند، مردان و زنان با یکدیگر ملاقات می‌کردند و در کوچه‌ها پهلو به پهلوی می‌رفتند و در مسجد با هم نماز می‌کردند.

حجاب و خواجه‌داری در ایام ولید دوم (۱۲۶ ـ ۱۲۷ هجری) معمول شد. گوشه‌گیری زنان از آنجا پدید آمد که در ایام حیض و نفاس بر مردان حرام بودند.»

در صفحهٔ ۱۱۱ می‌گوید:

«پیمبر از پوشیدن جامهٔ گشاد نهی کرده بود، اما بعضی عربان این دستور را ندیده می‌گرفتند. همهٔ طبقات زیورهایی داشتند. زنان پیکر خود را به نیم‌تنه و کمربند براق و جامهٔ گشاد و رنگارنگ می‌آراستند، موی خود را به زیبایی دسته می‌کردند یا به دو طرف

سر می‌ریختند، یا به دسته‌ها بافته به پشت سر می‌آویختند و گاهی اوقات با رشته‌های سیاه ابریشم نمایش آن را بیشتر می‌کردند. غالباً خود را به جواهر و گل می‌آراستند. پس از سال ۹۷ هجری چهرهٔ خویش را از زیر چشم به نقاب می‌پوشیدند. از آن پس این عادت همچنان رواج بود.»

ویل دورانت در جلد ۱۰ **تاریخ تمدن** صفحهٔ ۲۳۳ راجع به ایرانیان باستان می‌گوید:

«داشتن متعه بلامانع بود. این متعه‌ها مانند معشوقه‌های یونانی آزاد بودند که در میان مردم ظاهر و در ضیافت مردان حاضر شوند، اما زنان قانونی معمولاً در اندرون خانه نگهداری می‌شدند. این رسم دیرین ایرانی به اسلام منتقل شد.»

ویل دورانت طوری سخن می‌گوید که گویی در زمان پیغمبر کوچکترین دستوری دربارهٔ پوشیدگی زن وجود نداشته است و پیغمبر فقط از پوشیدن جامهٔ گشاد نهی کرده بوده است! و زنان مسلمان تا اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری با بی‌حجابی کامل رفت و آمد می‌کرده‌اند. و حال آنکه قطعاً چنین نیست. تاریخ قطعی برخلاف آن شهادت می‌دهد. بدون شک زن جاهلیت همچنان بوده که ویل دورانت توصیف می‌کند ولی اسلام در این جهت تحولی به وجود آورد. عایشه همواره زنان انصار را اینچنین ستایش می‌کرد:

«مرحبا به زنان انصار. همینکه آیات سورهٔ نور نازل شد یک نفر از

آنان دیده نشد که مانند سابق بیرون بیابد. سر خود را با روسریهای مشکی می‌پوشیدند. گویی کلاغ روی سرشان نشسته است.»[۱]

در **سنن** ابو داود جلد ۲ صفحه ۳۸۲ همین مطلب را از امّ‌سلمه نقل می‌کند با این تفاوت که امّ‌سلمه می‌گوید:

«پس از آنکه آیهٔ سورهٔ احزاب (**يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلابِيبِهِنَّ**) نازل شد زنان انصار چنین کردند.»

«کنت گوبینو» در کتاب **سه سال در ایران** نیز معتقد است که حجاب شدید دورهٔ ساسانی، در دورهٔ اسلام در میان ایرانیان باقی ماند. او معتقد است که آنچه در ایران ساسانی بوده است تنها پوشیدگی زن نبوده است بلکه مخفی نگه‌داشتن زن بوده است. مدعی است که خودسری موبدان و شاهزادگان آن دوره به قدری بود که اگر کسی زن خوشگلی در خانه داشت نمی‌گذاشت کسی از وجودش آگاه گردد و حتی‌الامکان او را پنهان می‌کرد زیرا اگر معلوم می‌شد که چنین خانم خوشگلی در خانه‌اش هست دیگر مالک او و احیاناً مالک جان خودش هم نبود.

«جواهر لعل نهرو» نخست‌وزیر فقید هند نیز معتقد است که حجاب از ملل غیرمسلمان روم و ایران به جهان اسلام وارد شد. در کتاب **نگاهی به تاریخ جهان** جلد اول صفحه ۳۲۸ ضمن ستایش از تمدن اسلامی به تغییراتی که بعدها پیدا شد اشاره می‌کند و از آن جمله می‌گوید:

«یک تغییر بزرگ و تأسف‌آور نیز تدریجاً روی نمود و آن در وضع

---

۱. کشّاف، ذیل آیهٔ ۳۱ از سورهٔ نور.

زنان بود. در میان زنان عرب رسم حجاب و پرده وجود نداشت. زنان عرب جدا از مردان و پنهان از ایشان زندگی نمی‌کردند بلکه در اماکن عمومی حضور می‌یافتند، به مسجدها و مجالس وعظ و خطابه می‌رفتند و حتی خودشان به وعظ و خطابه می‌پرداختند. اما عربها نیز بر اثر موفقیتها تدریجاً بیش از پیش رسمی را که در دو امپراطوری مجاورشان یعنی امپراطوری روم شرقی و امپراطوری ایران وجود داشت اقتباس کردند. عربها امپراطوری روم را شکست دادند و به امپراطوری ایران پایان بخشیدند. اما خودشان هم گرفتار عادات و آداب ناپسند این امپراطوریها گشتند. به قراری که نقل شده است مخصوصاً بر اثر نفوذ امپراطوری قسطنطنیه و ایران بود که رسم جدایی زنان از مردان و پرده‌نشینی ایشان در میان عربها رواج پیدا کرد. تدریجاً سیستم «حرم» آغاز گردید و مردها و زنها از هم جدا گشتند.»

سخن درستی نیست. فقط بعدها بر اثر معاشرت اعراب مسلمان با تازه مسلمانان غیرعرب، حجاب از آنچه در زمان رسول اکرم وجود داشت شدیدتر شد نه اینکه اسلام اساساً به پوشش زن هیچ عنایتی نداشته است.

از سخنان نهرو برمی‌آید که رومیان نیز (شاید تحت‌تأثیر قوم یهود) حجاب داشته‌اند و رسم حرمسراداری نیز از روم و ایران به دربار خلفای اسلامی راه یافت. این نکته را دیگران نیز تأیید کرده‌اند.

در هند نیز حجاب سخت و شدیدی حکمفرما بوده است ولی درست روشن نیست که قبل از نفوذ اسلام در هند وجود داشته است و یا بعدها پس از نفوذ اسلام در هند رواج یافته است و هندوان غیرمسلمان تحت‌تأثیر مسلمانان و مخصوصاً مسلمانان ایرانی حجاب زن را پذیرفته‌اند.

آنچه مسلّم است این است که حجاب هندی نیز نظیر حجاب ایران باستان سخت و شدید بوده است. از گفتار ویل دورانت در جلد دوم **تاریخ تمدن** برمی‌آید که حجاب هندی به وسیلهٔ ایرانیان مسلمان در هند رواج یافته است.

نهرو پس از سخنانی که از او نقل کردیم می‌گوید:

«متأسفانه این رسم ناپسند کم‌کم یکی از خصوصیات جامعهٔ اسلامی شد و هند نیز وقتی مسلمانان بدین‌جا آمدند آن را آموخت.»

به عقیدهٔ نهرو حجاب هند به واسطهٔ مسلمانان به هند آمده است.

ولی اگر تمایل به ریاضت و ترک لذت را یکی از علل پدیدآمدن حجاب بدانیم باید قبول کنیم که هند از قدیمترین ایام حجاب را پذیرفته است، زیرا هند از مراکز قدیم ریاضت و پلید شمردن لذات مادی بوده است.

راسل در **زناشویی و اخلاق** صفحهٔ ۱۳۵ می‌گوید:

«اخلاق جنسی آنچنان که در جوامع متمدن دیده می‌شود از دو منبع سرچشمه می‌گیرد: یکی تمایل به اطمینان پدری، و دیگری اعتقاد مرتاضانه به خبیث‌بودن عشق. اخلاق جنسی در اعصار ماقبل مسیحیت و در ممالک خاور دور تا به امروز فقط از منبع اول منشعب می‌شود و استثنای آن هند و ایران است که ظاهراً ریاضت‌طلبی در آنجا پدید آمده و در سراسر جهان پراکنده شده است.»

به هر حال آنچه مسلّم است این است که قبل از اسلام حجاب در

جهان وجود داشته است و اسلام مبتکر آن نیست، اما اینکه حدود حجاب اسلامی با حجابی که در ملل باستانی بود یکی است یا نه، و دیگر اینکه علت و فلسفه‌ای که از نظر اسلام حجاب را لازم می‌سازد همان علت و فلسفه است که در جاهای دیگر جهان منشأ پدید آمدن حجاب شده است یا نه، مطالبی است که در قسمتهای بعدی به تفصیل دربارهٔ آنها سخن خواهیم گفت.



بخش دوم



* ریشهٔ فلسفی
* ریشهٔ اجتماعی
* ریشهٔ اقتصادی
* ریشهٔ اخلاقی
* ریشهٔ روانی
* تدبیر غریزی شگفت‌انگیز زن

علت پیدا شدن حجاب

علت و فلسفهٔ پیدا شدن حجاب چیست؟ چطور شد که در میان همه یا بعضی ملل باستانی پدید آمد؟ اسلام که دینی است که در همهٔ دستورهای خویش فلسفه و منظوری دارد چرا و روی چه مصلحتی حجاب را تأیید و یا تأسیس کرد؟

مخالفان حجاب سعی کرده‌اند جریانات ظالمانه‌ای را به عنوان علت پیدا شدن حجاب ذکر کنند، و در این جهت میان حجاب اسلامی و غیراسلامی فرق نمی‌گذارند، چنین وانمود می‌کنند که حجاب اسلامی نیز از همین جریانات ظالمانه سرچشمه می‌گیرد.

در باب علت پیدا شدن حجاب نظریات گوناگونی ابراز شده است و غالباً این علتها برای ظالمانه یا جاهلانه جلوه دادن حجاب ذکر شده است. ما مجموع آنها را ذکر می‌کنیم. نظریاتی که به دست آورده‌ایم بعضی فلسفی و بعضی اجتماعی و بعضی اخلاقی و بعضی اقتصادی و بعضی روانی است که ذیلاً ذکر می‌شود:

۱. میل به ریاضت و رهبانیت (ریشهٔ فلسفی)

۲. عدم امنیت و عدالت اجتماعی (ریشهٔ اجتماعی)

۳. پدرشاهی و تسلط مرد بر زن و استثمار نیروی وی در جهت منافع اقتصادی مرد (ریشهٔ اقتصادی)

۴. حسادت و خودخواهی مرد (ریشهٔ اخلاقی)

۵. عادت زنانگی زن و احساس او به اینکه در خلقت از مرد چیزی کم دارد، به علاوهٔ مقررات خشنی که در زمینهٔ پلیدی او و ترک معاشرت با او در ایام عادت وضع شده است (ریشهٔ روانی)

علل نامبرده یا به هیچ‌وجه تأثیری در پیدا شدن حجاب در هیچ نقطه از جهان نداشته است و بی‌جهت آنها را به نام علت حجاب ذکر کرده‌اند و یا فرضاً در پدیدآمدن بعضی از سیستمهای غیراسلامی تأثیر داشته است در حجاب اسلامی تأثیر نداشته است یعنی حکمت و فلسفه‌ای که در اسلام سبب تشریع حجاب شده، نبوده است.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود مخالفان حجاب گاهی آن را زاییدهٔ یک طرز تفکر فلسفی خاص دربارهٔ جهان و لذات جهان معرفی می‌کنند و گاهی ریشهٔ سیاسی و اجتماعی برای آن ذکر می‌کنند و گاهی آن را معلول علل اقتصادی می‌دانند و گاهی جنبه‌های خاص اخلاقی یا روانی را در پدید آمدن آن دخالت می‌دهند.

ما هر یک از این علل را ذکر و سپس انتقاد می‌کنیم و ثابت می‌کنیم که اسلام در فلسفهٔ اجتماعی خود به هیچ‌یک از این جهات نظر نداشته است و هیچ‌یک از آنها با مبانی مسلّم و شناخته‌شدهٔ اسلام وفق نمی‌دهد و در خاتمه به یک علت اساسی اشاره می‌کنیم که از نظر ما موجّه‌ترین آنها به شمار می‌رود.

ریاضت و رهبانیّت

ارتباط مسألهٔ پوشش با فلسفهٔ ریاضت و رهبانیت از این جهت است که چون زن بزرگترین موضوع خوشی و کامرانی بشر است، اگر زن و مرد معاشر و محشور با یکدیگر باشند، خواه‌ناخواه دنبال لذت‌جویی و کامیابی می‌روند. پیروان فلسفهٔ رهبانیت و ترک لذت برای اینکه محیط را کاملاً با زهد و ریاضت سازگار کنند بین زن و مرد حریم قائل شده پوشش را وضع کرده‌اند، کما اینکه با چیزهای دیگری هم که نظیر زن محرک لذت و بهجت بوده است مبارزه کرده‌اند. پدیدآمدن پوشش طبق این نظریه، دنباله و نتیجهٔ پلید دانستن ازدواج و مقدس شمردن عزوبت است.

ایدهٔ ریاضت و ترک دنیا همان‌طوری که در موضوع مال فلسفهٔ فقرطلبی و پشت پا زدن به همهٔ وسائل مادی را به وجود آورده است، در مورد زن فلسفهٔ تجردطلبی و مخالفت با جمال را ایجاد کرده است. بلند نگه‌داشتن مو که در میان سیکها، هندوها و بعضی دراویش معمول است نیز از مظاهر مخالفت با جمال و مبارزه با شهوت و از ثمرات فلسفهٔ طرد لذت و

میل به ریاضت است. می‌گویند کوتاه کردن و ستردن مو، سبب فزونی رغبت جنسی می‌گردد و بلند کردن آن موجب تقلیل و کاهش آن است.

در اینجا بد نیست قسمتی از گفتهٔ برتراند راسل را در این موضوع بیاوریم. وی در کتاب **زناشویی و اخلاق** صفحهٔ ۳۰ می‌گوید:

«بخصوص در قرون اول مسیحیت این طرز فکر سن‌پل (بولس مقدس) از طرف کلیسا اشاعهٔ تمام یافت و تجرد مفهوم تقدس به خود گرفت و عده بیشماری راه بیابان پیش گرفتند تا شیطان را منکوب سازند، شیطانی که هر آن ذهن آنان را از تخیلات شهوانی مملو می‌ساخت. کلیسا ضمناً با استحمام به مبارزه پرداخت زیرا خطوط بدن، انسان را به طرف گناه می‌راند. کلیسا چرک بدن را تحسین کرده رایحهٔ بوی بدن صورت تقدس را به خودگرفت زیرا باز به نظر سن‌پل نظافت بدن و آرایش آن با نظافت روح منافات دارد. شپش مروارید خدا شناخته شد...»

اینجا این پرسش پیش می‌آید که اساساً علت تمایل بشر به ریاضت و رهبانیت چیست؟ بشر طبعاً باید کامجو و لذت‌طلب باشد. پرهیز از لذت و محروم‌کردن خود باید دلیلی داشته باشد.

چنانکه می‌دانیم رهبانیت و دشمنی با لذت جریانی بوده که در بسیاری از نقاط جهان وجود داشته است. از جمله مراکز آن در مشرق‌زمین هندوستان و در مغرب‌زمین یونان بوده است. نحلهٔ «کلبی» که یکی از نحله‌های فلسفی است و در یونان رواج داشته است طرفدار فقر و مخالف

لذت مادی بوده است[1].

یکی از علل پدیدآمدن این‌گونه افکار و عقاید، تمایل بشر برای وصول به حقیقت است. این تمایل در بعضی افراد فوق‌العاده شدید است و اگر با این عقیده ضمیمه گردد که کشف حقیقت از برای روح آنگاه حاصل می‌شود که بدن و تمایلات بدنی و جسمانی مقهور گردد، قهراً منجر به ریاضت و رهبانیت می‌گردد. به عبارت دیگر، این اندیشه که وصول به حق جز از راه فنا و نیستی و مخالفت با هوای نفس میسر نیست، علت اصلی پدیدآمدن ریاضت و رهبانیت است.

علت دیگر پدیدهٔ ریاضت آمیخته‌بودن لذات مادی به پاره‌ای از رنجهای معنوی است. بشر دیده است که همواره در کنار لذتهای مادی یک عده رنجهای روحی وجود دارد. مثلاً دیده است که هر چند داشتن ثروت موجب یک سلسله خوشیها و کامرانیهاست اما هزاران ناراحتیها و اضطرابها و تحمل ذلتها در تحصیل و در نگهداری آن وجود دارد. بشر دیده است که آزادی و استغناء و علوّ طبع خود را به واسطهٔ این لذات مادی از دست

---

۱. سرسلسلهٔ کلبیّون یکی از شاگردان سقراط است به نام «انتیس طینس». او مانند استاد خود غایت وجود را در کسب فضیلت دانست ولی فضیلت را در ترک همهٔ تمتعات جسمانی و روحانی می‌دانست. گفته‌اند: «از این جهت او و پیروانش را کلبیون می‌گفتند که گفتگوهای انتیس طینس در محلی از شهر آتن واقع می‌شد که به مناسباتی آنجا را «سگ سفید» می‌خواندند؛ و نیز به سبب اینکه پیروان او در شیوهٔ انصراف از دنیا و اعراض از علایق دنیوی چنان مبالغه کردند که از آداب و رسوم معاشرت و لوازم زندگانی متمدن نیز دست برداشته حالت دام و دد اختیار نمودند، با لباس کهنه و پاره و سر و پای برهنه و موی ژولیده (مانند هیپی‌های عصر ما) میان مردم می‌رفتند و در گفتگو هر چه بر زبان می‌گذشت بی‌ملاحظه می‌گفتند، بلکه در زخم‌زبان اصرار داشتند و به فقر و تحمل رنج و درد سرفرازی می‌کردند و همهٔ قیود و حدودی که مردم در زندگانی اجتماعی بدان مقید شده‌اند ترک کرده حالت طبیعی را پیشهٔ خود ساخته بودند.» (سیر حکمت در اروپا، جلد اول صفحهٔ ۷۰)

می‌دهد؛ از این‌رو از همهٔ آن لذات چشم پوشیده، تجرد و استغناء را پیشهٔ خود ساخته است.

شاید در ریاضت هندی، عامل اول و در فقرطلبی کلبی یونانی عامل دوم بیشتر مؤثر بوده است.

علل دیگری نیز برای پدید آمدن ریاضت و گریز از لذت ذکر کرده‌اند. از آن جمله اینکه محرومیت و شکست در موفقیتهای مادی مخصوصاً شکست در عشق سبب توجه به ریاضت می‌گردد. روح بشر پس از این نوع شکستها انتقام خود را از لذتهای مادی بدین صورت می‌گیرد که آنها را پلید می‌شناسد و فلسفه‌ای برای پلیدی آنها می‌سازد.

افراط در خوشگذرانی و کامجویی عامل دیگر توجه به ریاضت است. ظرفیت جسمانی انسان برای لذت محدود است. افراط در کامجویی و لذات جسمانی و تحمیل بیش از اندازهٔ ظرفیت بر بدن موجب عکس‌العمل شدید روحی مخصوصاً در سنین پیری می‌گردد. خستگی، سرخوردگی به وجود می‌آورد.

تأثیر این دو علت را نباید انکار کرد ولی مسلّماً اینها علت منحصر نمی‌باشند. تأثیر این دو علت بدین نحو است که پس از شکستها و عدم موفقیتها و یا خستگیها و فرسودگیها اندیشهٔ وصول به حقیقت در روح بیدار می‌گردد. توجه به مادیات و غرق‌شدن در اندیشه‌های مادی، خود مانعی است برای اینکه انسان دربارهٔ ازلیّت و ابدیّت و حقیقت جاودانی بیندیشد و در این جهت فکر و تلاش کند که از کجا آمده‌ام و در کجا هستم و به کجا می‌روم؟ اما همینکه به واسطهٔ شکست و یا خستگی حالت گریز و بی‌رغبتی نسبت به مادیت در روح پدید آمد، اندیشهٔ در مطلقات بلامزاحم‌مانده جان می‌گیرد. این دو عامل همیشه به کمک عامل اول سبب توجه به ریاضت می‌شود. و البته بعضی از افرادی که به سوی ریاضت کشیده می‌شوند

تحت‌تأثیر این دو عامل می‌باشند نه همهٔ آنها.

بررسی

اکنون ببینیم از نظر اسلام و طرز تفکری که اسلام به جهان عرضه داشته است آیا چنین تعلیل و توجیهی برای پوشش صحیح است؟

اسلام خوشبختانه یک طرز تفکر و جهان‌بینی روشن دارد، نظرش دربارهٔ انسان و جهان و لذت روشن است و به خوبی می‌توان فهمید که آیا چنین اندیشه‌ای در جهان‌بینی اسلام وجود دارد یا نه؟

ما منکر نیستیم که رهبانیت و ترک لذت در نقاطی از جهان وجود داشته است و شاید بتوان پوشش زن را در جاهایی که چنین فکری حکومت می‌کرده است از ثمرات آن دانست، ولی اسلام که پوشش را تعیین کرد نه در هیچ جا به چنین علتی استناد جسته است و نه چنین فلسفه‌ای با روح اسلام و با سایر دستورهای آن قابل تطبیق است.

اصولاً اسلام با فکر ریاضت و رهبانیت سخت مبارزه کرده است و این مطلب را مستشرقین اروپایی هم قبول دارند. اسلام به نظافت تشویق کرده، به جای اینکه شپش را مروارید خدا بشناسد گفته است: **اَلنَّظافَةُ مِنَ الْایمانِ**. پیغمبر اکرم شخصی را دید درحالی که موهایش ژولیده و جامه‌هایش چرکین بود و بدحال می‌نمود. فرمود: «**مِنَ الدّینِ الْمُتْعَةُ**»[1] یعنی تمتع و بهره بردن از نعمتهای خدا جزو دین است. و هم آن حضرت فرمود: «**بِئْسَ الْعَبْدُ الْقاذورَةُ**»[2] یعنی بدترین بنده شخص چرکین و کثیف است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: «**اِنَّ اللهَ جَمیلٌ یُحِبُّ الْجَمالَ**»[3] خداوند زیباست و زیبایی را دوست

۱. وسائل، ج ۱ / ص ۲۷۷
۲ و ۳. همان

می‌دارد. امام صادق فرمود: «خداوند زیباست و دوست می‌دارد که بنده‌ای خود را بیاراید و زیبا نماید و برعکس فقر را و تظاهر به فقر را دشمن می‌دارد. اگر خداوند نعمتی به شما عنایت کرد باید اثر آن نعمت در زندگی شما نمایان گردد.» به آن حضرت گفتند چگونه اثر نعمت خدا نمایان گردد؟ فرمود: «به اینکه جامهٔ شخص نظیف باشد، بوی خوش استعمال کند، خانهٔ خود را با گچ سفید کند، بیرون خانه را جاروب کند، حتی پیش از غروب چراغها را روشن کند که بر وسعت رزق می‌افزاید.»[1]

در قدیمی‌ترین کتابهایی که دردست داریم مانند **کافی** که یادگار هزار سال پیش است، بحثی تحت عنوان «بابُ الزِّيِّ وَالتَّجَمُّل» وجود دارد. اسلام به کوتاه کردن و شانه‌کردن مو و به کار بردن بوی خوش و روغن‌زدن به سر سفارشهای اکید کرده است.

عده‌ای از اصحاب رسول اکرم به خاطر اینکه بهتر و بیشتر عبادت کنند و از لذات روحانی بهره‌مند شوند ترک زن و فرزند کردند، روزها روزه می‌گرفتند و شبها عبادت می‌کردند. همینکه رسول خدا آگاه شد آنها را منع کرد و گفت من که پیشوای شما هستم چنین نیستم؛ بعضی روزها روزه می‌گیرم، بعضی روزها افطار می‌کنم؛ قسمتی از شب را عبادت می‌کنم و قسمتی دیگر نزد زنهای خود هستم. همین عده از رسول خدا اجازه خواستند که برای اینکه ریشهٔ تحریکات جنسی را از وجود خود بکَنند خود را اخته کنند. رسول اکرم اجازه نداد، فرمود در اسلام این کارها حرام است.

روزی سه زن به حضور رسول اکرم آمده از شوهران خود شکایت کردند. یکی گفت شوهر من گوشت نمی‌خورد. دیگری گفت شوهر من از بوی خوش اجتناب می‌کند. سومی گفت شوهر من از زنان دوری می‌کند. رسول

---

۱. وسائل، ج ۱ / ص ۲۷۸

خدا بی‌درنگ درحالی که به علامت خشم ردایش را بـه زمـین مـی‌کشید از خانه به مسجد رفت و بر منبر آمد و فریاد کرد: چه می‌شود گروهی از یاران مرا که ترک گوشت و بوی خوش و زن کرده‌اند؟! همانا من خودم، هم گوشت می‌خورم و هم بوی خوش استعمال می‌کنم و هم از زنان بهره می‌گیرم. هر کس از روش من اعراض کند از من نیست[۱].

دستور کوتاه کردن لباس ـ برخلاف معمول اعراب که لبـاسهایشان بـه قدری بلند بود که زمین را جاروب می‌کرد ـ بـه خـاطر نـظافت است کـه در اولین آیات نازله بر رسول اکرم بیان شده است: **وَ ثِيابَكَ فَطَهِّرْ**[۲].

همچنین استحباب پوشیدن جامهٔ سفید یکی به خاطر زیبایی است و دیگر به خاطر پاکیزگی است، زیرا لباس سفید چرک را بهتر نمایان می‌سازد و به همین موضوع در روایات اشاره شده است: **اِلْبَسُوا الْبَياضَ فَاِنَّهُ اَطْيَبُ وَ اَطْهَرُ**[۳]. رسول اکرم هنگامی که می‌خواست نزد اصحابش برود به آئینه نگاه می‌کرد، موهای خود را شانه و مرتب می‌ساخت و می‌گفت خداونـد دوست می‌دارد بنده‌اش را که وقتی که به حضور دوستان خود می‌رود خود را آماده و زیبا سازد[۴] یعنی لباس سفید بپوشد که زیباتر و پاکیزه‌تر است.

قرآن کریم آفرینش وسائل تجمل را از لطفهای خدا نسبت به بندگانش قلمداد کرده است و تحریم زینتهای دنیا بر خود سخت مورد انـتقاد قـرآن

---

۱. کافی تألیف محمدبن یعقوب کلینی جلد ۵ صفحهٔ ۴۹۶، و وسائل جلد ۳ صـفحهٔ ۱۴. برای روایات نهی از تبتل و اختصا (رهبانیت و خود را اخته کردن) رجوع شود به صحیح بخاری، جلد ۷ صفحات ۴ و ۵ و ۴۰ و صحیح مسلم، جلد ۴ صفحهٔ ۱۲۹ و جامع ترمذی، چاپ هند، صفحهٔ ۱۷۳.

۲. جامه‌های خویش را پاکیزه گردان: سورة المدّثّر، آیهٔ ۴.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱ / ص ۲۸۰

۴. همان، ص ۲۷۸

قرار گرفته است: **قُلْ مَنْ حَرَّمَ زینَةَ اللهِ الَّتی اَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَالطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ**[۱]. در احادیث اسلامی آمده است که ائمهٔ اطهار با متصوّفه کراراً مباحثه کرده و مرام آنان را با استناد به همین آیه باطل نشان داده‌اند[۲].

اسلام التذاذ و کامجویی زن و شوهر از یکدیگر را نه تنها تقبیح نکرده است، ثوابهایی هم برای آن قائل شده است. شاید برای یک نفر فرنگی شگفت‌انگیز باشد اگر بشنود اسلام مزاح و ملاعبهٔ زن و شوهر، آرایش کردن زن برای شوهر، پاکیزه‌کردن شوهر خود را برای زن مستحب می‌داند. در قدیم که به پیروی از کلیسا همه‌گونه التذاذات شهوانی را تقبیح می‌کردند این حرفها را تخطئه کرده حتی مسخره می‌دانستند.

اسلام التذاذات جنسی در غیرمحدودهٔ ازدواج قانونی را به شدت منع فرموده است و آن خود فلسفهٔ خاصی دارد که بعد توضیح خواهیم داد، ولی لذت جنسی در حدود قانون را تحسین کرده است تا جایی که فرموده دوست داشتن زن از صفات پیغمبران است: **مِنْ اَخْلاقِ الْاَنْبیاءِ حُبُّ النِّساءِ**[۳].

در اسلام زنی که در آرایش و زینت خود برای شوهر کوتاهی کند نکوهش شده است کما اینکه مردانی که در ارضاء زن خود کوتاهی می‌کنند نیز نکوهش شده‌اند.

حسن‌بن جهم می‌گوید: بر حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام وارد شدم، دیدم خضاب فرموده است. گفتم رنگ مشکی به کار برده‌اید؟ فرمود: بلی، خضاب و آرایش در مرد موجب افزایش پاکدامنی در همسر اوست. برخی از زنان به این جهت که شوهرانشان خود را نمی‌آرایند عفاف را از دست

---

۱. بگو چه کسی زینتهایی که خدا برای بندگان خود آفریده و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است؟ (سورة الاعراف، آیهٔ ۳۲)
۲. رجوع شود به وسائل الشیعه، ج ۱ / ص ۲۷۹
۳. همان، ج ۳ / ص ۳

می‌دهند[۱].

حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که: «**تَنَظَّفوا وَ لا تَشَبَّهوا بِالْیَهودِ**» یعنی نظیف باشید و خودتان را شبیه به یهود نکنید. بعد فرمود زنان یهودی که زناکار شدند بدان‌جهت بود که شوهرانشان کثیف بودند و مورد رغبت واقع نمی‌شدند. خودتان را پاکیزه کنید تا زنانتان به شما راغب گردند[۲].

عثمان‌بن مظعون یکی از اکابر صحابهٔ رسول اکرم است، خواست به تقلید از راهبان، به اصطلاح تارک دنیا شود، ترک زن و زندگی کرد و لذتها را بر خویش تحریم ساخت.

همسرش نزد رسول خدا آمده عرض کرد یا رسول‌الله! عثمان روزها را روزه می‌گیرد و شبها به نماز برمی‌خیزد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خشمگین شده برخاست به نزد وی آمد. عثمان مشغول نماز بود. صبر کرد تا نمازش تمام شد، فرمود: ای عثمان! خدا مرا به رهبانیت دستور نفرموده است. دین من روشی منطبق بر واقعیت و در عین حال ساده و آسان است: «**لَمْ یُرْسِلْنِیَ اللهُ تَعالیٰ بِالرُّهْبانِیَّةِ وَلٰکِنْ بَعَثَنی بِالْحَنیفِیَّةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ**»[۳] یعنی خداوند مرا برای رهبانیت و ریاضت نفرستاده است، مرا برای شریعتی فطری و آسان و باگذشت فرستاده است. من نماز می‌خوانم و روزه می‌گیرم و با همسرانم نیز مباشرت دارم. هر کس که دین مطابق با فطرت مرا دوست می‌دارد باید از من پیروی کند. ازدواج یکی از سنتهای من است.

---

۱. کافی، ج ۵ / ص ۵۶۷
۲. نهج‌الفصاحه
۳. کافی، ج ۵ / ص ۴۹۴

عدم امنیت

ریشهٔ دیگری که برای به وجود آمدن پوشش ذکر کرده‌اند ناامنی است. در زمانهای قدیم بی‌عدالتی و ناامنی بسیار بوده است. دست تجاوز زورمندان و قلدران به مال و ناموس مردم بیباکانه دراز بوده است. مردم اگر پول و ثروتی داشتند ناچار بودند به صورت دفینه در زیر خاک پنهان کنند. علت مخفی‌ماندن گنجها این است که صاحبان طلا و ثروت جرأت نمی‌کردند که حتی بچه‌های خود را از پنهانگاه ثروت خود آگاه سازند؛ می‌ترسیدند که راز آنها به وسیلهٔ بچه‌ها فاش شود و مورد تجاوز و گزند قلدران واقع شوند. بدین ترتیب گاهی اتفاق می‌افتاد که پدر با مرگ ناگهانی از دنیا می‌رفت و فرصت نمی‌کرد اسرار خود را به فرزندش بسپارد. قهراً دارایی او در زیر خاکها مدفون می‌ماند. جملهٔ معروف «اُسْتُرْ ذَهَبَکَ وَ ذَهابَکَ وَ مَذْهَبَکَ» (پول و مسافرت و عقیدهٔ خود را آشکار نکن) یادگار آن زمانهاست.

همان‌طور که در مورد ثروت امنیت نبود، راجع به زن هم امنیت وجود

نداشت. هر کس زن زیبایی داشت ناچار بود او را از نظر زورمندان مخفی نگه‌دارد، زیرا اگر آنها اطلاع پیدا می‌کردند، او دیگر مالک زن خود نبود.

ایران دورهٔ ساسانی ناظر جنایتها و فجایع عجیبی در این زمینه بوده است. شاهزادگان و موبدان و حتی کدخداها و اربابها هرگاه از وجود زن زیبایی در یک خانه مطلع می‌شدند به آن خانه می‌ریختند و زن را از خانهٔ شوهرش بیرون می‌کشیدند. در آن موقع سخن از پوشش و حجاب نبود، سخن از به اصطلاح قایم کردن و مخفی‌داشتن زن بود که احدی نفهمد. ویل دورانت در کتاب **تاریخ تمدن** قضایای شرم‌آوری دراین‌باره از ایران قدیم نقل می‌کند. کنت گوبینو در کتاب **سه سال در ایران** می‌گوید: «حجابی که هم‌اکنون در ایران است بیش از آن اندازه که مستند به اسلام باشد مستند به ایران قبل از اسلام است.» و می‌نویسد که در ایران قدیم مردم هیچ امنیتی در مورد زنها نداشتند.

دربارهٔ انوشیروان ـ که به غلط او را «عادل» خوانده‌اند ـ نقل شده که وقتی یکی از سرهنگان ارتش او زنی زیبا داشت. انوشیروان به قصد تجاوز به زن او در غیاب او به خانه‌اش رفت. زن جریان را برای شوهر خود نقل کرد. بیچاره شوهر دید زنش را که از دست داده سهل است جانش نیز در خطر است. فوراً زن خویش را طلاق گفت. وقتی انوشیروان مطلع شد که وی زنش را طلاق داده است به او گفت شنیدم یک بوستان بسیار زیبایی داشته‌ای و اخیراً آن را رها کرده‌ای، چرا؟ گفت جای پای شیر در آن بوستان دیدم ترسیدم مرا بدرد. انوشیروان خندید و گفت دیگر آن شیر به آن بوستان نخواهد آمد.

این ناامنی‌ها اختصاص به ایران و به زمانهای قدیم نداشته است. داستان اذان نیمه‌شب که در **داستان راستان** آورده‌ایم نشان می‌دهد که چگونه مشابه این جریانها در دوران تسلط مردم ماوراءالنهر بر دستگاه

خلافت بغداد، در بغداد هم رواج داشته است. در همین زمانهای نزدیک خودمان یکی از شاهزادگان در اصفهان از این‌گونه تجاوزها زیاد داشته است و مردم اصفهان قصه‌های زیادی از زمان حکومت او نقل می‌کنند.

بررسی

ما وجود ناامنی‌ها و بی‌عدالتی‌های زمان گذشته و تأثیر آنها را در مخفی‌کردن زن منکر نیستیم.

مسلّماً حجابهای افراطی و عقاید افراطی دربارهٔ پوشیدن زن معلول همین نوع جریانهای تاریخی است. ولی باید ببینیم آیا فلسفهٔ پوشش زن در اسلام همین امر بوده است؟

اولاً این سخن درست نیست که در عصر ما امنیت کامل از نظر زن برقرار است. در همین دنیای صنعتی اروپا و آمریکا که به غلط آن را «دنیای متمدن» می‌نامیم، احیاناً آمارهای وحشت‌آوری از زنای به عُنف می‌خوانیم، چه رسد به دنیای به اصطلاح نیمه‌متمدن و تمام‌وحشی. تا در جهان حکومت شهوت برقرار است هرگز امنیت ناموسی وجود نخواهد داشت. منتها شکل قضیه تفاوت می‌کند. یک وقت کسی مانند فلان خان و فلان قلدر مأمور مسلح می‌فرستد و زن کسی را از خانه‌اش بیرون می‌کشند، یک وقت دیگر زنی را در یک مجلس شب‌نشینی و در خلال رقص و دانس «قر» می‌زنند و او را از شوهر و فرزند آواره می‌کنند. این‌گونه حوادث و یا حوادثی از قبیل ربودن زنان و دختران به وسیلهٔ تاکسی یا وسیلهٔ دیگر زیاد اتفاق می‌افتد و در روزنامه‌ها می‌خوانیم. در روزنامهٔ اطلاعات مورخ ۴۷/۹/۶ تحت عنوان «زنان امریکا در معرض خطر حملات جنسی» می‌نویسد:

«واشنگتن آسوشیتدپرس ـ سه پزشک محقق امریکایی در گزارشی

که برای دولت امریکا تهیه کرده‌اند اعلام نموده‌اند که در میان ایالات امریکا لوس‌آنجلس از لحاظ میزان «زنای به عنف» مقام اول را دارد و واشنگتن مقام سیزدهم را حائز است. البته این بدان معنی نیست که زنان و دختران در واشنگتن از حملات جنسی درامانند، اما امنیت آنها از بسیاری از شهرهای بزرگ امریکا بیشتر است. در هر صد هزار جمعیت لوس‌آنجلس ۵۲ مورد زنای به عنف وجود دارد درحالی که در واشنگتن این رقم ۱۷/۷ می‌باشد. در نیویورک در مدت شش ماه ۳۰۰۰ شکایت از هتک ناموس به زور به ادارهٔ پلیس رسیده است. سن این عده شاکیان بین شش سال تا هشتاد و هشت سال بوده و قسمت اعظم شاکیان چهارده ساله بوده‌اند.»

پس این ادعا که در عصر ما امنیت ناموسی کامل برقرار است و صاحبان نوامیس باید از این نظر خاطرشان جمع باشد یاوه‌ای بیش نیست.

ثانیاً فرض کنیم امنیت ناموسی کامل در جهان برقرار شده و تجاوز به عنف دیگر وجود ندارد و هر تجاوزی که به نوامیس مردم می‌شود از روی رضای طرفین است، ریشهٔ نظر اسلام دربارهٔ پوشش چیست؟ آیا نظر اسلام به عدم امنیت بوده تا گفته شود اکنون که امنیت کامل برقرار شده دلیلی برای پوشش نیست؟

مسلماً علت دستور پوشش در اسلام عدم امنیت نبوده است. لااقل علت منحصر و اساسی عدم امنیت نبوده است، زیرا این امر نه در آثار اسلامی به عنوان علت پوشش معرفی شده است و نه چنین چیزی با تاریخ تطبیق می‌کند. در میان اعراب جاهلیت پوشش نبود و در عین حال امنیت فردی به واسطهٔ زندگی خاص قبیله‌ای و بدوی وجود داشت؛ یعنی در همان وقت که در ایران ناامنی فردی و تجاوز به ناموس به حد اعلی وجود داشت و

پوشش هم بود، در عربستان این‌گونه تجاوز بین افراد قبائل وجود نداشت.

امنیتی که در زندگی قبیله‌ای وجود نداشت امنیت اجتماعی یعنی امنیت گروهی بود و این‌گونه عدم امنیت‌ها را پوشش نمی‌تواند چاره نماید. به این معنی که قبیله‌ای به قبیلهٔ دیگر شبیخون می‌زد. در این شبیخونها که به وسیلهٔ قبیلهٔ بیگانه انجام می‌شد همه چیز دستخوش غارت می‌گردید، هم مرد اسیر می‌شد و هم زن، پوشش زن برای او امنیت نمی‌آورد.

زندگی اعراب جاهلیت با همهٔ تفاوت عظیم و فاحشی که با زندگی صنعتی و ماشینی عصر ما داشته، از این جهت مانند عصر ما بوده یعنی فحشا و زنا حتی در مورد زنان شوهردار فراوان بوده است. ولی به خاطر یک نوع دموکراسی و نبودن حکومت استبدادی کسی زن کسی را به زور از خانه‌اش بیرون نمی‌کشید. با این تفاوت که نوعی عدم امنیت فردی در زندگی ماشینی امروز هست که در آن عصر نبود.

پوشش برای جلوگیری از تجاوز کسانی است که در یک جا زندگی می‌کنند. برحسب خوی و عادت قبیله‌ای بین افراد یک قبیله این‌جور تجاوزها وجود نداشته است. لهذا نمی‌توانیم بگوییم که اسلام صرفاً به خاطر برقرار ساختن امنیت دستور پوشش را وضع کرد.

فلسفهٔ اساسی پوشش چیز دیگر است که توضیح خواهیم داد. در عین حال نمی‌خواهیم بگوییم که مسألهٔ امنیت زن از گزند تجاوز مرد به هیچ وجه مورد توجه نبوده است. بعداً در آنجا که به تفسیر آیهٔ «جِلباب» می‌پردازیم خواهیم دید که قرآن کریم بدین اصل توجه داشته است. مدعی این موضوع نیز نیستیم که در عصر ما این فلسفه بی‌مورد است و امنیت کامل برای زن از ناحیهٔ تجاوزات مردانه برقرار است. تجاوزات به عنف که در کشورهای به اصطلاح پیشرفته همه‌روزه رخ می‌دهد، در روزنامه‌های ما هم منعکس است.

استثمار زن

بعضیها برای پوشش زن ریشهٔ اقتصادی قائل شده گفته‌اند حریم و پوشش یادگار عهد مالکیت و تسلط مرد است. مردان به خاطر اینکه از وجود زنان بهرهٔ اقتصادی ببرند و آنها را مانند بردگان استثمار کنند، آنها را در خانه‌ها نگه می‌داشتند، و برای اینکه فکر زن را قانع کنند که خودبه‌خود از خانه بیرون نرود و بیرون رفتن را کار بدی بداند فکر حجاب و خانه‌نشینی را خلق کردند.

گویندگان این سخن سعی کرده‌اند مسائل دیگری از قبیل نفقه و مهر را نیز براساس مالکیت مرد نسبت به زن توجیه کنند.

در کتاب **انتقاد بر قوانین اساسی و مدنی ایران** صفحهٔ ۲۷ می‌نویسد:

«هنگامی که قانون مدنی ایران تدوین شد هنوز از برده‌فروشی در بعضی از نقاط دنیا اثری به جا بود و در ایران نیز با اینکه این کار علی‌الظاهر از میان رفته بود ولی باز در مغز قانونگذاران آثاری از

بردهفروشی و آزار به زیردستان وجود داشت. زن را در آن دوره چون «مستأجره» می‌پنداشتند. زن حق نداشت با مردان نشست و برخاست کند و در اجتماعات راه یابد و به مقامات دولتی برسد. اگر صدای زن را نامحرم می‌شنید آن زن بر شوی خود حرام می‌شد. خلاصه مردان آن دوره زن را چون ابزاری می‌دانستند که کار او منحصراً رسیدگی به امور خانه و پروردن فرزند بود و هنگامی که این ابزار می‌خواست از خانه بیرون برود او را سر تا پا در چادری سیاه می‌پیچانیدند و روانهٔ بازار یا خیابان می‌کردند.»

علائم و نشانه‌های افترا و غرض و مرض از تمام این نوشته پیداست. کِی و کجا چنین قاعده‌ای وجود داشت که اگر صدای زن را نامحرم می‌شنید بر شوی خود حرام می‌شد؟ آیا در جامعه‌ای که دائماً سخنرانان مذهبی‌اش از بالای منابر خطابهٔ زهرای مرضیّه را در مسجد مدینه و خطابه‌های زینب کبریٰ را در کوفه و شام به گوش مردم می‌رسانند ممکن است چنین فکری در میان مردم آن جامعه پیدا شود؟! کِی و کجا زن در ایران اسلامی بردهٔ مرد بوده است؟ همه می‌دانند که در خانواده‌های مسلمان بیش از آنکه زن در خدمت مرد باشد مرد به حکم وظیفهٔ اسلامی در خدمت زن بوده وسیلهٔ آسایش او را فراهم می‌کرده است. زن در خانواده‌هایی مورد اهانت و تحقیر و ظلم قرار گرفته که روح اسلامی در آن خانواده‌ها نبوده یا ضعیف بوده است.

عجبا! می‌گوید: «زن حق نداشت که با مردان نشست و برخاست کند.» من می‌گویم: برعکس، در محیطهای پاک اسلامی این مرد بود که حق نداشت در نشست و برخاست‌ها از زن بیگانه بهره‌برداری کند. این مرد است که همواره حرص می‌ورزد که زن را وسیلهٔ چشم‌چرانی و کامجویی خود قرار

دهد. هیچ‌گاه مرد به طبع خود مایل نبوده حائلی میان او و زن وجود داشته باشد و هر وقت که این حائل از میان رفته آن‌که برنده بوده مرد بوده است و آن‌که باخته و وسیله شده زن. امروز که مردان موفق شده‌اند با نامهای فریبندهٔ «آزادی» و «تساوی» و غیره این حائل را از میان ببرند زن را در خدمت کثیف‌ترین مقاصد خویش گرفته‌اند. بردگی زن، امروز به چشم می‌خورد که برای تأمین منافع مادی یک مرد در یک مؤسسهٔ تجارتی خود را صد قلم برای جلب مشتری مرد می‌آراید و به صورت «مانکن» درمی‌آید و شرف خود را در ازاء چندرغاز حقوق می‌فروشد.

این نشست و برخاست‌ها که امثال این نویسنده آرزوی آن را می‌کنند جز بهره‌کشی مرد و بهره‌دهی زن مفهومی ندارد. همه می‌دانند نشست و برخاست‌ها در محیطهای پاک که موضوع بهره‌کشی مرد از زن در میان نبوده است هیچ‌گاه در جامعهٔ اسلامی ممنوع نبوده است.

نویسندهٔ همین کتاب، تاریخ روابط زن و مرد را از نظر جامعه‌شناسی به چهار دوره تقسیم می‌کند:

دورهٔ اول مرحلهٔ طبیعی و اشتراکی اولیه که زن و مرد بدون هیچ‌گونه قید و شرطی با هم خَلطه و آمیزش داشته‌اند. در این دوره به عقیدهٔ این نویسنده اساساً زندگی خانوادگی وجود نداشته است.

دورهٔ دوم دورهٔ تسلط مرد است. در این دوره مرد بر زن غلبه کرده خود را مالک او دانسته او را همچون ابزاری در خدمت خود درآورده است. حجاب یادگار این دوره می‌باشد.

دورهٔ سوم مرحلهٔ قیام و اعتراض زن است. در این مرحله زنان از ناسازگاری مردان به ستوه آمدند و در مقابل مظالم آنها ابتدا مقاومت کردند و چون دریافتند که طبیعت خشن مردان به این آسانی حاضر نیست حق آنها را رعایت کند به منظور احقاق حق خود متدرّجاً علیه مردان طغیان

کردند، اتحادیه‌ها تشکیل دادند، به وسیلهٔ مطبوعات و کنفرانسها و دسته‌بندی‌ها با مردان مبارزه کردند. ضمناً چون دریافتند که زورگویی مردان نتیجهٔ تربیت ناسالم عهد کودکی و مخصوصاً تبعیض بین پسران و دختران است در رفع نقایص آموزش و پرورش عمومی کوشیدند.

دورهٔ چهارم مرحلهٔ تساوی حقوق زن و مرد است و به دورهٔ اول شباهت کامل دارد. این دوره از اواخر قرن نوزدهم شروع شده، هنوز در همه جا استقرار نیافته است.

از نظر این منطق، پوشش زن عبارت است از زندانی شدن زن به دست مرد، و علت اینکه مرد زن را اینچنین اسیر می‌کرده این است که می‌خواسته هرچه بیشتر از وجود او بهرهٔ اقتصادی ببرد.

بررسی

تقسیم تاریخ روابط زن و مرد به چهار دوره به نحوی که ذکر شد تقلید نارسایی است از آنچه پیروان کمونیزم دربارهٔ ادوار تاریخی زندگی بشر از نظر عوامل اقتصادی که به عقیدهٔ آنها زیربنای همهٔ پدیده‌های اجتماعی است ذکر کرده‌اند. آنها می‌گویند ادوار تاریخی بشر عبارت است از دورهٔ اشتراک اولیه، دورهٔ ملوک‌الطّوایفی، دورهٔ سرمایه‌داری و دورهٔ کمونیزم و اشتراک ثانوی که شباهت کامل به دورهٔ اشتراک اولیه دارد.

آنچه دربارهٔ ادوار زندگی زن در کتاب سابق‌الذکر آمده کپیه‌ای است از آنجا ولی کپیه‌ای که به هیچ حسابی درست درنمی‌آید. به عقیدهٔ ما چنین دوره‌هایی در زندگی زن هرگز نبوده است و امکان نداشته وجود داشته باشد. همان دورهٔ اولی که به عنوان اشتراک اولیه معرفی می‌کند، از لحاظ تاریخ جامعه‌شناسی به هیچ‌وجه مورد تصدیق نیست. جامعه‌شناسی تاکنون نتوانسته است قرینه‌ای به دست بیاورد که دوره‌ای بر بشر گذشته که زندگی

خانوادگی وجود نداشته است. به عقیدهٔ مورخین، دورهٔ مادرشاهی بوده است ولی دورهٔ کمونیزم جنسی نبوده است. ما دربارهٔ این ادوار نمی‌خواهیم به تفصیل بحث کنیم، کافی است دربارهٔ خود این مدعا که می‌گویند پوشش زن معلول مالکیت مرد نسبت به زن است بحث کنیم و آن را مورد بررسی قرار دهیم:

ما این جهت را که در گذشته مرد به زن به چشم یک ابزار می‌نگریست و از او بهره‌کشی اقتصادی می‌کرد، به صورت یک اصل کلی حاکم بر همهٔ اجتماعات گذشته قبول نداریم. علائق عاطفی زوجیّت هرگز اجازه نمی‌داده که مردان به صورت یک «طبقهٔ» زبردست بر زنان به صورت یک «طبقهٔ» زیردست حکومت کنند، آنان را استثمار نمایند؛ همچنانکه معقول نیست فرض کنیم در دوره‌های گذشته پدران و مادران به عنوان یک «طبقه» بر فرزندان به عنوان یک «طبقهٔ» دیگر حکومت و آنها را استثمار می‌کرده‌اند. علائق عاطفی والدین و فرزندان همواره مانع چنین چیزی بوده است. علائق زوجین به یکدیگر، حتی در اجتماعات گذشته، بیشتر عاطفی و عشقی بوده و زن با نیروی جاذبه و جمال خود بر قلب مرد حکومت کرده او را در خدمت خود گرفته است. مرد به میل و رغبت خود نان‌آور زن شده و راضی شده او با خیال راحت به خود برسد و مایهٔ تسکین قلب و ارضای عاطفهٔ عشقی او باشد؛ همچنانکه با میل و رغبت خود، زن را در پشت جبههٔ جنگ برده خود به وظیفهٔ سربازی و فداکاری و دفاع از زن و فرزند قیام کرده است.

در عین حال انکار نمی‌کنیم که مرد در گذشته، هم به زن ظلم کرده و هم به فرزند، و از هر دوی اینها بهره‌کشی اقتصادی کرده است؛ همچنانکه به خود نیز ستم کرده است. مرد به علت جهالت و تعصبهای بیجا (نه به قصد استثمار و بهره‌کشی) هم به خود ظلم کرده هم به زن و فرزند. مرد در

گذشته از لحاظ اقتصادی، هم در خدمت زن بوده هم از او بهره‌کشی اقتصادی کرده است. هر وقت طبیعت مرد به سوی خشونت گراییده عشق و عاطفه در وجودش ضعیف شده، از زن به صورت یک ابزار اقتصادی استفاده کرده است. ولی این را به صورت یک اصل کلی حاکم بر تمام جوامع ماقبل [قرن] نوزدهم نمی‌توان ذکر کرد.

تجاوز به حقوق واقعی زن، استثمار زن، خشونت نسبت به او منحصر به ماقبل قرن ۱۹ نیست. در قرن نوزدهم و بیستم حقوق واقعی زن کمتر از گذشته پایمال نشده است. منتها چنانکه می‌دانیم از مشخصات این قرن این است که روی مقاصد استثمارگرانه سرپوشی از مفاهیم انسانی گذاشته می‌شود.

سخن ما دربارهٔ اسلام است. آیا اسلام در دستورات خود دربارهٔ پوشش و حریم میان زن و مرد چه هدف و منظوری داشته است؟ آیا خواسته است زن را از لحاظ اقتصادی در خدمت مرد قرار دهد؟!

قدر مسلّم این است که حجاب در اسلام بدین‌منظور نیست. اسلام هرگز نخواسته مرد از زن بهره‌کشی اقتصادی کند، بلکه سخت با آن مبارزه کرده است. اسلام با قطعیّت تامّی که به هیچ‌وجه قابل مناقشه نیست، اعلام کرده است که مرد هیچ‌گونه حق استفادهٔ اقتصادی از زن ندارد. این مسأله که زن استقلال اقتصادی دارد از مسلّمات قطعی اسلام است. کار زن از نظر اسلام متعلق به خود اوست. زن اگر مایل باشد، کاری که در خانه به وی واگذار می‌شود مجّاناً و تبرّعاً انجام می‌دهد، و اگر نخواهد، مرد حق ندارد او را مجبور کند. حتی در شیردادن به طفل با اینکه زن اولویّت دارد، اولویّت او موجب سقوط حق اجرت او نیست، یعنی اگر زن بخواهد فرزند خود را در مقابل مبلغی فرضاً یکهزار ریال در ماه شیر بدهد و زن بیگانه‌ای هم به همین مبلغ حاضر است شیر بدهد پدر باید اولویّت زن را رعایت کند. فقط

درصورتی که زن مبلغ بیشتری مطالبه می‌کند مرد حق دارد طفل را به دایه‌ای که اجرت کمتری می‌گیرد بسپارد. زن می‌تواند هر نوع کاری همین‌قدر که فاسدکنندهٔ خانواده و مزاحم حقوق ازدواج نباشد برای خود انتخاب کند و درآمدش هم منحصراً متعلق به خود اوست.

اگر اسلام در حجاب، نظر به استثمار اقتصادی زن داشت بیگاری زن را برای مرد تجویز می‌کرد؛ معقول نیست که از یک طرف برای زن استقلال اقتصادی قائل شود و از طرف دیگر حجاب را به منظور استقلال و استثمار زن وضع کند.

پس اسلام چنین منظوری نداشته است.



حسادت

ریشهٔ دیگری که برای پیدا شدن حجاب ذکر کرده‌اند جـنبهٔ اخـلاقی دارد. در اینجا نیز مانند نظریهٔ سابق علت پدیدآمدن حجاب را تسلط مرد و اسارت زن معرفی کرده‌اند، با این فرق که در اینجا برای تسلط‌جویی مرد به جای ریشهٔ اقتصادی ریشهٔ اخلاقی ذکر شده است؛ گفته‌اند علت اینکه مرد زن را بدین شکل اسیر نگه می‌دارد حس خودپرستی و حسادت وی نسبت به مردان دیگر است. مرد نمی‌خواهد و رشک می‌برد که مردان دیگر ولو با نگاه‌کردن یا همسخن‌شدن از زنی که تحت اختیار اوست استفاده کنند.

به عقیدهٔ این دسته، قوانین دینی و مذهبی با اینکه در جاهای دیگر با خودخواهیها و خودپرستیها مبارزه کرده است در اینجا برعکس عمل کرده روی این خودخواهی مردان صحّه گذاشته منظور آنها را تأمین کرده است.

برتراند راسل می‌گوید: بشر توانسته است تاحدی در مورد مال و ثروت بر خودخواهی و بخل غالب گردد ولی در مورد زن نـتوانسـته است بـر ایـن خودخواهی تسلط پیدا کند. از نظر راسل «غیرت» صفت ممدوحی نیست و

ریشهٔ آن نوعی بخل و امساک است.

مفهوم سخن راسل این است که اگر بذل و بخشش در مورد ثروت خوب است در مورد زن هم خوب است. چرا بخل و امساک و حسادت در مورد مال نکوهیده و در مورد زن ستوده است؟ چرا نان و سفره داشتن و نمک خود را خورانیدن از لحاظ اخلاق اقتصادی مورد تمجید و ستایش است و همین بَذّالی و گذشت و کام دیگران را شیرین کردن در اخلاق جنسی مذموم است؟ به عقیدهٔ امثال راسل این تفاوت علت معقولی ندارد، اخلاق نتوانسته است در مورد امور جنسی بر خودخواهی و تسلط‌جویی بشر غلبه کند، برعکس تسلیم خودپرستی شده همان رذیله را به نام «غیرت» از طرف مرد و به نام «عفاف» و «حجاب» از طرف زن تحت عنوان «اخلاق حسنه» پذیرفته است.

بررسی

از نظر ما در مرد تمایل به عفاف و پاکی زن وجود دارد، یعنی مرد رغبت خاصی دارد که همسرش پاک و دست‌نخورده باشد، همچنانکه در خود زن نیز تمایل خاصی به عفاف وجود دارد. البته در زن تمایل به اینکه شوهر با زن دیگر رابطه و آمیزش نداشته باشد نیز وجود دارد ولی این تمایل به عقیدهٔ ما ریشهٔ دیگری دارد مغایر با ریشهٔ تمایل مشابهی که در مرد است. آنچه در مرد وجود دارد غیرت است و یا آمیخته‌ای است از حسادت و غیرت، ولی آنچه در زن وجود دارد صرفاً حسادت است.

ما فعلاً دربارهٔ لزوم عفاف مرد و ارزشش از نظر خودش و از نظر زن بحث نمی‌کنیم.

سخن ما فعلاً دربارهٔ حسی است که در مرد وجود دارد و به نام «غیرت» نامیده می‌شود که: اولاً آیا غیرت همان حسادت است که تغییر اسم داده

است یا چیز دیگری است؟ ثانیاً آیا ریشهٔ پوشش و حجاب اسلامی احترام به حس غیرت مرد است یا جهات دیگری منظور است؟

اما قسمت اول: ما معتقدیم که حسادت و غیرت دو صفت کاملاً متفاوت‌اند و هر کدام ریشه‌ای جداگانه دارد. ریشهٔ حسادت خودخواهی و از غرایز و احساسات شخصی می‌باشد ولی غیرت یک حس اجتماعی و نوعی است و فایده و هدفش متوجه دیگران است.

غیرت، نوعی پاسبانی است که آفرینش برای مشخص‌بودن و مختلط نشدن نسلها در وجود بشر نهاده است. سرّ اینکه مرد حساسیت فوق‌العاده در جلوگیری از آمیزش همسرش با دیگران دارد این است که خلقت مأموریتی به او داده است تا نسب را در نسل آینده حفظ کند. این احساس مانند احساس علاقهٔ به فرزند است. همه کس می‌داند که فرزند چقدر رنج و زحمت و هزینه برای پدر و مادر دارد. اگر علاقهٔ مفرط بشر به فرزند نبود احدی اقدام به تناسل و حفظ نسل نمی‌کرد. اگر حس غیرت هم در مرد نمی‌بود که محل بذر را همیشه حفاظت و پاسبانی کند، رابطهٔ نسلها با یکدیگر به کلی قطع می‌شد، هیچ پدری فرزند خود را نمی‌شناخت و هیچ فرزندی پدر خود را نمی‌دانست کیست. قطع این رابطه، اساس اجتماعی بودن بشر را متزلزل می‌سازد.

پیشنهاد اینکه انسان به عنوان مبارزهٔ با خودخواهی غیرت را کنار بگذارد درست مثل این است که پیشنهاد شود غریزهٔ علاقهٔ به فرزند را بلکه به‌طورکلی مطلق حس ترحم و عاطفهٔ انسانی را به عنوان اینکه یک میل نفسانی است ریشه‌کن کنیم؛ درصورتی که این یک میل نفسانی در درجات پایین حیوانی نیست بلکه یک احساس عالی بشری است.

علاقهٔ به حفظ نسل در زن هم وجود دارد، ولی در آنجا احتیاج به پاسبان نیست، زیرا انتساب فرزند به مادر همیشه محفوظ است و

اشتباه‌پذیر نیست. از اینجا می‌توان فهمید که حساسیت زن در منع آمیزش شوهر با دیگران، ریشه‌ای غیر از حساسیت مرد در این مسأله دارد. احساس زن را می‌توان ناشی از خودخواهی و انحصارطلبی دانست ولی احساس مرد چنانکه گفتیم جنبهٔ نوعی و اجتماعی دارد. ما منکر حس حسادت و انحصارطلبی مرد نیستیم. ما مدعی هستیم که فرضاً مرد حسادت خود را با نیروی اخلاقی از میان ببرد یک نوع حس اجتماعی در او وجود دارد که اجازه نمی‌دهد با آمیزش همسرش با مردان دیگر موافقت کند. ما مدعی هستیم منحصرشناختن علت حساسیت مرد به حس حسادت که یک انحراف اخلاقی فردی است اشتباه است.

در برخی از روایات نیز بدین موضوع اشاره شده است که آنچه در مردان است غیرت است و آنچه در زنان است حسادت.

برای توضیح این مطلب می‌توان یک نکته را افزود و آن این است که زن همیشه می‌خواهد مطلوب و معشوق مرد باشد. جلوه‌گریها، دلبریها و خودنماییهای زن همه برای جلب نظر مرد است. زن آنقدر که می‌خواهد مرد را عاشق دلخستهٔ خویش کند طالب وصال و لذت جنسی نیست. اگر زن نمی‌خواهد که شوهرش با زنان دیگر آمیزش داشته باشد به این جهت است که می‌خواهد مقام معشوق بودن و مطلوب بودن را خاص خود کند. ولی در مرد چنین احساسی وجود ندارد. این‌گونه انحصارطلبی در سرشت مرد نیست. لهذا اگر مانع آمیزش زنش با مردان دیگر است، ریشه‌اش همان حراست و نگهبانی نسل است.

زن را با ثروت هم نباید قیاس کرد. ثروت با مصرف کردن از بین می‌رود و لذا مورد تنازع و کشمکش واقع می‌شود و حس انحصارطلبی بشر جلو استفادهٔ دیگران را می‌گیرد. ولی کامجویی جنسی یک نفر مانع استفادهٔ دیگران نیست. در اینجا مسألهٔ انبارکردن و احتکار مطرح نیست.

انسان این حالت را دارد که هرچه بیشتر در گرداب شهوات شخصی فرو رود و عفاف و تقوا و ارادهٔ اخلاقی را از کف بدهد احساس «غیرت» در وجودش ناتوان می‌گردد. شهوت‌پرستان از اینکه همسران آنها مورد استفاده‌های دیگران قرار بگیرند رنج نمی‌برند و احیاناً لذت می‌برند و از چنین کارهایی دفاع می‌کنند. برعکس، افرادی که با خودخواهیها و شهوات نفسانی مبارزه می‌کنند و ریشه‌های حرص و آز و طمع و ماده‌پرستی را در وجود خود نابود می‌کنند و به تمام معنی «انسان» و «انساندوست» می‌گردند و خود را وقف خدمت به خلق می‌کنند و حس خدمت به نوع در آنان بیدار می‌شود، چنین اشخاصی غیورتر و نسبت به همسران خود حساستر می‌گردند. این‌گونه افراد حتی نسبت به ناموس دیگران نیز حساس می‌گردند، یعنی وجدانشان اجازه نمی‌دهد که ناموس اجتماع مورد تجاوز قرار گیرد. ناموس اجتماع ناموس خودشان می‌شود.

علی علیه‌السلام جملهٔ عجیبی دارد. می‌فرماید: **«ما زَنیٰ غَیورٌ قَطُّ»**[1] یعنی هرگز یک انسان شریف و غیور زنا نمی‌کند. نفرموده است: انسان حسود زنا نمی‌کند، بلکه فرمود انسان غیور زنا نمی‌کند، چرا؟ برای اینکه غیرت یک شرافت انسانی و یک حساسیت انسانی است نسبت به پاکی و طهارت جامعه. انسان غیور همان‌طور که راضی نمی‌شود دامن ناموس خودش آلوده گردد، راضی نمی‌شود دامن ناموس اجتماع هم آلوده شود؛ زیرا غیرت غیر از حسادت است؛ حسادت یک امر شخصی و فردی و ناشی از یک سلسله عقده‌های روحی است، اما غیرت یک احساس و عاطفهٔ نوع بشری است.

این خود دلیل است که «غیرت» از خودپرستی ناشی نمی‌شود،

---

۱. نهج‌البلاغه، حکمت ۳۰۵

احساس خاصی است که قانون خلقت برای تحکیم اساس زندگی خانوادگی که یک زندگی طبیعی است نه قراردادی، ایجاد کرده است.

و اما اینکه آیا نظر اسلام دربارهٔ حجاب و پوشش احترام گزاردن به حس غیرت مرد است یا نه؟

جواب این است که بدون شک اسلام همان فلسفه‌ای که در حس غیرت هست یعنی حفاظت پاکی نسل و عدم اختلاط انساب را منظور نظر دارد، ولی علت حجاب اسلامی منحصر به این نیست. در بخش بعد که تحت عنوان «فلسفهٔ پوشش و حجاب در اسلام» بحث خواهیم کرد، این مطلب را توضیح خواهیم داد.



عادت زنانگی

به عقیدهٔ بعضی حجاب و خانه‌نشینی زن ریشهٔ روانی دارد. زن از ابتدا در خود نسبت به مرد احساس حقارت می‌کرده است از دو جهت: یکی احساس نقص عضوی نسبت به مرد، دیگری خونروی ماهانه و حین زایمان و حین ازالهٔ بکارت.

اینکه عادت ماهانه نوعی پلیدی و نقص است، فکری است که از قدیم در میان بشر وجود داشته است و به همین دلیل زنان در ایام عادت مانند یک شیء پلید در گوشه‌ای محبوس بوده‌اند و از آنها دوری و اجتناب می‌شده است.

شاید به همین علت است که از پیغمبر اکرم دربارهٔ این عادت سؤال شد. ولی آیه‌ای که در پاسخ این سؤال نازل شد این نبود که حیض پلیدی است و زن حائض پلید است و با او معاشرت نکنید، پاسخ رسید که نوعی بیماری تن است و در حین آن بیماری از همخوابگی احتراز کنید (نه از معاشرت):

يَسْئَلُونَکَ عَنِ الْـمَحيضِ قُـلْ هُـوَ اَذیً فَـاعْتَزِلُوا النِّسـاءَ فِي الْـمَحيضِ[1].

از تو دربارهٔ حیض سؤال می‌کنند. بگو نوعی بیماری است، در حال این بیماری با زنان نزدیکی نکنید.

قرآن این حال را فقط نوعی بیماری مانند سایر بیماریها خواند و هرگونه پلیدی را از آن سلب کرد.

در **سنن** ابو داود جلد اول صفحهٔ ۴۹۹ در شأن نزول این آیه می‌نویسد:

«انس‌بن مالک گفت عادت یهود این بود که همینکه زنی از آنها حائض می‌شد او را از خانه بیرون می‌کردند، نه با او غذا می‌خوردند و نه از ظرف او آب می‌آشامیدند و نه با او در یک اتاق می‌زیستند. لهذا از رسول خدا دراین‌باره سؤال شد و این آیه نازل گشت. رسول خدا از دوری گزیدن از آنها منع کرد و فرمود جز همبستری هیچ ممنوعیت دیگری ندارند.»

از نظر اسلام زن حائض حکم یک انسان به اصطلاح «مُحْدِث» را یعنی انسان فاقد وضو و غسل را دارد که در آن حال از نماز و روزه محروم است.

هر موجب «حَدَث» نوعی پلیدی است که با «طهارت» یعنی وضو یا غسل مرتفع می‌گردد. بدین معنی حیض را نیز می‌توانیم مانند جنابت، خواب، بول و غیره پلیدی بدانیم. ولی این نوع پلیدی اولاً اختصاص به زن ندارد و ثانیاً با غسل یا وضو مرتفع می‌گردد.

---

۱. بقره / ۲۲۲

در میان یهودیان و زردشتیان با زن حائض مانند یک شیء پلید رفتار می‌شده است و این جهت، هم در زن و هم در مرد این فکر را به وجود آورده که زن موجود پست و پلیدی است، و مخصوصاً خود زن در آن حالت احساس شرم و نقص می‌کرده خود را مخفی می‌ساخته است.

قبلاً از ویل دورانت نقل کرده‌ایم که گفت:

«پس از داریوش مقام زن مخصوصاً در میان طبقهٔ ثروتمندان تنزل پیدا کرد. زنان فقیر چون برای کارکردن ناچار از آمد و شد در میان مردم بودند آزادی خود را حفظ کردند. ولی در مورد زنان دیگر گوشه‌نشینی زمان حیض که برایشان واجب بود رفته‌رفته امتداد پیدا کرد و سراسر زندگانی اجتماعی ایشان را فراگرفت.»

و هم او می‌گوید:

«نخستین مرتبه که زن حیا و شرم را احساس کرد آن وقت بود که فهمید در هنگام حیض نزدیک‌شدن او با مرد ممنوع است.»

دربارهٔ اینکه زن ابتدا در خود احساس نقص می‌کرده است و سبب شده که هم خود او و هم مرد او را موجود پست بشمارد سخنان زیادی گفته شده است. خواه آن سخنان درست باشد و خواه نادرست، با فلسفهٔ اسلام دربارهٔ زن و پوشیدگی زن رابطه‌ای ندارد. اسلام نه حیض را موجب پستی و حقارت زن می‌داند و نه پوشیدگی را به خاطر پستی و حقارت زن عنوان کرده است، بلکه منظورهای دیگری داشته است، چنانکه بعداً خواهیم گفت.

بالابردن ارزش

عللی که قبلاً ذکر کردیم کم و بیش مورد استفادهٔ مخالفان پوشیدگی زن قرار گرفته است. به عقیدهٔ ما یک علت اساسی در کار است که مورد غفلت واقع شده است. به عقیدهٔ ما ریشهٔ اجتماعی پدید آمدن حریم و حائل میان زن و مرد را در میل به ریاضت، یا میل مرد به استثمار زن، یا حسادت مرد، یا عدم امنیت اجتماعی، یا عادت زنانگی نباید جستجو کرد و لااقل باید کمتر در اینها جستجو کرد. ریشهٔ این پدیده را در یک تدبیر ماهرانهٔ غریزی خود زن باید جستجو کرد.

به‌طورکلی بحثی است دربارهٔ ریشهٔ اخلاق جنسی زن از قبیل حیا و عفاف، و از آن جمله است تمایل به ستر و پوشش خود از مرد. در اینجا نظریاتی ابراز شده است.

دقیق‌ترین آنها این است که حیا و عفاف و ستر و پوشش تدبیری است که خود زن با یک نوع الهام برای گرانبهاکردن خود و حفظ موقعیت خود در برابر مرد به کار برده است. زن، با هوش فطری و با یک حس مخصوص به

خود دریافته است که از لحاظ جسمی نمی‌تواند با مرد برابری کند و اگر بخواهد در میدان زندگی با مرد پنجه نرم کند از عهدهٔ زور بازوی مرد برنمی‌آید، و از طرف دیگر نقطهٔ ضعف مرد را در همان نیازی یافته است که خلقت در وجود مرد نهاده است که او را مظهر عشق و طلب و زن را مظهر معشوقیّت و مطلوبیّت قرار داده است. در طبیعت، جنس نر گیرنده و دنبال‌کننده آفریده شده است. به قول ویل‌دورانت:

«آداب جفتجویی عبارت است از حمله برای تصرف در مردان، و عقب‌نشینی برای دلبری و فریبندگی در زنان... مرد طبعاً جنگی و حیوان شکاری است، عملش مثبت و تهاجمی است. زن برای مرد همچون جایزه‌ای است که باید آن را برباید.»

وقتی که زن مقام و موقع خود را در برابر مرد یافت و نقطهٔ ضعف مرد را در برابر خود دانست همان‌طور که متوسل به زیور و خودآرایی و تجمل شد که از آن راه قلب مرد را تصاحب کند، متوسل به دور نگه‌داشتن خود از دسترس مرد نیز شد. دانست که نباید خود را رایگان کند بلکه بایست آتش عشق و طلب او را تیزتر کند و درنتیجه مقام و موقع خود را بالا برد.

ویل دورانت می‌گوید:

«حیا امر غریزی نیست بلکه اکتسابی است. زنان دریافتند که دست و دل بازی مایهٔ طعن و تحقیر است و این امر را به دختران خود یاد دادند.»

ویل دورانت می‌گوید:

«خودداری از انبساط، و امساک در بذل و بخشش بهترین سلاح برای شکار مردان است. اگر اعضای نهانی انسان را در معرض عام تشریح می‌کردند توجه ما به آن جلب می‌شد ولی رغبت و قصد به ندرت تحریک می‌گردید. مرد جوان به دنبال چشمان پر از حیاست و بی‌آنکه بداند حس می‌کند که این خودداری ظریفانه از یک لطف و رقّت عالی خبر می‌دهد.»

مولوی، عارف نازک‌اندیش و دوربین خودمان، مثلی بسیار عالی در این زمینه می‌آورد. اول دربارهٔ تسلط معنوی زن بر مرد می‌گوید:

زُیِّنَ لِلنّاس حق آراسته است زانچه حق آراست چون تانند رَست
چون پی یَسْکُنَ اِلَیْهاش آفرید کی تواند آدم از حوّا برید
رستم زال ار بود وز حمزه بیش هست در فرمان اسیر زال خویش
آن‌که عالم مست گفتارش بدی کَلِّمینی یا حُمَیْرا می‌زدی

آنگاه راجع به تأثیر حریم و حائل میان زن و مرد در افزایش قدرت و محبوبیت زن و در بالابردن مقام او و در گداختن مرد در آتش عشق و سوز، مثلی لطیف می‌آورد: آنها را به آب و آتش تشبیه می‌کند، می‌گوید مَثَل مرد مَثَل آب است و مَثَل زن مَثَل آتش، اگر حائل از میان آب و آتش برداشته شود آب بر آتش غلبه می‌کند و آن را خاموش می‌سازد، اما اگر حائل و حاجبی میان آندو برقرار گردد مثل اینکه آب را در دیگی قرار دهند و آتش در زیر آن دیگ روشن کنند، آن وقت است که آتش آب را تحت‌تأثیر خود قرار می‌دهد، اندک‌اندک او را گرم می‌کند و احیاناً جوشش و غلیان در او به وجود می‌آورد، تا آنجا که سراسر وجود او را تبدیل به بخار می‌سازد. می‌گوید:

آب غـــالب شـــد بـــر آتش از لهـیب
ز آتش او جوشد چو باشد در «حـجیب»
چـــونکه دیگـــی حـایل آمـد آنـدو را
نـــیست کـــرد آن آب را کـردش هـوا

مرد برخلاف آنچه ابتدا تصور می‌رود، در عمق روح خویش از ابـتذال زن و از تسلیم و رایگـانی او مـتنفر است. مـرد هـمیشه عـزت و اسـتغناء و بی‌اعتنایی زن را نسبت به خود ستوده است.

ابن‌العفیف می‌گوید:

تُـــبْدِی النِّـــفارَ دِلالاً وَ هْـــیَ آنِسَـــةٌ
یا حُسْنَ مَعْنَی الرِّضا فی صورَةِ الْـغَضَبِ

نظامی می‌گوید:

چه خوش نازی است ناز خـوبرویان ز دیـــده‌رانـــده را از دیـده‌جویان

بـه‌طورکلی رابـطه‌ای است مـیان دست‌نـارسی و فـراق از یک طـرف و عشق و سوز و گرانـبهایی از طـرف دیگـر، هـمچنانکه رابـطه‌ای است مـیان عشق و سوز از یک طرف و میان هنر و زیبایی از طرف دیگر؛ یعنی عشق در زمینهٔ فراقها و دست‌نارسی‌ها می‌شکفد و هنر و زیبایی در زمینهٔ عشق رشد و نمو می‌یابد.

برتراند راسل می‌گوید:

«از لحاظ هنر مایهٔ تأسف است که به آسانی بـه زنـان بـتوان دست یافت و خیلی بهتر است که وصال زنـان دشـوار بـاشد بـدون آنکـه غیرممکن گردد.»

هم او می‌گوید:

«در جایی که اخلاقیات کاملاً آزاد باشد، انسانی که بالقوه ممکن است عشق شاعرانه‌ای داشته باشد عملاً بر اثر موفقیتهای متوالی به واسطهٔ جاذبهٔ شخصی خود، ندرتاً نیازی به توسل به عالیترین تخیلات خود خواهد داشت.»

ویل دورانت در **لذات فلسفه** می‌گوید:

«آنچه بجوییم و نیابیم عزیز و گرانبها می‌گردد. زیبایی به قدرت میل بستگی دارد و میل با اقناع و ارضاء، ضعیف و با منع و جلوگیری قوی می‌گردد.»

از همه عجیب‌تر سخنی است که یکی از مجلات زنانه از آلفرد هیچکاک ـ که به قول آن مجله به حسب فن و شغل فیلمسازی خود دربارهٔ زنان تجارب فراوان دارد ـ نقل می‌کند. او می‌گوید:

«من معتقدم که زن هم باید مثل فیلمی پرهیجان و پرآنتریک باشد، بدین معنی که ماهیت خود را کمتر نشان دهد و برای کشف خود مرد را به نیروی تخیل و تصور زیادتری وادارد. باید زنان پیوسته بر همین شیوه رفتار کنند یعنی کمتر ماهیت خود را نشان دهند و بگذارند مرد برای کشف آنها بیشتر به خود زحمت دهد.»

ایضاً همان مجله در شمارهٔ دیگری از همین شخص چنین نقل می‌کند:

«زنان شرقی تا چند سال پیش به خاطر حجاب و نقاب و رویبندی که به کار می‌بردند خودبه‌خود جذاب مـی‌نمودند و هـمین مسأله جاذبهٔ نیرومندی بدانها می‌داد، اما به تدریج با تلاشی که زنان این کشورها برای برابری با زنان غربی از خود نشان می‌دهند حجاب و پوششی که دیروز بر زن شرقی کشیده شده بود از میان مـی‌رود و همراه آن از جاذبهٔ جنسی او هم کاسته می‌شود.»

می‌گویند: «مشتاقی است مایهٔ مهجوری.» این صحیح است اما عکس آن هم صحیح است که: «مهجوری است مایهٔ مشتاقی.»

امروز یکی از خلأهایی که در دنـیای اروپا و امـریکا وجـود دارد خـلأ عشق است. در کلمات دانشمندان اروپایی زیاد این نکته به چشم می‌خورد که اولین قربانی آزادی و بی‌بند و باری امروز زنان و مردان، عشق و شور و احساسات بسیار شدید و عالی است. در جهان امروز هرگز عشقهایی از نوع عشقهای شرقی از قبیل عشقهای مجنون و لیلی، و خسرو و شیرین رشد و نمو نمی‌کند.

نمی‌خواهم به جنبهٔ تاریخی قصهٔ مجنون و لیلی، و خسـرو و شـیرین تکیه کرده باشم، ولی این قصه‌ها بیان‌کنندهٔ واقعیاتی است که در اجتماعات شرقی وجود داشته است.

از این داستانها می‌توان فهمید که زن بر اثر دور نگـه‌داشـتن خـود از دسترسی مرد تا کجا پایهٔ خود را بالا برده است و تا چه حد سر نیاز مرد را به آستان خود فرود آورده است! قطعاً درک زن این حقیقت را در تمایل او به پوشش بدن خود و مخفی‌کردن خـود بـه صـورت یک راز، تأثـیر فـراوان داشته است.

بخش سوم



* واژهٔ حجاب
* سیمای حقیقی مسألهٔ حجاب
* معاشرت آزاد از جنبهٔ روانی
* بحثی در حس تغزل
* معاشرت آزاد از نظر زندگی خانوادگی
* معاشرت آزاد از نظر زندگی اجتماعی

فلسفهٔ پوشش در اسلام

فلسفه‌هایی که قبلاً برای پوشش ذکر کردیم غالباً توجیهاتی بود که مخالفین پوشش تراشیده‌اند و خواسته‌اند آن را حتی در صورت اسلامی‌اش امری غیرمنطقی و نامعقول معرفی کنند. روشن است که اگر انسان مسأله‌ای را از اول خرافه فرض کند، توجیهی هم که برای آن ذکر می‌کند متناسب با خرافه خواهد بود. اگر بحث‌کنندگان، مسأله را با بی‌طرفی مورد کاوش قرار می‌دادند درمی‌یافتند که فلسفهٔ پوشش و حجاب اسلامی هیچ‌یک از سخنان پوچ و بی‌اساس آنها نیست.

ما برای پوشش زن از نظر اسلام فلسفهٔ خاصی قائل هستیم که نظر عقلی آن را موجّه می‌سازد و از نظر تحلیل می‌توان آن را مبنای حجاب در اسلام دانست.

واژهٔ «حجاب»

پیش از اینکه استنباط خود را در این باره ذکر کنیم لازم است یک

نکته را یادآوری کنیم. آن نکته این است که معنای لغوی «حجاب» که در عصر ما این کلمه برای پوشش زن معروف شده است چیست؟ کلمهٔ «حجاب» هم به معنی پوشیدن است و هم به معنی پرده و حاجب. بیشتر، استعمالش به معنی پرده است. این کلمه از آن جهت مفهوم پوشش می‌دهد که پرده وسیلهٔ پوشش است، و شاید بتوان گفت که به حسب اصل لغت هر پوششی حجاب نیست، آن پوشش «حجاب» نامیده می‌شود که از طریق پشت پرده واقع شدن صورت گیرد. در قرآن کریم در داستان سلیمان غروب خورشید را این‌طور توصیف می‌کند: «حَتّیٰ تَوارَتْ بِالْحِجابِ»[1] یعنی تا آن وقتی که خورشید در پشت پرده مخفی شد. پردهٔ حاجز میان قلب و شکم را «حجاب» می‌نامند.

در دستوری که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مالک اشتر نوشته است می‌فرماید: «فَلاتُطَوِّلَنَّ احْتِجابَکَ عَنْ رَعِیَّتِکَ»[2] یعنی در میان مردم باش، کمتر خود را در اندرون خانهٔ خود از مردم پنهان کن؛ حاجب و دربان تو را از مردم جدا نکند، بلکه خودت را در معرض ملاقات و تماس مردم قرار بده تا ضعیفان و بیچارگان بتوانند نیازمندیها و شکایات خود را به گوش تو برسانند و تو نیز از جریان امور بی‌اطلاع نمانی.

ابن خلدون در **مقدمه** خویش فصلی دارد تحت عنوان «فَصْلٌ فِی الْحِجابِ کَیْفَ یَقَعُ فِی الدُّوَلِ وَ اَنَّهُ یَعْظُمُ عِنْدَ الْهَرَمِ». در این فصل بیان می‌کند که حکومتها در بدو تشکیل میان خود و مردم حائل و فاصله‌ای قرار نمی‌دهند ولی تدریجاً حائل و پرده میان حاکم و مردم ضخیم‌تر می‌شود تا بالأخره عواقب ناگواری به وجود می‌آورد. ابن‌خلدون کلمهٔ «حجاب» را به معنی پرده

---

۱. ص / ۳۲
۲. نهج‌البلاغه، نامهٔ ۵۳

و حائل (نه پوشش) به کار برده است.

استعمال کلمهٔ «حجاب» در مورد پوشش زن یک اصطلاح نسبتاً جدید است. در قدیم و مخصوصاً در اصطلاح فقها کلمهٔ «سَتر» که به معنی پوشش است به کار رفته است. فقها چه در کتاب‌الصلوة و چه در کتاب‌النکاح که متعرض این مطلب شده‌اند کلمهٔ «ستر» را به کار برده‌اند نه کلمهٔ «حجاب» را.

بهتر این بود که این کلمه عوض نمی‌شد و ما همیشه همان کلمهٔ «پوشش» را به کار می‌بردیم، زیرا چنانکه گفتیم معنی شایع لغت «حجاب» پرده است و اگر در مورد پوشش به کار برده می‌شود به اعتبار پشت پرده واقع شدن زن است و همین امر موجب شده که عدهٔ زیادی گمان کنند که اسلام خواسته است زن همیشه پشت پرده و در خانه محبوس باشد و بیرون نرود.

وظیفهٔ پوشش که اسلام برای زنان مقرر کرده است بدین معنی نیست که از خانه بیرون نروند. زندانی کردن و حبس زن در اسلام مطرح نیست. در برخی از کشورهای قدیم مثل ایران قدیم و هند چنین چیزهایی وجود داشته است ولی در اسلام وجود ندارد.

پوشش زن در اسلام این است که زن در معاشرت خود با مردان بدن خود را بپوشاند و به جلوه‌گری و خودنمایی نپردازد. آیات مربوطه همین معنی را ذکر می‌کند و فتوای فقها هم مؤید همین مطلب است و ما حدود این پوشش را با استفاده از قرآن و منابع سنّت ذکر خواهیم کرد. در آیات مربوطه لغت «حجاب» به کار نرفته است. آیاتی که در این‌باره هست، چه در سورهٔ مبارکهٔ نور و چه در سورهٔ مبارکهٔ احزاب، حدود پوشش و تماسهای زن و مرد را ذکر کرده است بدون آنکه کلمهٔ «حجاب» را به کار برده باشد. آیه‌ای که در آن کلمهٔ «حجاب» به کار رفته است مربوط است به زنان پیغمبر اسلام.

می‌دانیم که در قرآن کریم دربارهٔ زنان پیغمبر دستورهای خاصی وارد شده است. اولین آیه خطاب به زنان پیغمبر با این جمله آغاز می‌شود: «**یا نِساءَ النَّبِیِّ لَسْتُنَّ کَأَحَدٍ مِنَ النِّساءِ**» یعنی شما با سایر زنان فرق دارید. اسلام عنایت خاصی داشته است که زنان پیغمبر، چه در زمان حیات آن حضرت و چه بعد از وفات ایشان، در خانه‌های خود بمانند، و در این جهت بیشتر منظورهای اجتماعی و سیاسی در کار بوده است. قرآن کریم صریحاً به زنان پیغمبر می‌گوید: «**وَ قَرْنَ فی بُیوتِکُنَّ**» یعنی در خانه‌های خود بمانید. اسلام می‌خواسته است «**اُمَّهاتُ المؤمنین**» که خواه ناخواه احترام زیادی در میان مسلمانان داشتند از احترام خود سوءاستفاده نکنند و احیاناً ابزار عناصر خودخواه و ماجراجو در مسائل سیاسی و اجتماعی واقع نشوند. و چنانکه می‌دانیم یکی از امهات المؤمنین (عایشه) که از این دستور تخلف کرد ماجراهای سیاسی ناگواری برای جهان اسلام به وجود آورد. خود او همیشه اظهار تأسف می‌کرد و می‌گفت دوست داشتم فرزندان زیادی از پیغمبر می‌داشتم و می‌مردند اما به چنین ماجرایی دست نمی‌زدم.

سرّ اینکه زنان پیغمبر ممنوع شدند از اینکه بعد از آن حضرت با شخص دیگری ازدواج کنند به نظر من همین است؛ یعنی شوهر بعدی از شهرت و احترام زنش سوءاستفاده می‌کرد و ماجراها می‌آفرید. بنابراین اگر دربارهٔ زنان پیغمبر دستور اکیدتر و شدیدتری وجود داشته باشد بدین‌جهت است.

به هر حال آیه‌ای که در آن آیه کلمهٔ «حجاب» به کار رفته آیهٔ ۵۳ از سورهٔ احزاب است که می‌فرماید: «**وَ اِذا سَأَلْتُموهُنَّ مَتاعاً فَاسْألو هُنَّ مِنْ وَراءِ حِجابٍ**» یعنی اگر از آنها متاع و کالای مورد نیازی مطالبه می‌کنید از پشت پرده از آنها بخواهید. در اصطلاح تاریخ و حدیث اسلامی هر جا نام «آیهٔ حجاب» آمده است مثلاً گفته شده قبل از نزول آیهٔ حجاب چنان بود و بعد

از نزول آیهٔ حجاب چنین شد، مقصود این آیه است که مربوط به زنان پیغمبر است[۱]، نه آیات سورهٔ نور که می‌فرماید:

قُلْ لِلْمُؤْمِنينَ يَغُضّوا مِنْ اَبْصارِهِمْ ـ الی آخر ـ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصارِهِنَّ.

یا آیهٔ سورهٔ احزاب که می‌فرماید:

يُدْنينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلابيبِهِنَّ الی آخر.

اما اینکه چطور در عصر اخیر به جای اصطلاح رایج فقها یعنی ستر و پوشش کلمهٔ حجاب و پرده و پردگی شایع شده است برای من مجهول است، و شاید از ناحیهٔ اشتباه کردن حجاب اسلامی به حجابهایی که در سایر ملل مرسوم بوده است باشد. ما در این‌باره بعداً توضیح بیشتری خواهیم داد.

سیمای حقیقی مسألهٔ حجاب

حقیقت امر این است که در مسألهٔ پوشش ـ و به اصطلاح عصر اخیر حجاب ـ سخن در این نیست که آیا زن خوب است پوشیده در اجتماع ظاهر شود یا عریان؟ روح سخن این است که آیا زن و تمتعات مرد از زن باید رایگان باشد؟ آیا مرد باید حق داشته باشد که از هر زنی در هر محفلی حداکثر تمتعات را به استثنای زنا ببرد یا نه؟

---

۱. رجوع شود به صحیح مسلم، ج ۴ / ص ۱۴۸ ـ ۱۵۱.

اسلام که به روح مسائل می‌نگرد جواب می‌دهد: خیر، مردان فقط در محیط خانوادگی و در کادر قانون ازدواج و همراه با یک سلسله تعهدات سنگین می‌توانند از زنان به عنوان همسران قانونی کامجویی کنند، اما در محیط اجتماع استفاده از زنان بیگانه ممنوع است. و زنان نیز از اینکه مردان را در خارج از کانون خانوادگی کامیاب سازند به هر صورت و به هر شکل ممنوع می‌باشند.

درست است که صورت ظاهر مسأله این است که زن چه بکند؟ پوشیده بیرون بیاید یا عریان؟ یعنی آن کس که مسأله به نام او عنوان می‌شود زن است و احیاناً مسأله با لحن دلسوزانه‌ای طرح می‌شود که آیا بهتر است زن آزاد باشد یا محکوم و اسیر و در حجاب؟ اما روح مسأله و باطن مطلب چیز دیگر است و آن اینکه آیا مرد باید در بهره‌کشی جنسی از زن، جز از جهت زنا، آزادی مطلق داشته باشد یا نه؟ یعنی آن‌که در این مسأله ذی‌نفع است مرد است نه زن، و لااقل مرد از زن در این مسأله ذی‌نفع‌تر است. به قول ویل دورانت:

«دامنهای کوتاه برای همهٔ جهانیان بجز خیاطان نعمتی است.»

پس روح مسأله، محدودیت کامیابیها به محیط خانوادگی و همسران مشروع، یا آزاد بودن کامیابیها و کشیده شدن آنها به محیط اجتماع است. اسلام طرفدار فرضیهٔ اول است.

از نظر اسلام محدودیت کامیابیهای جنسی به محیط خانوادگی و همسران مشروع، از جنبهٔ روانی به بهداشت روانی اجتماع کمک می‌کند، و از جنبهٔ خانوادگی سبب تحکیم روابط افراد خانواده و برقراری صمیمیت کامل بین زوجین می‌گردد، و از جنبهٔ اجتماعی موجب حفظ و استیفای

نیروی کار و فعالیت اجتماع می‌گردد، و از نظر وضع زن در برابر مرد، سبب می‌گردد که ارزش زن در برابر مرد بالا رود.

فلسفهٔ پوشش اسلامی به نظر ما چند چیز است. بعضی از آنها جنبهٔ روانی دارد و بعضی جنبهٔ خانه و خانوادگی، و بعضی دیگر جنبهٔ اجتماعی، و بعضی مربوط است به بالابردن احترام زن و جلوگیری از ابتذال او.

حجاب در اسلام از یک مسألهٔ کلی‌تر و اساسی‌تری ریشه می‌گیرد و آن این است که اسلام می‌خواهد انواع التذاذهای جنسی، چه بصری و لمسی و چه نوع دیگر، به محیط خانوادگی و در کادر ازدواج قانونی اختصاص یابد، اجتماع منحصراً برای کار و فعالیت باشد. برخلاف سیستم غربی عصر حاضر که کار و فعالیت را با لذتجوییهای جنسی به هم می‌آمیزد اسلام می‌خواهد این دو محیط را کاملاً از یکدیگر تفکیک کند.

اکنون به شرح چهار قسمت فوق می‌پردازیم:

۱. آرامش روانی

نبودن حریم میان زن و مرد و آزادی معاشرتهای بی‌بند و بار هیجانها و التهابهای جنسی را فزونی می‌بخشد و تقاضای سکس را به صورت یک عطش روحی و یک خواست اشباع‌نشدنی درمی‌آورد. غریزهٔ جنسی غریزه‌ای نیرومند، عمیق و «دریا صفت» است، هرچه بیشتر اطاعت شود سرکش‌تر می‌گردد، همچون آتش که هر چه به آن بیشتر خوراک بدهند شعله‌ورتر می‌شود. برای درک این مطلب به دو چیز باید توجه داشت:

۱. تاریخ همان‌طوری که از آزمندان ثروت یاد می‌کند که با حرص و آزی حیرت‌آور در پی گردآوردن پول و ثروت بوده‌اند و هرچه بیشتر جمع می‌کرده‌اند حریصتر می‌شده‌اند، همچنین از آزمندانی در زمینهٔ مسائل جنسی یاد می‌کند. اینها نیز به هیچ‌وجه از نظر حس تصرف و تملک

زیبارویان در یک حدی متوقف نشده‌اند. صاحبان حرامسراها و درواقع همهٔ کسانی که قدرت استفاده داشته‌اند چنین بوده‌اند.

کریستن سن نویسندهٔ کتاب **ایران در زمان ساسانیان** در فصل نهم کتاب خویش می‌نویسد:

«در نقش شکار طاق‌بستان فقط چند تن از سه هزار زنی که خسرو (پرویز) در حرم داشت می‌بینیم. این شهریار هیچ‌گاه از این میل سیر نمی‌شد. دوشیزگان و بیوگان و زنان صاحب اولاد را در هر جا نشان می‌دادند به حرم خود می‌آورد. هر زمان که میل تجدید حرم می‌کرد نامه‌ای چند به فرمانروایان اطراف می‌فرستاد و در آن وصف زن کامل‌عیار را درج می‌کرد. پس عمّال او هر جا زنی را با وصف نامه مناسب می‌دیدند به خدمت می‌بردند.»

از این‌گونه جریانها در تاریخ قدیم بسیار می‌توان یافت. در جدید این جریانها به شکل حرمسرا نیست، به شکل دیگر است، با این تفاوت که در جدید لزومی ندارد کسی به اندازهٔ خسروپرویز و هارون‌الرشید امکانات داشته باشد. در جدید به برکت تجدد فرنگی، برای مردی که یک صدهزارم پرویز و هارون امکانات داشته باشد میسر است که به اندازهٔ آنها از جنس زن بهره‌کشی کند.

۲. هیچ فکر کرده‌اید که حس «تغزّل» در بشر چه حسی است؟ قسمتی از ادبیات جهان عشق و غزل است. در این بخش از ادبیات، مرد، محبوب و معشوق خود را ستایش می‌کند، به پیشگاه او نیاز می‌برد، او را بزرگ و خود را کوچک جلوه می‌دهد، خود را نیازمند کوچکترین عنایت او می‌داند، مدعی می‌شود که محبوب و معشوق «صد مُلک جان به نیم‌نظر می‌تواند

بخرد، پس چرا در این معامله تقصیر می‌کند»، از فراق او دردمندانه می‌نالد.

این چیست؟ چرا بشر در مورد سایر نیازهای خود چنین نمی‌کند؟ آیا تاکنون دیده‌اید که یک آدم پول‌پرست برای پول، یک آدم جاه‌پرست برای جاه و مقام غزلسرایی کند؟! آیا تاکنون کسی برای نان غزلسرایی کرده است؟ چرا هر کسی از شعر و غزل دیگری خوشش می‌آید؟ چرا همه از **دیوان حافظ** اینقدر لذت می‌برند؟ آیا جز این است که همه کس آن را با زبان یک غریزهٔ عمیق که سراپای وجودش را گرفته است منطبق می‌بیند؟ چقدر اشتباه می‌کنند کسانی که می‌گویند یگانه عامل اساسی فعالیتهای بشر عامل اقتصاد است!!

بشر برای عشقهای جنسی خود موسیقی خاصی دارد، همچنانکه برای معنویات نیز موسیقی خاص دارد، درصورتی که برای حاجتهای صرفاً مادی از قبیل آب و نان موسیقی ندارد.

من نمی‌خواهم ادعا کنم که تمام عشقها جنسی است و هم هرگز نمی‌گویم که حافظ و سعدی و سایر غزلسرایان صرفاً از زبان غریزهٔ جنسی سخن گفته‌اند. این مبحث، مبحث دیگری است که جداگانه باید بحث شود.

ولی قدر مسلّم این است که بسیاری از عشقها و غزلها عشق و غزل‌هایی است که مرد برای زن داشته است. همین‌قدر کافی است که بدانیم توجه مرد به زن از نوع توجه به نان و آب نیست که با سیر شدن شکم اقناع شود، بلکه یا به صورت حرص و آز و تنوع‌پرستی درمی‌آید و یا به صورت عشق و غزل. ما بعداً دراین‌باره بحث خواهیم کرد که در چه شرایطی حالت حرص و آز جنسی تقویت می‌شود و در چه شرایطی شکل عشق و غزل پیدا می‌کند و رنگ معنوی به خود می‌گیرد.

به هر حال اسلام به قدرت شگرف این غریزهٔ آتشین توجه کامل کرده است. روایات زیادی دربارهٔ خطرناک‌بودن «نگاه»، خطرناک‌بودن خلوت با

زن، و بالأخره خطرناک‌بودن غریزه‌ای که مرد و زن را به یکدیگر پیوند می‌دهد وارد شده است.

اسلام تدابیری برای تعدیل و رام‌کردن این غریزه اندیشیده است و در این زمینه، هم برای زنان و هم برای مردان تکلیف معین کرده است. یک وظیفهٔ مشترک که برای زن و مرد هر دو مقرر فرموده مربوط به نگاه کردن است:

قُلْ لِلْمُؤْمِنينَ يَغُضّوا مِنْ اَبْصارِهِمْ وَ يَحْفَظوا فُروجَهُمْ... قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُروجَهُنَّ.

خلاصهٔ این دستور این است که زن و مرد نباید به یکدیگر خیره شوند، نباید چشم‌چرانی کنند، نباید نگاههای مملوّ از شهوت به یکدیگر بدوزند، نباید به قصد لذت بردن به یکدیگر نگاه کنند. یک وظیفه هم خاص زنان مقرر فرموده است و آن این است که بدن خود را از مردان بیگانه پوشیده دارند و در اجتماع به جلوه‌گری و دلربایی نپردازند، به هیچ‌وجه و هیچ‌صورت و با هیچ شکل و رنگ و بهانه‌ای کاری نکنند که موجبات تحریک مردان بیگانه را فراهم کنند.

روح بشر فوق‌العاده تحریک‌پذیر است. اشتباه است که گمان کنیم تحریک‌پذیری روح بشر محدود به حد خاصی است و از آن پس آرام می‌گیرد.

همان‌طور که بشر ـ اعمّ از مرد و زن ـ در ناحیهٔ ثروت و مقام از تصاحب ثروت و از تملک جاه و مقام سیر نمی‌شود و اشباع نمی‌گردد، در ناحیهٔ جنسی نیز چنین است. هیچ مردی از تصاحب زیبارویان و هیچ زنی از متوجه کردن مردان و تصاحب قلب آنان و بالأخره هیچ دلی از هوس سیر

نمی‌شود.

و از طرفی تقاضای نامحدود خواه‌ناخواه انجام ناشدنی است و همیشه مقرون است به نوعی احساس محرومیت. دست‌نیافتن به آرزوها به نوبهٔ خود منجر به اختلالات روحی و بیماریهای روانی می‌گردد.

چرا در دنیای غرب اینهمه بیماری روانی زیاد شده است؟ علتش آزادی اخلاقی جنسی و تحریکات فراوان سکسی است که به وسیلهٔ جراید و مجلات و سینماها و تئاترها و محافل و مجالس رسمی و غیررسمی و حتی خیابانها و کوچه‌ها انجام می‌شود.

اما علت اینکه در اسلام دستور پوشش اختصاص به زنان یافته است این است که میل به خودنمایی و خودآرایی مخصوص زنان است. از نظر تصاحب قلبها و دلها مرد شکار است و زن شکارچی، همچنانکه از نظر تصاحب جسم و تن، زن شکار است و مرد شکارچی. میل زن به خودآرایی از این نوع حس شکارچیگری او ناشی می‌شود. در هیچ جای دنیا سابقه ندارد که مردان لباسهای بدن‌نما و آرایشهای تحریک‌کننده به‌کار برند. این زن است که به حکم طبیعت خاص خود می‌خواهد دلبری کند و مرد را دلباخته و در دام علاقهٔ به خود اسیر سازد. لهذا انحراف تبرّج و برهنگی از انحرافهای مخصوص زنان است و دستور پوشش هم برای آنان مقرر گردیده است.

ما دربارهٔ طغیان‌پذیری غریزهٔ جنسی و اینکه برخلاف ادعای افرادی مانند راسل غریزهٔ جنسی با آزاد گذاشتن کامل و خصوصاً با فراهم‌کردن وسائل تحریک هرگز سیر نمی‌شود و اشباع نمی‌گردد و همچنین دربارهٔ انحراف «چشم‌چرانی» در مردان و انحراف «تبرج» در زنان، باز هم بحث خواهیم کرد.

۲. استحکام پیوند خانوادگی

شک نیست که هر چیزی که موجب تحکیم پیوند خانوادگی و سبب صمیمیت رابطهٔ زوجین گردد برای کانون خانواده مفید است و در ایجاد آن باید حداکثر کوشش مبذول شود، و بالعکس هر چیزی که باعث سستی روابط زوجین و دلسردی آنان گردد به حال زندگی خانوادگی زیانمند است و باید با آن مبارزه کرد.

اختصاص یافتن استمتاعات و التذاذهای جنسی به محیط خانوادگی و در کادر ازدواج مشروع، پیوند زن و شوهری را محکم می‌سازد و موجب اتصال بیشتر زوجین به یکدیگر می‌شود.

فلسفهٔ پوشش و منع کامیابی جنسی از غیرهمسر مشروع، از نظر اجتماع خانوادگی این است که همسر قانونی شخص از لحاظ روانی عامل خوشبخت‌کردن او به شمار برود؛ در حالی که در سیستم آزادی کامیابی، همسر قانونی از لحاظ روانی یک نفر رقیب و مزاحم و زندانبان به شمار می‌رود و درنتیجه کانون خانوادگی بر اساس دشمنی و نفرت پایه‌گذاری می‌شود.

علت اینکه جوانان امروز از ازدواج گریزانند و هر وقت به آنان پیشنهاد می‌شود، جواب می‌دهند که حالا زود است، ما هنوز بچه‌ایم، و یا به عناوین دیگر از زیر بار آن شانه خالی می‌کنند همین است؛ و حال آنکه در قدیم یکی از شیرین‌ترین آرزوهای جوانان ازدواج بود. جوانان پیش از آنکه به برکت دنیای اروپا کالای زن اینهمه ارزان و فراوان گردد «شب زفاف را کم از تخت پادشاهی» نمی‌دانستند.

ازدواج در قدیم پس از یک دوران انتظار و آرزومندی انجام می‌گرفت و به همین دلیل زوجین یکدیگر را عامل نیکبختی و سعادت خود می‌دانستند، ولی امروز کامجوییهای جنسی در غیرکادر ازدواج به حد اعلی

فراهم است و دلیلی برای آن اشتیاقها وجود ندارد.

معاشرتهای آزاد و بی‌بند و بار پسران و دختران ازدواج را به صورت یک وظیفه و تکلیف و محدودیت درآورده است که باید آن را با توصیه‌های اخلاقی و یا احیاناً ـ چنانکه برخی از جراید پیشنهاد می‌کنند ـ با اعمال زور بر جوانان تحمیل کرد.

تفاوت آن جامعه که روابط جنسی را محدود می‌کند به محیط خانوادگی و کادر ازدواج قانونی، با اجتماعی که روابط آزاد در آن اجازه داده می‌شود این است که ازدواج در اجتماع اول پایان انتظار و محرومیت، و در اجتماع دوم آغاز محرومیت و محدودیت است. در سیستم روابط آزاد جنسی پیمان ازدواج به دوران آزادی دختر و پسر خاتمه می‌دهد و آنها را ملزم می‌سازد که به یکدیگر وفادار باشند و در سیستم اسلامی به محرومیت و انتظار آنان پایان می‌بخشد.

سیستم روابط آزاد اولاً موجب می‌شود که پسران تا جایی که ممکن است از ازدواج و تشکیل خانواده سر باز زنند و فقط هنگامی که نیروهای جوانی و شور و نشاط آنها رو به ضعف و سستی می‌نهد اقدام به ازدواج کنند و در این موقع زن را فقط برای فرزند زادن و احیاناً برای خدمتکاری و کلفتی بخواهند، و ثانیاً پیوند ازدواجهای موجود را سست می‌کند و سبب می‌گردد به جای اینکه خانواده بر پایهٔ یک عشق خالص و محبت عمیق استوار باشد و هر یک از زن و شوهر همسر خود را عامل سعادت خود بداند برعکس به چشم رقیب و عامل سلب آزادی و محدودیت ببیند و چنانکه اصطلاح شده است یکدیگر را «زندانبان» بنامند.

وقتی پسر یا دختری می‌خواهد بگوید ازدواج کرده‌ام، می‌گوید برای خودم زندانبان گرفته‌ام. این تعبیر برای چیست؟ برای اینکه قبل از ازدواج آزاد بود هر کجا بخواهد برود، با هر کس بخواهد برقصد، بلاسد، هیچ‌کس

نــبود کـه بگـوید بـالای چشـمت ابـروست. ولی پس از ازدواج ایـن آزادیـها محدود شده است، اگر یک شب دیر به خانه بیاید مورد مؤاخذهٔ همسرش قرار می‌گیرد که کجا بودی؟ و اگر در محفلی با التـهاب بـا دخـتری بـرقصد همسرش به او اعتراض می‌کند. واضـح است کـه روابـط خـانواده در چـنین سیستمی تا چه اندازه سرد و سست و غیرقابل اطمینان است.

بعضیها مانند برتراند راسل پنداشـته‌انـد کـه جـلوگیری از مـعاشرتهای آزاد صرفاً به خاطر اطمینان مرد نسبت به نسل است؛ بـرای حـل اشکـال، استفاده از وسائل ضدآبستنی را پیشنهاد کرده‌اند؛ درصورتی که مسأله، تنها پاکی نسل نیست؛ مسألهٔ مهم دیگر ایجاد پاکترین و صمیمی‌ترین عواطف بین زوجین و برقرار ساختن یگانگی و اتحاد کامل در کانون خانواده است. تأمـین ایـن هـدف وقـتی مـمکن است کـه زوجـین از هـرگونه اسـتمتاع از غیرهمسر یا همسران قانونی چشم بپوشند، مرد چشم به زن دیگر نداشته باشد و زن نیز درصدد تحریک و جلب توجه کسی جز شوهر خود نباشد و اصل ممنوعیت هر نوع کامیابی جنسی در غیر کادر خانواده حـتی قـبل از ازدواج هم رعایت گردد.

به علاوه، زنی که تا اینجا پیش رفته است که به پیروی از امثال راسل و تقلید از صاحبان مکتب «اخلاق نوین جنسی» بـا داشـتن هـمسر قـانونی عشق خود را در جای دیگر جستجو می‌کند و با مرد مـورد عشـق و عـلاقهٔ خود همبستر می‌شود، چه اطمینانی هست که به خاطر همسر قـانونی کـه چندان مورد علاقه‌اش نیست وسائل ضدآبستنی به کار برد و از مرد مـورد عشق و علاقهٔ خود آبستن نشود و فرزند را به ریش هـمسر قـانونی نـبندد؟ قطعاً چنین زنی مایل است که فرزندی که بـه دنـیا مـی‌آورد از مـرد مـورد علاقه‌اش باشد نه از مردی که فقط به حکم قانون همسر اوست و الزاماً به حکم قانون نباید از غیر او آبستن شود. همچنان مرد نیز طـبعاً عـلاقه‌مند

است که از زن مورد عشق و علاقه‌اش فرزند داشته باشد نه از زنی که با زور قانون به او پیوند کرده‌اند. دنیای اروپا عملاً نشان داده است که با وجود وسائل ضدآبستنی آمار فرزندان غیرمشروع وحشت‌آور است.

۳. استواری اجتماع

کشانیدن تمتعات جنسی از محیط خانه به اجتماع، نیروی کار و فعالیت اجتماع را ضعیف می‌کند. برعکسِ آنچه که مخالفین حجاب خرده‌گیری کرده‌اند و گفته‌اند: «حجاب موجب فلج‌کردن نیروی نیمی از افراد اجتماع است» بی‌حجابی و ترویج روابط آزاد جنسی موجب فلج‌کردن نیروی اجتماع است.

آنچه موجب فلج‌کردن نیروی زن و حبس استعدادهای اوست حجاب به صورت زندانی‌کردن زن و محروم‌ساختن او از فعالیتهای فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی است و در اسلام چنین چیزی وجود ندارد. اسلام نه می‌گوید که زن از خانه بیرون نرود و نه می‌گوید حق تحصیل علم و دانش ندارد ـ بلکه علم و دانش را فریضهٔ مشترک زن و مرد دانسته است ـ و نه فعالیت اقتصادی خاصی را برای زن تحریم می‌کند. اسلام هرگز نمی‌خواهد زن بیکار و بیعار بنشیند و وجودی عاطل و باطل بار آید. پوشانیدن بدن به استثنای وجه و کفّین مانع هیچ‌گونه فعالیت فرهنگی یا اجتماعی یا اقتصادی نیست. آنچه موجب فلج‌کردن نیروی اجتماع است آلوده‌کردن محیط کار به لذتجوییهای شهوانی است.

آیا اگر پسر و دختری در محیط جداگانه‌ای تحصیل کنند و فرضاً در یک محیط درس می‌خوانند دختران بدن خود را بپوشانند و هیچ‌گونه آرایشی نداشته باشند بهتر درس می‌خوانند و فکر می‌کنند و به سخن استاد گوش می‌کنند یا وقتی که کنار هر پسری یک دختر آرایش کرده با دامن

کوتاه تا یک وجب بالای زانو نشسته باشد؟ آیا اگر مردی در خیابان و بازار و اداره و کارخانه و غیره با قیافه‌های محرّک و مهیّج زنان آرایش کرده دائماً مواجه باشد بهتر سرگرم کار و فعالیت می‌شود یا در محیطی که با چنین مناظری روبرو نشود؟ اگر باور ندارید، از کسانی که در این محیطها کار می‌کنند بپرسید. هر مؤسسه یا شرکت یا اداره‌ای که سخت مایل است کارها به خوبی جریان یابد از این نوع آمیزشها جلوگیری می‌کند. اگر باور ندارید تحقیق کنید.

حقیقت این است که این وضع بی‌حجابی رسوا که در میان ماست و از اروپا و آمریکا هم داریم جلو می‌افتیم از مختصات جامعه‌های پلید سرمایه‌داری غربی است و یکی از نتایج سوء پول‌پرستی‌ها و شهوترانیهای سرمایه‌داران غرب است، بلکه یکی از طرق و وسائلی است که آنها برای تخدیر و بی‌حس‌کردن اجتماعات انسانی و درآوردن آنها به صورت مصرف‌کنندهٔ اجباری کالاهای خودشان به کار می‌برند.

«اطلاعات» ۴۷/۹/۵ گزارشی از ادارهٔ کل نظارت بر مواد خوردنی، آشامیدنی، آرایشی نقل کرده است. دربارهٔ لوازم آرایش چنین می‌نویسد:

> «تنها در ظرف یک سال ۲۱۰ هزار کیلو مواد و لوازم آرایش از قبیل ماتیک، سرخاب، کرم، پودر، سایهٔ چشم برای مصرف خانمها وارد شده است. از این مقدار ۱۸۱ هزار کیلوگرم آن انواع کرم بوده است. در این مدت به ۱۶۵۰ قوطی و ۲۵۰۰ دوجین پودر صورت و ۴۶۰۴ عدد روژ لب، ۲۲۸۰ عدد صابون لاغری، ۲۲۸۰ آمپول آرایشی اجازهٔ ورود داده شده است. البته باید ۳۱۰۰ عدد سایهٔ چشم و ۲۴۰۰ خط چشم را نیز به آن اضافه کرد.»

آری باید زن ایرانی به بهانهٔ «تجدد» و «تقدم» و «مقتضیات زمان» هر روز و هر ساعت با وسائلی که در دنیای سرمایه‌داری تهیه می‌شود خود را در معرض نمایش بگذارد تا بتواند چنین مصرف‌کنندهٔ لایقی برای کارخانه‌های اروپایی باشد. اگر زن ایرانی بخواهد خود را فقط برای همسر قانونی و یا برای حضور در مجالس اختصاصی زنان بیاراید، نه مصرف‌کنندهٔ لایقی برای سرمایه‌داران غربی خواهد بود و نه وظیفه و مأموریت دیگرش را که عبارت است از انحطاط اخلاق جوانان و ضعف ارادهٔ آنان و ایجاد رکود در فعالیت اجتماعی، به نفع استعمار غرب انجام خواهد داد.

در جامعه‌های غیرسرمایه‌داری با همهٔ احساسات ضد مذهبی که در آنجا وجود دارد کمتر شنیده می‌شود که چنین رسواییها به نام آزادی زن وجود داشته باشد.

۴. ارزش و احترام زن

قبلاً گفتیم که مرد به طور قطع از نظر جسمانی بر زن تفوّق دارد. از نظر مغز و فکر نیز تفوّق مرد لااقل قابل بحث است. زن در این دو جبهه در برابر مرد قدرت مقاومت ندارد، ولی زن از طریق عاطفی و قلبی همیشه تفوّق خود را بر مرد ثابت کرده است. حریم نگه داشتن زن میان خود و مرد یکی از وسائل مرموزی بوده است که زن برای حفظ مقام و موقع خود در برابر مرد از آن استفاده کرده است.

اسلام زن را تشویق کرده است که از این وسیله استفاده کند. اسلام مخصوصاً تأکید کرده است که زن هر اندازه متین‌تر و باوقارتر و عفیفتر حرکت کند و خود را در معرض نمایش برای مرد نگذارد بر احترامش افزوده می‌شود.

بعداً در تفسیر آیات سورهٔ احزاب خواهیم دید که قرآن کریم پس از

آنکه توصیه می‌کند زنان خود را بپوشانند می‌فرماید: «ذٰلِکَ اَدْنیٰ اَنْ یُعْرَفْنَ فَلا یُؤْذَیْنَ» یعنی این کار برای اینکه به عفاف شناخته شوند و معلوم شـود خود را در اختیار مردان قرار نمی‌دهند بـهتر است و درنـتیجه دور بـاش و حشمت آنها مانع مزاحمت افراد سبکسر می‌گردد.



بخش چهارم



* کار بی‌منطق
* سلب حق آزادی
* رکود فعالیتها
* افزایش التهابها

ایرادها و اشکالها:

حجاب و منطق

اولین ایرادی که بر پوشیدگی زن می‌گیرند این است که دلیل معقولی ندارد و چیزی که منطقی نیست نباید از آن دفاع کرد. می‌گویند منشأ حجاب یا غارتگری و ناامنی بوده است که امروز وجود ندارد، و یا فکر رهبانیت و ترک لذت بوده است که فکر باطل و نادرستی است، و یا خودخواهی و سلطه‌جویی مرد بوده که رذیله‌ای است ناهنجار و باید با آن مبارزه کرد، و یا اعتقاد به پلیدی زن در ایام حیض بوده است که این هم خرافه‌ای بیش نیست.

پاسخ این ایراد از بحثی که در بخش گذشته کردیم روشن شد. از مباحث آن بخش معلوم گشت که حجاب ـ البته به مفهوم اسلامی آن ـ از جنبه‌های مختلف (روانی، خانوادگی، اجتماعی و حتی از جنبهٔ بالا رفتن ارزش زن) منطق معقول دارد؛ و چون در آن بخش به تفصیل بحث کردیم در این بخش تکرار نمی‌کنیم.

حجاب و اصل آزادی

ایراد دیگری که بر حجاب گرفته‌اند این است که موجب سلب حق آزادی که یک حق طبیعی بشری است می‌گردد و نوعی توهین به حیثیت انسانی زن به شمار می‌رود.

می‌گویند احترام به حیثیت و شرف انسانی یکی از مواد اعلامیهٔ حقوق بشر است. هر انسانی شریف و آزاد است، مرد باشد یا زن، سفید باشد یا سیاه، تابع هر کشور یا مذهبی باشد. مجبور ساختن زن به اینکه حجاب داشته باشد بی‌اعتنایی به حق آزادی او و اهانت به حیثیت انسانی اوست و به عبارت دیگر ظلم فاحش است به زن. عزت و کرامت انسانی و حق آزادی زن و همچنین حکم متطابق عقل و شرع به اینکه هیچ‌کس بدون موجب نباید اسیر و زندانی گردد و ظلم به هیچ شکل و به هیچ صورت و به هیچ بهانه نباید واقع شود، ایجاب می‌کند که این امر از میان برود.

پاسخ: یک بار دیگر لازم است تذکر دهیم که فرق است بین زندانی کردن زن در خانه و بین موظف دانستن او به اینکه وقتی می‌خواهد با مرد

بیگانه مواجه شود پوشیده باشد. در اسلام محبوس ساختن و اسیر کردن زن وجود ندارد. حجاب در اسلام یک وظیفه‌ای است برعهدهٔ زن نهاده شده که در معاشرت و برخورد با مرد باید کیفیت خاصی را در لباس پوشیدن مراعات کند. این وظیفه نه از ناحیهٔ مرد بر او تحمیل شده است و نه چیزی است که با حیثیت و کرامت او منافات داشته باشد و یا تجاوز به حقوق طبیعی او که خداوند برایش خلق کرده است محسوب شود.

اگر رعایت پاره‌ای مصالح اجتماعی، زن یا مرد را مقید سازد که در معاشرت روش خاصی را اتخاذ کنند و طوری راه بروند که آرامش دیگران را بر هم نزنند و تعادل اخلاقی را از بین نبرند چنین مطلبی را «زندانی کردن» یا «بردگی» نمی‌توان نامید و آن را منافی حیثیت انسانی و اصل «آزادی» فرد نمی‌توان دانست.

در کشورهای متمدن جهان در حال حاضر چنین محدودیتهایی برای مرد وجود دارد. اگر مردی برهنه یا در لباس خواب از خانه خارج شود و یا حتی با پیژامه بیرون آید، پلیس ممانعت کرده به عنوان اینکه این عمل برخلاف حیثیت اجتماع است او را جلب می‌کند. هنگامی که مصالح اخلاقی و اجتماعی، افراد اجتماع را ملزم کند که در معاشرت اسلوب خاصی را رعایت کنند مثلاً با لباس کامل بیرون بیایند، چنین چیزی نه بردگی نام دارد و نه زندان و نه ضد آزادی و حیثیت انسانی است و نه ظلم و ضد حکم عقل به شمار می‌رود.

برعکس، پوشیده بودن زن ـ در همان حدودی که اسلام تعیین کرده است ـ موجب کرامت و احترام بیشتر اوست، زیرا او را از تعرض افراد جِلف و فاقد اخلاق مصون می‌دارد.

شرافت زن اقتضا می‌کند که هنگامی که از خانه بیرون می‌رود متین و سنگین و باوقار باشد، در طرز رفتار و لباس پوشیدنش هیچ‌گونه عمدی که

باعث تحریک و تهییج شود به کار نبرد، عملاً مرد را به سوی خود دعوت نکند، زباندار لباس نپوشد، زباندار راه نرود، زباندار و معنی‌دار به سخن خود آهنگ ندهد، چه آنکه گاهی اوقات ژستها سخن می‌گویند، راه رفتن انسان سخن می‌گوید، طرز حرف‌زدنش یک حرف دیگری می‌زند.

اول از تیپ خودم که روحانی هستم مثال می‌زنم: اگر یک روحانی برای خودش قیافه و هیکلی برخلاف آنچه عادت و معمول است بسازد، عمامه را بزرگ و ریش را دراز کند، عصا و ردایی با هیمنه و شکوه خاص به دست و دوش بگیرد، این ژست و قیافه خودش حرف می‌زند، می‌گوید برای من احترام قائل شوید، راه برایم باز کنید، مؤدب بایستید، دست مرا ببوسید.

همچنین است حالت یک افسر با نشانه‌های عالی افسری که گردن می‌افرازد، قدمها را محکم به زمین می‌کوبد، باد به غبغب می‌اندازد، صدای خود را موقع حرف‌زدن کلفت می‌کند. او هم زباندار عمل می‌کند، به زبان بی‌زبانی می‌گوید: از من بترسید، رعب من را در دلهای خود جا دهید.

همین‌طور ممکن است زن یک طرز لباس بپوشد یا راه برود که اطوار و افعالش حرف بزند، فریاد بزند که به دنبال من بیا، سر بسر من بگذار، متلک بگو، در مقابل من زانو بزن، اظهار عشق و پرستش کن.

آیا حیثیت زن ایجاب می‌کند که اینچنین باشد؟ آیا اگر ساده و آرام بیاید و برود، حواس‌پرت‌کن نباشد و نگاههای شهوت‌آلود مردان را به سوی خود جلب نکند، برخلاف حیثیت زن یا برخلاف حیثیت مرد یا برخلاف مصالح اجتماع یا برخلاف اصل آزادی فرد است؟

آری اگر کسی بگوید زن را باید در خانه حبس و در را به رویش قفل کرد و به هیچ وجه اجازۀ بیرون رفتن از خانه به او نداد، البته این با آزادی طبیعی و حیثیت انسانی و حقوق خدادادی زن منافات دارد. چنین چیزی در حجابهای غیراسلام بوده است ولی در اسلام نبوده و نیست.

شما اگر از فقها بپرسید آیا صرفِ بیرون رفتن زن از خانه حرام است، جواب می‌دهند نه. اگر بپرسید آیا خرید کردن زن ولو اینکه فروشنده مرد باشد حرام است، یعنی نفس عمل بیع و شِراء زن اگر طرف مرد باشد حرام است، پاسخ می‌دهند حرام نیست. آیا شرکت کردن زن در مجالس و اجتماعات ممنوع است؟ باز هم جواب منفی است چنانکه در مساجد و مجالس مذهبی و پای منبرها شرکت می‌کنند و کسی نگفته است که صرف شرکت کردن زن در جاهایی که مرد هم وجود دارد حرام است. آیا تحصیل زن، فن و هنر آموختن زن و بالأخره تکمیل استعدادهایی که خداوند در وجود او نهاده است حرام است؟ باز جواب منفی است.

فقط دو مسأله وجود دارد؛ یکی اینکه باید پوشیده باشد و بیرون رفتن به صورت خودنمایی و تحریک‌آمیز نباشد.

و دیگر اینکه مصلحت خانوادگی ایجاب می‌کند که خارج شدن زن از خانه توأم با جلب رضایت شوهر و مصلحت‌اندیشی او باشد. البته مرد هم باید در حدود مصالح خانوادگی نظر بدهد نه بیشتر. گاهی ممکن است رفتن زن به خانهٔ اقوام و فامیل خودش هم مصلحت نباشد. فرض کنیم زن می‌خواهد به خانهٔ خواهر خود برود و فی‌المثل خواهرش فرد مفسد و فتنه‌انگیزی است که زن را علیه مصالح خانوادگی تحریک می‌کند. تجربه هم نشان می‌دهد که این‌گونه قضایا کم‌نظیر نیست. گاهی هست که رفتن زن حتی به خانهٔ مادرش نیز برخلاف مصلحت خانوادگی است، همینکه نفس مادر به او برسد تا یک هفته در خانه ناراحتی می‌کند، بهانه می‌گیرد، زندگی را تلخ و غیرقابل تحمل می‌سازد. در چنین مواردی شوهر حق دارد که از این معاشرتهای زیانبخش ـ که زیانش نه تنها متوجه مرد است، متوجه خود زن و فرزندان ایشان نیز می‌باشد ـ جلوگیری کند. ولی در مسائلی که مربوط به مصالح خانواده نیست دخالت مرد مورد ندارد.

رکود فعالیتها

سومین ایرادی که بر حجاب می‌گیرند این است که سبب رکود و تعطیل فعالیتهایی است که خلقت در استعداد زن قرار داده است.

زن نیز مانند مرد دارای ذوق، فکر، فهم، هوش و استعداد کار است. این استعدادها را خدا به او داده است و بیهوده نیست و باید به ثمر برسد.

اساساً هر استعداد طبیعی دلیل یک حق طبیعی است. وقتی در آفرینش به یک موجود استعداد و لیاقت کاری داده شد، این به منزلهٔ سند و مدرک است که وی حق دارد استعداد خود را به فعلیّت برساند، منع کردن آن ظلم است.

چرا می‌گوییم همهٔ افراد بشر اعم از زن و مرد حق دارند درس بخوانند و این حق را برای حیوانات قائل نیستیم؟ برای اینکه استعداد درس خواندن در بشر وجود دارد و در حیوانات وجود ندارد. در حیوان استعداد تغذیه و تولید مثل وجود دارد و محروم ساختن او از این کارها برخلاف عدالت است.

بازداشتن زن از کوششهایی که آفرینش به او امکان داده است نه تنها ستم به زن است، خیانت به اجتماع نیز می‌باشد. هر چیزی که سبب شود قوای طبیعی و خدادادی انسان معطل و بی‌اثر بماند به زیان اجتماع است. عامل انسانی بزرگترین سرمایهٔ اجتماع است. زن نیز انسان است و اجتماع باید از کار و فعالیت این عامل و نیروی تولید او بهره‌مند گردد. فلج‌کردن این عامل و تضییع نیروی نیمی از افراد اجتماع، هم برخلاف حق طبیعی فردی زن است و هم برخلاف حق اجتماع، و سبب می‌شود که زن همیشه به صورت سربار و کَلّ بر مرد زندگی کند.

جواب این اشکال آن است که حجاب اسلامی که حدود آن را به زودی بیان خواهیم کرد، موجب هدررفتن نیروی زن و ضایع ساختن استعدادهای فطری او نیست. ایراد مذکور بر آن شکلی از حجاب که در میان هندیها یا ایرانیان قدیم یا یهودیان متداول بوده است وارد است. ولی حجاب اسلام نمی‌گوید که باید زن را در خانه محبوس کرد و جلوی بروز استعدادهای او را گرفت. مبنای حجاب در اسلام چنانکه گفتیم این است که التذاذات جنسی باید به محیط خانوادگی و به همسر مشروع اختصاص یابد و محیط اجتماع، خالص برای کار و فعالیت باشد. به همین جهت به زن اجازه نمی‌دهد که وقتی از خانه بیرون می‌رود موجبات تحریک مردان را فراهم کند و به مرد هم اجازه نمی‌دهد که چشم‌چرانی کند. چنین حجابی نه تنها نیروی کار زن را فلج نمی‌کند، موجب تقویت نیروی کار اجتماع نیز می‌باشد.

اگر مرد تمتعات جنسی را منحصر به همسر قانونی خود کند و تصمیم بگیرد همینکه از کنار همسر خود بیرون آمد و پا به درون اجتماع گذاشت، دیگر دربارهٔ این مسائل نیندیشد، قطعاً در این صورت بهتر می‌تواند فعال باشد تا اینکه همهٔ فکرش متوجه این زن و آن دختر و این قد و بالا و این طنّازی و آن عشوه‌گری باشد و دائماً نقشه طرح کند که چگونه با فلان خانم

آشنا شود.

آیا اگر زن، ساده و سنگین به دنبال کار خود برود برای اجتماع بهتر است یا آنکه برای یک بیرون رفتن چند ساعت پای آئینه و میز توالت وقت خود را تلف کند و زمانی هم که بیرون رفت تمام سعیش این باشد که افکار مردان را متوجه خود سازد و جوانان را که باید مظهر اراده و فعالیت و تصمیم اجتماع باشند به موجوداتی هوسباز و چشم‌چران و بی‌اراده تبدیل کند؟

عجبا! به بهانهٔ اینکه حجاب، نیمی از افراد اجتماع را فلج کرده است، با بی‌حجابی و بی‌بند و باری نیروی تمام افراد زن و مرد را فلج کرده‌اند. کار زن پرداختن به خودآرایی و صرف وقت در پای میز توالت برای بیرون رفتن، و کار مرد چشم‌چرانی و شکارچی‌گری شده است.

در اینجا بد نیست متن شکایت مردی را از زنش که در یکی از مجلات زنانه درج شده بود ذکر کنم تا معلوم شود اوضاع حاضر، زنان را به صورت چه موجوداتی درآورده است.

در آن نامه چنین نوشته است:

«زنم در موقع خواب به یک دلقک درست و حسابی مبدل می‌گردد. موقع خواب برای اینکه موهایش خراب نشود یک کلاه توری بزرگ به سرش می‌بندد. بعد لباس خواب می‌پوشد. در این موقع است که جلو آئینهٔ میزتوالت می‌نشیند و گریم صورتش را با شیرپاک‌کن می‌شوید. وقتی رویش را برمی‌گرداند احساس می‌کنم او زن من نیست زیرا اصلاً شکل سابق را ندارد. ابروهایش را تراشیده و چون مداد ابرو را پاک کرده بی‌ابرو می‌شود. از صورتش بوی نامطبوعی به مشام من می‌رسد زیرا کِرِمی که برای چین و چروک به صورتش

می‌مالد بوی کافور می‌دهد و مرا به یاد قبرستان می‌اندازد. کاش کار به همین جا ختم می‌شد، ولی این تازه مقدمهٔ کار است. چند دقیقه‌ای در اتاق راه می‌رود و جمع و جور می‌کند آنگاه کلفت خانه را صدا می‌کند و می‌گوید کیسه‌ها را بیاور. کلفت با چهار کیسهٔ متقالی بالا می‌آید. خانم روی تخت می‌خوابد و کلفت کیسه‌ها را به دست و پای او می‌کند و بیخ آن را با نخ می‌بندد. چون ناخنهای دست و پایش مانیکور شده و دراز است، برای اینکه به لحاف نگیرد و چندشش نشود و احیاناً نشکند دست و پای خود را در کیسه می‌کند و به همین ترتیب می‌خوابد.»

آری این است زنی که بر اثر به اصطلاح بی‌حجابی «آزاد» شده به صورت نیروی فعال اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی درآمده است! آنکه اسلام نمی‌خواهد این است که زن به صورت چنین موجود مهملی درآید که کارش فقط استهلاک ثروت و فاسد کردن اخلاق اجتماع و خراب کردن بنیان خانواده باشد. اسلام با فعالیت واقعی اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی هرگز مخالف نیست. متون اسلام و تاریخ اسلام گواه این مطلب است.

در اوضاع و احوال تجددمآبی بی‌منطق حاضر جز در دهات و در میان افراد سخت متدین که اصول اسلامی را رعایت می‌کنند زنی پیدا نمی‌کنید که نیروی او واقعاً صرف فعالیتهای مفید اجتماعی یا فرهنگی یا اقتصادی بشود.

آری یک نوع فعالیت اقتصادی رایج شده است که باید آن را ثمرهٔ بی‌حجابی دانست و آن این است که بنکدار به جای اینکه بکوشد جنس بهتر و مرغوبتر برای مشتریان خود تهیه کند، یک مانکن را به عنوان فروشنده می‌آورد، نیروی زنانگی و سرمایهٔ عصمت و عفاف او را استخدام

مـی‌کند و وسـیلهٔ پـول درآوردن و خـالی‌کردن جـیبها قـرار مـی‌دهد. یک فروشنده باید کالا را همان‌طوری که هست به مشتری ارائـه دهـد ولی یک دختر خوشگل فروشنده با ادا و اطوار و ژستهای زنانه و در معرض قراردادن جاذبهٔ جـنسی خـود مشـتری را جـلب مـی‌کند. بسـیاری از افـراد کـه اصلاً مشتری نیستند برای اینکه چند دقیقه بـا او حـرف بـزنند یک چـیزی هـم می‌خرند.

آیا این فعالیت اجتماعی است؟ آیا این تجارت است یا کلاهبرداری و رذالت؟

می‌گویند زن را توی کیسهٔ سیاه نپیچید.

ما نمی‌گوییم زن خود را در کیسهٔ سیاه بـپیچید ولی آیـا بـاید طـوری لباس بپوشد و در اجتماع عمومی ظاهر شود که برجستگی پسـتانهایش را هم به مردان شهوتران و چشم‌چران نشان بدهد و از آن‌طور که هست بهتر و جاذبتر برای آنها جلوه دهد؟ از وسائل مصنوعی در زیر لباس استفاده کند تا چاقی و زیبایی مصنوعی را هم برای فریفتن و دل‌ربودن مردان بـیگانه بـه مدد بگیرد؟ این مدها و لبـاسهای تـحریک‌آمیز بـرای چـه بـه وجـود آمـده است؟ آیا برای این است که بانوان آن لباسها را برای همسرانشان بپوشند؟! ایـن کـفشهای پـاشنه‌بلند بـرای چـیست؟ جز بـرای ایـن است کـه حـرکات ماهیچه‌های کفل را به دیگران نشان دهد؟ آیا لباسهایی که نازک کاری‌ها و برجستگیهای بدن را نشان می‌دهد جز برای تهییج مردان و بـرای صـیادی است؟ عـملاً غـالب خـانمهایی کـه از ایـن نـوع کـفشها و لبـاسها و آرایشـها استفاده می‌کنند تـنها مـردی را کـه در نـظر نـمی‌گیرند شـوهران خـودشان است.

زن می‌تواند در میان زنان و در میان محارم خود از هر نـوع لبـاس و آرایشی استفاده کند اما متأسفانه تقلید از زنان غربی برای هدف و مـنظور

دیگری است.

غریزهٔ خودآرایی و شکارچی‌گری در زن غریزهٔ عجیبی است. وای اگر مردان هم به آن دامن بزنند و مدسازان و طراحان نواقص کار آنان را برطرف کنند و مصلحین اجتماع! هم تشویق کنند.

اگر دختران در اجتماعات عمومی لباس ساده بپوشند، کفش ساده به پا کنند، با چادر یا با پالتو و روسری کامل به مدرسه و دانشگاه بروند، آیا در چنین شرایطی بهتر درس می‌خوانند یا با وضعی که مشاهده می‌کنیم؟ اصولاً اگر التذاذهای جنسی و منظورهای شهوانی در کار نیست چه اصراری است که بیرون رفتن زن به این شکل باشد؟ چرا اصرار می‌ورزند که دبیرستانهای مختلط به وجود آورند؟

من شنیده‌ام در پاکستان معمول بوده است ـ نمی‌دانم الآن هم معمول هست یا نه ـ که در کلاسهای دانشگاه بخش پسران و دختران به وسیلهٔ پرده‌ای از یکدیگر جدا باشد و فقط استادی که پشت تریبون قرار می‌گیرد مشرف بر هر دو باشد. آیا بدین‌طریق درس خواندن چه اشکالی دارد؟

افزایش التهابها

یک ایراد دیگر که بر حجاب گرفته‌اند این است که ایجاد حریم میان زن و مرد بر اشتیاقها و التهابها می‌افزاید و طبق اصل «اَلْاِنْسانُ حَریصٌ عَلیٰ ما مُنِعَ مِنْهُ» حرص و ولع نسبت به اعمال جنسی را در زن و مرد بیشتر می‌کند. به علاوه، سرکوب کردن غرایز موجب انواع اختلالهای روانی و بیماریهای روحی می‌گردد.

در روانشناسی جدید و مخصوصاً در مکتب روانکاوی فروید روی محرومیتها و ناکامیها بسیار تکیه شده است. فروید می‌گوید ناکامیها معلول قیود اجتماعی است، و پیشنهاد می‌کند که تا ممکن است باید غریزه را آزاد گذاشت تا ناکامی و عوارض ناشی از آن پیش نیاید.

برتراند راسل در صفحه ۶۹ و ۷۰ (ترجمهٔ فارسی) کتاب **جهانی که من می‌شناسم** می‌گوید:

«اثر معمولی تحریم، عبارت از تحریک حس کنجکاوی عمومی

است. و این تأثیر، هم در مورد ادبیات مستهجن و هم در موارد دیگر مصداق پیدا می‌کند... اکنون برای اثر تحریم مثالی می‌زنم: فیلسوف یونانی «امپدکل» جویدن برگهای شجرةالغار را خیلی شرم‌آور و زشت می‌پنداشت. او همیشه جزع و فزع می‌کرد از اینکه باید ده هزار سال به علت جویدن برگ درخت غار در ظلمات خارجی (دوزخ) به سر برد. هیچ‌وقت مرا از جویدن برگ غار نهی نکرده‌اند و من هم تاکنون برگ چنین درختی را نجویده‌ام ولی به «امپد کل» تلقین شده بود که نباید این کار را بکند و او هم برگ درخت غار را جوید.»

سپس در جواب این سؤال که «آیا شما عقیده دارید انتشار موضوعهای منافی عفّت علاقهٔ مردم را به آنها زیاد نمی‌کند؟» جواب می‌دهد:

«علاقهٔ مردم نسبت بدانها نقصان می‌یابد. فرض کنید چاپ و انتشار کارت‌پستال‌های منافی عفت مجاز و آزاد گردد. اگر چنین چیزی بشود این اوراق برای مدت یک سال یا دو سال مورد استقبال واقع شده سپس مردم از آن خسته می‌شوند و دیگر کسی حتی به آنها نگاه هم نخواهد کرد.»

پاسخ این ایراد این است که درست است که ناکامی، بالخصوص ناکامی جنسی، عوارض وخیم و ناگواری دارد و مبارزه با اقتضای غرایز در حدودی که مورد نیاز طبیعت است غلط است، ولی برداشتن قیود اجتماعی مشکل را حل نمی‌کند بلکه بر آن می‌افزاید.

در مورد غریزهٔ جنسی و برخی غرایز دیگر برداشتن قیود، عشق به

مفهوم واقعی را می‌میراند ولی طبیعت را هرزه و بی‌بند و بار می‌کند. در این مورد هر چه عرضه بیشتر گردد هوس و میل به تنوع افزایش می‌یابد.

اینکه راسل می‌گوید: «اگر پخش عکسهای منافی عفت مجاز بشود پس از مدتی مردم خسته خواهند شد و نگاه نخواهند کرد» دربارهٔ یک عکس بالخصوص و یک نوع بی‌عفتی بالخصوص صادق است، ولی در مورد مطلق بی‌عفتی‌ها صادق نیست یعنی از یک نوع خاص بی‌عفتی خستگی پیدا می‌شود ولی نه بدین معنی که تمایل به عفاف جانشین آن شود بلکه بدین معنی که آتش و عطش روحی زبانه می‌کشد و نوعی دیگر را تقاضا می‌کند؛ و این تقاضاها هرگز تمام‌شدنی نیست.

خود راسل در کتاب **زناشویی و اخلاق** اعتراف می‌کند که عطش روحی در مسائل جنسی غیر از حرارت جسمی است. آنچه با ارضاء تسکین می‌یابد حرارت جسمی است نه عطش روحی.

بدین نکته باید توجه کرد که آزادی در مسائل جنسی سبب شعله‌ور شدن شهوات به صورت حرص و آز می‌گردد، از نوع حرص و آزهایی که در صاحبان حرمسراهای رومی و ایرانی و عرب سراغ داریم. ولی ممنوعیت و حریم، نیروی عشق و تغزّل و تخیّل را به صورت یک احساس عالی و رقیق و لطیف و انسانی تحریک می‌کند و رشد می‌دهد و تنها در این هنگام است که مبدأ و منشأ خلق هنرها و ابداعها و فلسفه‌ها می‌گردد.

میان آنچه «عشق» نامیده می‌شود و به قول ابن‌سینا «عشق عفیف» و آنچه به صورت هوس و حرص و آز و حس تملک در می‌آید ـ با اینکه هر دو روحی و پایان‌ناپذیر است ـ تفاوت بسیار است. عشق، عمیق و متمرکزکنندهٔ نیروها و یگانه‌پرست است و اما هوس، سطحی و پخش‌کنندهٔ نیرو و متمایل به تنوع و هرزه‌صفت است.

حاجتهای طبیعی بر دو قسم است. یک نوع حاجتهای محدود و

سطحی است؛ مثل خوردن، خوابیدن. در این نوع از حاجتها همینکه ظرفیت غریزه اشباع و حاجت جسمانی مرتفع گردد، رغبت انسان هم از بین می‌رود و حتی ممکن است به تنفر و انزجار مبدل گردد. ولی یک نوع دیگر از نیازهای طبیعی، عمیق و دریاصفت و هیجان‌پذیر است مانند پول‌پرستی و جاه‌طلبی.

غریزهٔ جنسی دارای دو جنبه است. از نظر حرارت جسمی از نوع اول است ولی از نظر تمایل روحی دو جنس به یکدیگر چنین نیست. برای روشن شدن، مقایسه‌ای به عمل می‌آوریم:

هر جامعه‌ای از لحاظ خوراک یک مقدار معین تقاضا دارد؛ یعنی اگر کشوری مثلاً بیست میلیون جمعیت داشته باشد مصرف خوراکی آنها معین است که کمتر از آن نباید باشد و زیادتر هم اگر باشد نمی‌توانند مصرف کنند. فرضاً اگر گندم زیاد داشته باشند به دریا می‌ریزند. دربارهٔ این جامعه اگر بپرسیم مصرف خوراک آن در سال چقدر است، جواب مقدار مشخصی خواهد بود. ولی اگر دربارهٔ یک جامعه بپرسیم که از نظر علاقهٔ افراد به پول چقدر احتیاج به ثروت هست؟ یعنی چقدر پول لازم دارد تا حس پول‌پرستی همهٔ افراد آن را اشباع کند به طوری که اگر باز هم بخواهیم به آنها پول بدهیم بگویند دیگر سیر شده‌ایم، میل نداریم و نمی‌توانیم بگیریم، جواب این است که این خواست حدی نخواهد داشت.

علم‌دوستی هم همین حالت را دارد. در حدیثی از پیغمبر اکرم صلّی الله علیه وآله آمده است: «**مَنهومانِ لا یَشْبَعانِ: طالِبُ عِلْمٍ وَ طالِبُ مالٍ**» یعنی دو گرسنه هرگز سیر نمی‌شوند: یکی جویندهٔ علم و دیگر طالب ثروت، هرچه بیشتر به آنها داده شود اشتهاشان تیزتر می‌گردد.

جاه‌طلبی بشر هم از همین قبیل است. ظرفیت بشر از نظر جاه‌طلبی پایان‌ناپذیر است. هر فردی هر مقام اجتماعی و هر پست عالی را که به

دست آورد باز هم طالب مقام بالاتر است؛ و اساساً هرجا که پای حس تملک به میان بیاید از پایان‌پذیری خبری نیست.

غریزهٔ جنسی دو جنبه دارد: جنبهٔ جسمانی و جنبهٔ روحی. از جنبهٔ جسمی محدود است. از این نظر یک زن یا دو زن برای اشباع مرد کافی است، ولی از نظر تنوع‌طلبی و عطش روحی‌ای که در این ناحیه ممکن است به وجود آید شکل دیگری دارد.

قبلاً اشاره کردیم که حالت روحی مربوط به این موضوع دو نوع است: یکی آن است که به اصطلاح «عشق» نامیده می‌شود و همان چیزی است که در میان فلاسفه و مخصوصاً فلاسفهٔ الهی مطرح است که آیا ریشه و هدف عشق واقعی، جسمی و جنسی است و یا ریشه و هدف دیگری دارد که صددرصد روحی است و یا شقّ سومی در کار است و آن اینکه از لحاظ ریشه جنسی است ولی بعد حالت معنوی پیدا می‌کند و متوجه هدفهای غیرجنسی می‌گردد؟

این عطش روحی فعلاً محل بحث ما نیست. این نوع از عطش همیشه جنبهٔ فردی و شخصی دارد یعنی به موضوع خاص و شخص خاص تعلق می‌گیرد و رابطهٔ او را با غیر او قطع می‌کند. این نوع از عطش در زمینهٔ محدودیتها و محرومیتها به وجود می‌آید.

نوع دیگر عطش روحی آن است که به صورت حرص و آز درمی‌آید که از شوؤن حس تملک است ویا آمیخته‌ای است از دو غریزهٔ پایان‌ناپذیر: شهوت جنسی و حس تملک. آن همان است که در صاحبان حرمسراهای قدیم و در اغلب پولداران و غیرپولداران عصر ما وجود دارد. این نوع از عطش تمایل به تنوع دارد. از یکی سیر می‌شود و متوجه دیگری می‌گردد. در عین اینکه دهها نفر در اختیار دارد در بند دهها نفر دیگر است و همین نوع از عطش است که در زمینهٔ بی‌بند و باری‌ها و معاشرتهای به اصطلاح

آزاد به وجود می‌آید. این نوع از عطش است که «هوس» نامیده می‌شود.

همان‌طور که در گذشته گفتیم عشق، عمیق و متمرکز کنندهٔ نیروها و تقویت‌کنندهٔ نیروی تخیل و یگانه‌پرست است و اما هوس، سطحی و پخش‌کنندهٔ نیروها و متمایل به تنوع و تفنن و هرزه صفت است.

این نوع از عطش که «هوس» نامیده می‌شود ارضاء شدنی نیست. اگر مردی در این مجرا بیفتد، فرضاً حرمسرایی نظیر حرمسرای هارون‌الرشید و خسرو پرویز داشته باشد پر از زیبارویان که سالی یک بار به هریک نوبت نرسد، باز اگر بشنود که در اقصی نقاط جهان یک زیباروی دیگر هست، طالب آن خواهد شد. نمی‌گوید بس است دیگر سیر شده‌ام. حالت جهنم را دارد که هرچه به آن داده شود باز هم به دنبال زیادتر است. خدا در قرآن می‌فرماید: «يَوْمَ نَقولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَ تَقولُ هَلْ مِنْ مَزيدٍ»[1] (به جهنم می‌گوییم پرشدی؟ سیر شدی؟ می‌گوید آیا باز هم هست؟) چشم هرگز از دیدن زیبارویان سیر نمی‌شود و دل هم به دنبال چشم می‌رود. به قول شاعر:

دل برود چشم چو مایل بود   دست نظر رشته‌کش دل بود

در این‌گونه حالات، سیر کردن و ارضاء از راه فراوانی امکان ندارد و اگر کسی بخواهد از این راه وارد شود درست مثل آن است که بخواهد آتش را با هیزم سیر کند.

به طورکلی در طبیعت انسانی از نظر خواسته‌های روحی محدودیت در کار نیست. انسان روحاً طالب بی‌نهایت آفریده شده است. وقتی هم که خواسته‌های روحی در مسیر مادیات قرار گرفت به هیچ حدی متوقف نمی‌شود، رسیدن به هر مرحله‌ای میل و طلب مرحلهٔ دیگر را در او به وجود

---

۱. ق / ۳۰

می‌آورد.

اشتباه کرده‌اند کسانی که طغیان نفس امّاره و احساسات شهوانی را تنها معلول محرومیتها و عقده‌های ناشی از محرومیتها دانسته‌اند. همان‌طور که محرومیتها سبب طغیان و شعله‌ور شدن شهوات می‌گردد، پیروی و اطاعت و تسلیم مطلق نیز سبب طغیان و شعله‌ور شدن آتش شهوات می‌گردد. امثال فروید آن طرف سکه را خوانده‌اند و از این طرف سکه غافل مانده‌اند.

ناصحان و عارفان ما کاملاً بدین نکته پی‌برده بودند. در ادبیات فارسی و عربی زیاد بدین نکته اشاره شده است.

سعدی می‌گوید:

فرشته‌خوی شود آدمی ز کم خوردن

وگر خورد چو بهائم بیفتد او چو جماد

مراد هر که برآری مطیع امر تو گشت

خلاف نفس که فرمان دهد چو یافت مراد

بوصیری مصری در قصیدهٔ معروف «بُرده» که از شاهکارهای ادبیات اسلامی است و در مدح رسول اکرم صلّی الله علیه و آله است و ضمناً پند و اندرزهایی هم دارد می‌گوید:

اَلنَّفْسُ کَالطِّفْلِ اِنْ تُهْمِلْهُ شَبَّ عَلیٰ   حُبِّ الرِّضاعِ وَ اِنْ تَفْطِمْهُ یَنْفَطِمُ

یعنی نفس همچون طفلی است که به پستان علاقه‌مند است. اگر او را به حال خود بگذاری با همین میل باقی می‌ماند و روز به روز ریشه‌دارتر می‌شود و اگر او را از شیر بگیری به ترک پستان خو می‌گیرد. دیگری می‌گوید:

اَلنَّفْسُ راغِبَةٌ اِذا رَغَّبْتَها   وَاِذا تُرَدُّ اِلیٰ قَلیلٍ تَقْنَعُ

یعنی هرچه موجبات رغبت نفس را فراهم کنی بر رغبت می‌افزاید ولی اگر

او را به‌کم عادت دهی قناعت پیشه می‌کند.

اشتباه فروید و امثال او در این است که پنداشته‌اند تنها راه آرام‌کردن غرایز ارضاء و اشباع بی‌حد و حصر آنهاست. اینها فقط متوجه محدودیتها و ممنوعیتها و عواقب سوء آنها شده‌اند و مدعی هستند که قید و ممنوعیت، غریزه را عاصی و منحرف و سرکش و ناآرام می‌سازد. طرحشان این است که برای ایجاد آرامش این غریزه باید به آن آزادی مطلق داد، آنهم بدین معنی که به زن اجازهٔ هر جلوه‌گری و به مرد اجازهٔ هر تماسی داده شود.

اینها چون یک طرف قضیه را خوانده‌اند توجه نکرده‌اند که همان‌طور که محدودیت و ممنوعیت، غریزه را سرکوب و تولید عقده می‌کند، رها کردن و تسلیم شدن و در معرض تحریکات و تهییجات درآوردن آن را دیوانه می‌سازد، و چون این امکان وجود ندارد که هر خواسته‌ای برای هر فردی برآورده شود، بلکه امکان ندارد همهٔ خواسته‌های بی‌پایان یک فرد برآورده شود، غریزه بدتر سرکوب می‌شود و عقدهٔ روحی به وجود می‌آید.

به عقیدهٔ ما برای آرامش غریزه دو چیز لازم است: یکی ارضاء غریزه در حد حاجت طبیعی، و دیگر جلوگیری از تهییج و تحریک آن.

انسان از لحاظ حوائج طبیعی مانند چاه نفت است که تراکم و تجمع گازهای داخلی آن خطر انفجار را به وجود می‌آورد. در این صورت باید گاز آن را خارج کرد و به آتش داد ولی این آتش را هرگز با طعمهٔ زیاد نمی‌توان سیر کرد.

اینکه اجتماع به وسائل مختلف سمعی و بصری و لمسی موجبات هیجان غریزه را فراهم کند و آنگاه بخواهد با ارضاء، غریزهٔ دیوانه شده را آرام کند میسر نخواهد شد. هرگز بدین وسیله نمی‌توان آرامش و رضایت ایجاد کرد، بلکه بر اضطراب و تلاطم و نارضایی غریزه با هزاران عوارض روانی و جنایات ناشی از آن افزوده می‌شود.

تحریک و تهییج بی‌حساب غریزهٔ جنسی عوارض وخیم دیگری نظیر بلوغهای زودرس و پیری و فرسودگی نیز دارد.

از اینجا معلوم می‌شود که عارفان و نکته‌سنجان ما که می‌گویند:

مراد هرکه برآری مطیع نفس تو گشت
خلاف نفس که فرمان دهد چو یافت مراد

با روشن‌بینی و روشن‌ضمیری عارفانهٔ خود به نکاتی برخورد کرده‌اند که این آقایان روانشناس روانکاو که در عصر علوم نامشان جهان را پر کرده متوجه نشده‌اند.

اما اینکه می‌گویند: «اَلْاِنْسانُ حَریصٌ عَلیٰ ما مُنِعَ مِنْهُ» مطلب صحیحی است ولی نیازمند به توضیح است. انسان به چیزی حرص می‌ورزد که هم از آن ممنوع شود و هم به سوی آن تحریک شود؛ به اصطلاح تمنای چیزی را در وجود شخصی بیدار کنند و آنگاه او را ممنوع سازند. اما اگر امری اصلاً عرضه نشود یا کمتر عرضه شود، حرص و ولع هم نسبت بدان کمتر خواهد بود.

فروید که طرفدار سرسخت آزادی غریزهٔ جنسی بود، خود متوجه شد که خطا رفته است، لذا پیشنهاد کرد که باید آن را از راه خاص خودش به مسیر دیگری منحرف کرد و به مسائل علمی و هنری نظیر نقاشی و غیره منعطف ساخت و به اصطلاح طرفدار تصعید شد؛ زیرا تجربه و آمار نشان داده بود که با برداشتن قیود اجتماعی، بیماریها و عوارض روانی ناشی از غریزهٔ جنسی بیشتر شده است. من نمی‌دانم آقای فروید که طرفدار تصعید است از چه راه آن را پیشنهاد می‌کند. آیا جز از طریق محدود کردن است؟

در گذشته افراد بی‌خبر به دانشجویان بی‌خبرتر از خود می‌گفتند انحراف جنسی، یعنی هم‌جنس‌بازی، فقط در میان شرقیها رایج است و علتش هم دسترسی نداشتن به زن بر اثر قیود زیاد و حجاب است. اما

طولی نکشید که معلوم شد رواج این عمل زشت در میان اروپاییها صد درجه بیشتر از شرقیهاست.

ما انکار نمی‌کنیم که دسترسی نداشتن به زن موجب انحراف می‌شود و باید شرایط ازدواج قانونی را سهل کرد، ولی بدون شک آن مقدار که تبرّج و خودنمایی زن در اجتماع و معاشرتهای آزاد سبب انحراف جنسی می‌شود به مراتب بیشتر از آن است که محرومیت و دست‌نارسی سبب می‌گردد.

اگر در مشرق‌زمین محرومیتها باعث انحراف جنسی و همجنس‌بازی شده است، در اروپا شهوترانیهای زیاد باعث این انحراف گشته است، تا آنجا که در بعضی کشورها ـ همان‌طور که در روزنامه‌های خبری خواندیم ـ رسمی و قانونی شد، و گفته شد چون ملت انگلستان عملاً این کار را پذیرفته است قوهٔ مقننه باید از ملت پیروی کند، یعنی نوعی رفراندوم قهری صورت گرفته است. بالاتر اینکه در مجله‌ای خواندم در بعضی کشورهای اروپایی پسرها رسماً با یکدیگر ازدواج می‌کنند.

در شرق هم محرومین آن قدر سبب رواج انحراف جنسی نبودند که صاحبان حرمسراها بودند، و به اصطلاح اعراب این انحراف از «بلاط» ملوک و سلاطین آغاز شده است.

بخش پنجم

❊ آیات سورهٔ نور
❊ استیذان
❊ نگاه مرد و پوشش زن
❊ ستر عورت و اخلاق تابو
❊ استثناها در آیهٔ پوشش
❊ آیات سورهٔ نور
❊ آیات سورهٔ احزاب
❊ بررسی
❊ چهره و دودست تا مچ
❊ ادلهٔ موافق
❊ ادلهٔ مخالف
❊ شرکت زن در مجامع
❊ فتاوی
❊ کتمان یا اظهار؟
❊ دو مسألهٔ دیگر

حجاب اسلامی

این بحث را از قرآن شروع می‌کنیم. آیات مربوط بدین موضوع در دو سوره از قرآن آمده است، یکی سورهٔ نور و دیگر سورهٔ احزاب. ما تفسیر آیات را بیان می‌کنیم و سپس به مسائل فقهی و بحث روایات و نقل فتوای فقها می‌پردازیم. در سورهٔ نور آیه‌ای که مربوط به مطلب است آیهٔ ۳۱ می‌باشد. چند آیهٔ قبل از آن آیه متعرض وظیفهٔ اذن گرفتن برای ورود در منازل است و در حکم مقدمهٔ این آیه می‌باشد. تفسیر آیات را از آنجا شروع می‌کنیم:

یا اَیُّهَا الَّذینَ اٰمَنوا لا تَدْخُلوا بُیوتاً غَیْرَ بُیوتِکُمْ حَتّیٰ تَسْتَأْنِسوا وَ تُسَلِّموا عَلیٰ اَهْلِها ذٰلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرونَ (۲۷) فَاِنْ لَمْ تَجِدوا فیها اَحَداً فَلا تَدْخُلوها حَتّیٰ یُؤْذَنَ لَکُمْ وَ اِنْ قیلَ لَکُمُ ارْجِعوا فَارْجِعوا هُوَ اَزْکیٰ لَکُمْ وَ اللهُ بِما تَعْمَلونَ عَلیمٌ (۲۸) لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ اَنْ تَدْخُلوا بُیوتاً غَیْرَ مَسْکونَةٍ فیها مَتاعٌ لَکُمْ وَاللهُ

يَعْلَمُ ما تُبْدونَ وَ ما تَكْتُمونَ (۲۹) قُلْ لِلْمُؤْمِنينَ يَغُضّوا مِنْ اَبْصارِهِمْ وَ يَحْفَظوا فُروجَهُمْ ذٰلِكَ اَزْكىٰ لَهُمْ اِنَّ اللهَ خَبيرٌ بِما يَصْنَعونَ (۳۰) وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُروجَهُنَّ وَ لا يُبْدينَ زينَتَهُنَّ اِلّا ما ظَهَرَ مِنْها وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلىٰ جُيوبِهِنَّ وَ لا يُبْدينَ زينَتَهُنَّ اِلّا لِبُعولَتِهِنَّ اَوْ اٰبائِهِنَّ اَوْ اٰباءِ بُعولَتِهِنَّ اَوْ اَبْنائِهِنَّ اَوْ اَبْناءِ بُعولَتِهِنَّ اَوْ اِخْوانِهِنَّ اَوْ بَنى اِخْوانِهِنَّ اَوْ بَنى اَخَواتِهِنَّ اَوْ نِسائِهِنَّ اَوْ ما مَلَكَتْ اَيْمانُهُنَّ اَوِ التّابِعينَ غَيْرِ اُولِى الْاِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ اَوِ الطِّفْلِ الَّذينَ لَمْ يَظْهَروا عَلىٰ عَوْراتِ النِّساءِ، وَلا يَضْرِبْنَ بِاَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ ما يُخْفينَ مِنْ زينَتِهِنَّ وَ توبوا اِلَى اللهِ جَميعاً اَيُّهَا الْمُؤْمِنونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحونَ (۳۱).

ای کسانی که ایمان آوردید! به خانهٔ دیگران داخل نشوید مگر آنکه قبلاً آنان را آگاه سازید. و بر اهل خانه سلام کنید. این برای شما بهتر است. باشد که پند گیرید.

اگر کسی را در خانه نیافتید داخل نشوید تا به شما اجازه داده شود. اگر گفته شد بازگردید، بازگردید که پاکیزه‌تر است برای شما. خدا بدانچه انجام می‌دهید داناست.

باکی نیست که در خانه‌هایی که محل سکنا نیست و نفعی در آنجا دارید (بدون اجازه) داخل شوید. خدا آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را نهان می‌دارید آگاه است.

به مردان مؤمن بگو دیدگان فرو خوابانند و دامنها حفظ کنند. این برای شما پاکیزه‌تر است. خدا بدانچه می‌کنید آگاه است.

به زنان مؤمنه بگو دیدگان خویش فرو خوابانند و دامنهای خویش حفظ کنند و زیور خویش آشکار نکنند مگر آنچه پیداست، سرپوشهای خویش بر گریبانها بزنند، زیور خویش آشکار نکنند مگر

برای شوهران یا پدران یا پدرشوهران یا پسران یا پسرشوهران یا برادران یا برادرزادگان یا خواهرزادگان یا زنان یا مملوکانشان یا مردان طفیلی که حاجت به زن ندارند یا کودکانی که از راز زنان آگاه نیستند (یا بر کامجویی از زنان توانا نیستند) و پای به زمین نکوبند که زیورهای مخفی‌شان دانسته شود. ای گروه مؤمنان! همگی به سوی خداوند توبه برید، باشد که رستگار شوید.

مفاد آیهٔ اول و دوم این است که مؤمنین نباید سرزده و بدون اجازه به خانهٔ کسی داخل شوند. در آیهٔ سوم مکانهای عمومی و جاهایی که برای سکونت نیست از این دستور استثنا می‌گردد. سپس دو آیهٔ دیگر مربوط به وظایف زن و مرد است در معاشرت با یکدیگر که شامل چند قسمت است:

۱. هر مسلمان، چه مرد و چه زن، باید از چشم‌چرانی و نظربازی اجتناب کند.

۲. مسلمان، خواه مرد یا زن، باید پاکدامن باشد و عورت خود را از دیگران بپوشد.

۳. زنان باید پوشش داشته باشند و آرایش و زیور خود را بر دیگران آشکار نسازند و درصدد تحریک و جلب توجه مردان برنیایند.

۴. دو استثنا برای لزوم پوشش زن ذکر شده که یکی با جملهٔ «**وَ لایُبْدینَ زینَتَهُنَّ اِلّا ما ظَهَرَ مِنْها**» بیان شده است و نسبت به عموم مردان است و دیگری با جملهٔ «**وَ لا یُبْدینَ زینَتَهُنَّ اِلّا لِبُعولَتِهِنَّ الخ**» ذکر شده و نداشتن پوشش را برای زن نسبت به عدهٔ خاصی تجویز می‌کند.

ما به ترتیب در مفاد این آیات بحث می‌کنیم.

استیذان

از نظر اسلام هیچ‌کس حق ندارد بدون اطلاع و اجازۀ قبلی به خانۀ دیگری داخل شود.

در بین اعراب، در محیطی که قرآن نازل شده است، معمول نبوده که کسی برای ورود در منزل دیگران اذن بخواهد. درِ خانه‌ها باز بوده. همان‌طوری که الآن هم در دهات دیده می‌شود هیچ‌وقت رسم نبوده است، چه شب و چه روز، که درها را ببندند، زیرا بستن درها از ترس دزد است و در آنجاها چنین ترسی وجود نداشته است. اولین کسی که دستور داد برای خانه‌های مکه مصراعین یعنی دو لنگه در قرار دهند معاویه بود و هم او دستور داد که درها را ببندند.

به هر حال چون درِ خانه‌ها همیشه باز بود و اجازه گرفتن هم بین عربها متداول نبود و حتی اجازه خواستن را نوعی اهانت نسبت به خود می‌دانستند سرزده و بی‌اطلاع قبلی وارد خانه‌های یکدیگر می‌شدند.

اسلام این رسم غلط را منسوخ کرد، دستور داد سرزده داخل خانه‌های

مورد سکونت دیگران نشوند. روشن است که فلسفهٔ این حکم دو چیز است: یکی موضوع ناموس یعنی پوشیده بودن زن، و از همین جهت این دستور با آیات پوشش یکجا ذکر شده است. دیگر اینکه هر کسی در محل سکونت خود اسراری دارد و مایل نیست دیگران بفهمند. حتی دو نفر رفیق صمیمی هم باید این نکته را رعایت کنند زیرا ممکن است دو دوست یکرنگ در عین یگانگی و یکرنگی هر کدام از نظر زندگی خصوصی اسراری داشته باشند که نخواهند دیگری بفهمد.

بنابراین نباید فکر کرد که دستور استیذان اختصاص دارد به خانه‌هایی که در آنها زن زندگی می‌کند. این وظیفه، مطلق و عام است. مردان و زنانی که مقید به پوشش هم نیستند ممکن است در خانهٔ خود وضعی داشته باشند که نخواهند دیگران آنان را به آن حال ببینند. به هر حال این دستوری است کلّی‌تر از حجاب، فلسفه‌اش هم کلّی‌تر از فلسفهٔ حجاب است.

جملهٔ «**حَتّٰى تَسْتَأْنِسوا**» که به معنی این است: «تا استعلام نکرده‌اید وارد نشوید» به عیب سرزده وارد شدن اشعار دارد. این کلمه از مادهٔ «انس» است که نقطهٔ مقابل وحشت و فزع است. این کلمه می‌فهماند که ورود شما به خانه‌ای که دیگران در آن سکونت دارند می‌باید با استعلام و جلب انس باشد، نباید سرزده وارد شوید که موجب وحشت و فزع و ناراحتی گردد.

روایاتی وارد شده که پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله دستور فرمودند برای استعلام ذکر خدا گفته شود مانند **سبحان‌الله**، یا **الله‌اکبر** و غیره. در بین ما معمول است **یا الله** می‌گوییم. این رسم از همین دستور الهام می‌گیرد.

از رسول اکرم صلّی الله علیه و آله سؤال شد آیا حکم اجازه خواستن شامل خانهٔ فامیل و خویشان نزدیک هم می‌شود؟ آیا برای ورود در خانهٔ مادر یا دخترمان هم باید اذن بگیریم؟ در جواب فرمود آیا اگر مادر تو در اتاق خود برهنه باشد و تو سرزده وارد شوی پسندیده است؟ عرض شد: نه. فرمود

پس اذن بگیرید.

رسول اکرم شخصاً این دستور را اجرا می‌کردند و به اصحاب خویش هم توصیه و تأکید می‌کردند. دانشمندان شیعه و سنی نقل کرده‌اند که رسم پیغمبر اکرم این بود که پشت در خانه می‌ایستاد و می‌فرمود: **السَّلامُ عَلَيْكُمْ يا اَهْلَ الْبَيْتِ**. اگر اجازهٔ ورود می‌دادند وارد می‌شد و اگر جواب نمی‌شنید نوبت دوم و سوم سلام را تکرار می‌فرمود، زیرا واقعاً امکان دارد شخصی که در خانه است در نوبت اول یا دوم صدا را نشنیده باشد. ولی اگر در نوبت سوم هم جواب نمی‌شنید مراجعت می‌کرد و می‌فرمود یا در خانه نیستند و یا آنکه میل ندارند ما وارد بشویم. این دستور را در مورد خانهٔ دخترش زهرا علیها السلام نیز اجرا می‌فرمود.

یک نکته که باید در تفسیر این آیه متذکر شویم این است که کلمهٔ «بیوت» جمع «بیت» به معنای اتاق است. در زبان عربی لغتی که به معنی «خانه» در اصطلاح امروز فارسی به کار می‌رود لفظ «دار» است. البته در قسمتی از نقاط ایران مانند خراسان کلمهٔ «خانه» را نیز به اتاق اطلاق می‌کنند. به هر حال بیوت به معنای اتاقهاست و از اینجا چنین نتیجه گرفته می‌شود که استیذان مربوط به داخل شدن در اتاق اشخاص است نه به ورود در حیاط منزلها.

ولی باید توجه داشت که در بین اعراب چون در خانه‌ها همیشه باز بود قهراً حیاط جنبهٔ خصوصی پیدا نمی‌کرد و اگر کسی می‌خواست در خانهٔ خود فرضاً لخت شود به داخل اتاق می‌رفت. ولی در جایی که حیاط حکم اتاق را پیدا کرده است ـ چنانکه الآن در زندگی ما این‌طور است ـ زیرا در بسته است و دیوارها هم بلند است و اگرچه کاملاً مانند اتاق پناهگاه و خلوت شمرده نمی‌شود ولی بالأخره تاحدی جنبهٔ خصوصی دارد، در چنین جاهایی حکم وجوب استیذان در حیاط هم جاری است.

در پایان آیه می‌فرماید: «ذٰلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرونَ» یعنی این برای شما بهتر است (یعنی دستوری که به شما دادیم بی‌دلیل نیست، فلسفه دارد، مصلحت شما در آن است) باشد که متوجه شوید و مصلحت آن را دریابید.

سپس در آیهٔ دوم می‌فرماید: اگر پس از استعلام و استجازه دریافتید که کسی در خانه نیست، وارد نشوید مگر اینکه به شما اجازه داده شود، مثلاً صاحب خانه کلید خانه را به شما بدهد یا خودش حضور داشته باشد و اجازه بدهد.

بعد می‌فرماید: «وَ اِذا قیلَ لَکُمُ ارْجِعوا فَارْجِعوا» اگر صاحب‌خانه به شما گفت برگردید نمی‌توانیم شما را بپذیریم، شما هم برگردید و ناراحت نشوید.

قبلاً گفتیم اعراب اجازه خواستن را ننگ می‌شمردند. و این از نادانی آنها بود، کما اینکه الآن هم در اجتماع ما نپذیرفتن وارد، هر چند به موجب عذری باشد، اهانت به وارد تلقی می‌شود و این از نادانی ماست. اگر کسی به در خانه‌ای برود و صاحب‌خانه بگوید من الآن وقت ندارم شما را بپذیرم، به او برمی‌خورد و چه بسا قهر کند و هر جا بنشیند بگوید من رفتم به در منزل فلانی، مرا راه نداد. این هم یک نادانی و جهالت است.

ما باید دستور قرآن را در این‌باره به کار ببندیم. به کار بستن این دستور تکلّفات و ناراحتیهای زیادی را از ما دور می‌سازد. یک سلسله دروغها و خلاف‌گویی‌ها معلول همین رفتار نادرست و توقعهای نابجاست که در بین ما رایج می‌باشد.

شخصی بدون اطلاع قبلی درِ خانهٔ شخص دیگری را می‌زند. صاحب خانه میل ندارد او را بپذیرد، بسا هست که کارهای لازمی دارد و آمدن این شخص مزاحمت است، می‌گوید بگویید فلانی در خانه نیست. شخص وارد غالباً این دروغها را می‌فهمد. شخص وارد خلاف می‌کند که بدون تعیین

وقت قبلی توقع دارد او را بپذیرند و صاحب‌خانه هم آن‌قدر شهامت و صراحت ندارد که بگوید معذرت می‌خواهم فعلاً وقت ندارم بپذیرم، و اگر بگوید وقت ندارم، باز آن شخص وارد آن‌قدر فهم ندارد که عذر او را بپذیرد، تا آخر عمر گله می‌کند که رفتم به در خانهٔ فلان شخص و او مرا نپذیرفت.

این است که در این‌گونه مواقع، هم دروغ گفته می‌شود و هم رنجش پدید می‌آید. ولی اگر دستور قرآن رعایت شود نه دروغی گفته می‌شود و نه رنجشی پدید می‌آید. لهذا می‌فرماید: «ذٰلِكُمْ اَزْكىٰ لَكُمْ» یعنی این روش که به شما یاد دادیم برای شما پاکیزه‌تر است.

«وَاللهُ بِما تَعْمَلونَ عَليمٌ» یعنی خدا به آنچه می‌کنید داناست.

در اینجا قضیه‌ای مربوط به مرحوم آیةالله بروجردی به یاد دارم نقل می‌کنم:

در سالهایی که در قم بودم یک وقت یکی از خطبای معروف ایران به قم آمد و اتفاقاً دید و بازدید ایشان در حجرهٔ بنده بود. در آنجا از ایشان دیدن می‌شد. یک روز در مدت اقامت ایشان در قم، شخصی در وقت نامناسبی ایشان را به خانهٔ آیةالله بروجردی برده بود. آن موقع یک ساعت قبل از وقت درس ایشان بود و معمولاً ایشان در آن وقت مطالعه می‌کردند و کسی را نمی‌پذیرفتند. در می‌زنند و به نوکر می‌گویند به آقا بگویید فلانی به ملاقات شما آمده است. نوکر پیغام را می‌رساند و برمی‌گردد و می‌گوید آقا فرمودند من فعلاً مطالعه دارم، وقت دیگری تشریف بیاورید. آن شخص محترم هم برگشت و اتفاقاً همان‌روز به شهر خود مراجعت کرد. همان‌روز آیةالله بروجردی برای درس آمدند، من را در صحن دیدند و فرمودند: «من بعد از درس برای دیدن فلانی به حجرهٔ شما می‌آیم.» گفتم ایشان رفتند. فرمودند:

«پس وقتی ایشان را دیدی بگو: حال من وقتی تو به دیدن من آمدی

مانند حال تو بود وقتی می‌خواهی برای ایراد سخنرانی آماده شوی. من دلم می‌خواست وقتی با هم ملاقات کنیم که حواس من جمع باشد و با هم صحبت کنیم و در آن موقع من مطالعه داشتم و می‌خواستم برای درس بیایم.»

پس از مدتی من آن شخص را ملاقات کردم و معذرتخواهی آیةالله بروجردی را ابلاغ کردم، و شنیده بودم که بعضی از افراد وسوسه کرده بودند و به این مرد محترم گفته بودند: تعمدی در کار بوده که به تو توهین شود و تو را از در خانه برگردانند. من به آن مرد محترم گفتم:

«آیةالله بروجردی می‌خواستند به دیدن شما بیایند و چون مطلع شدند که شما حرکت کردید معذرتخواهی کردند.»

آن مرد جمله‌ای گفت که برای من جالب بود. گفت: «نه تنها به من یک ذره برنخورد، بلکه خیلی هم خوشحال شدم؛ زیرا ما اروپاییها را می‌ستاییم که مردمی صریح هستند و رودرواسیهای بیجا ندارند. من که قبلاً از ایشان وقت نگرفته بودم، غفلت کرده در وقت نامناسبی رفته بودم. من از صراحت این مرد خوشم آمد که گفت حالا من کار دارم. آیا این بهتر بود یا اینکه با ناراحتی مرا می‌پذیرفت و دائماً در دلش ناراحت بود و با خود می‌گفت این بلا چه بود که بر من نازل شد، وقت مرا گرفت و درس مرا خراب کرد؟! من بسیار خوشحال شدم که در کمال صراحت و رُک‌گویی مرا نپذیرفت. چقدر خوب است مرجع مسلمین این‌طور صریح باشد.»

برگردیم به تفسیر آیات: در آیهٔ بعد می‌فرماید: **لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ اَنْ تَدْخُلوا بُیوتاً غَیْرَ مَسْکونَةٍ فیها مَتاعٌ لَکُمْ**. در این آیه استثنا قائل شده است. مفاد آیه این است که دستوری که دربارهٔ کسب اذن داده شد مخصوص خانه‌های مسکونی افراد است و جنبهٔ خلوتگاه دارد، اما جاهایی که این‌طور نیست و رفت و آمد در آنجا عمومی است این حکم را ندارد ولو آنکه متعلق

به دیگران باشد.

مثلاً اگر شما در یک پاساژ یا شرکت یا مغازه‌کار دارید لازم نیست جلو در بایستید و اذن ورود بخواهید. همچنین حمّام عمومی که درش باز است. در این موارد کسب اذن لازم نیست. بر شما باکی نیست در خانه‌هایی که مسکون نیست و در آنجا کاری دارید بدون اجازه وارد شوید.

از قید «فیها مَتاعٌ لَکُمْ» فهمیده می‌شود که ورود انسان در این‌گونه مکانها درصورتی است که کاری دارد والّا مزاحمت برای صاحبان آن مکانها نباید فراهم شود.

«وَاللّهُ یَعْلَمُ ما تُبْدونَ وَ ما تَکْتُمونَ» یعنی و خدا به آشکار و نهان شما آگاه است، از قصد و نیت شما باخبر است که به چه منظور وارد خانه و محل کار کسی می‌شوید.

آیهٔ بعد می‌فرماید: «قُلْ لِلْمُؤْمِنینَ یَغُضّوا مِنْ أبْصارِهِمْ وَ یَحْفَظوا فُروجَهُمْ...» یعنی بگو به مردان مؤمن که دیده‌های خود را بخوابانند و عورت خویش را حفظ کنند...

عین و بصر

در این آیه کلمهٔ «اَبصار» که جمع بَصَر است به کار رفته است.

فرق است بین کلمهٔ «بصر» و کلمهٔ «عین»، همان‌طوری که در فارسی هم فرق است بین کلمهٔ «دیده» و کلمهٔ «چشم». «عین» که فارسی آن «چشم» است نام عضو مخصوص و معهود است با قطع‌نظر از کار آن، ولی کلمهٔ «بصر» و همچنین فارسی آن «دیده» از آن جهت به چشم اطلاق می‌شود که کار مخصوص «دیدن» (اِبصار) از آن سر می‌زند. لذا این دو کلمه اگرچه اسم یک عضو می‌باشد ولی مورد استعمال آنها تفاوت دارد.

وقتی که یک شاعر می‌خواهد تناسب و زیبایی چشم معشوق را

توصیف کند و نظر به عمل دیدن ندارد لفظ «چشم» را به کار می‌برد. در این مورد استعمال لفظ «دیده» صحیح نیست زیرا در اینجا عنایت به خود چشم است، به درشتی و ریزی و مشکی یا میشی یا خماری بودن آن است، مثل اینکه شاعر می‌گوید:

دو چشم مست تو خوش می‌کشند ناز از هم
نمی‌کنند دو بد مست احتراز از هم

ولی وقتی عنایت به کار چشم یعنی عمل دیدن باشد کلمهٔ «دیده» را به کار می‌برند. شاعر می‌گوید:

«دیده را فایده آن است که دلبر بیند»

در آیهٔ مورد بحث چون عنایت به کار چشم یعنی عمل دیدن است کلمهٔ «أبصار» به کار رفته است نه کلمهٔ «عیون».

غض و غمض

کلمهٔ دیگری که در این آیه به کار رفته است کلمهٔ «یَغُضّوا» است که از مادهٔ «غضّ» است. «غضّ» و «غمض» دو لغت است که هر دو در مورد چشم به کار می‌رود و برخی آندو را با هم اشتباه می‌کنند. باید معنای این دو کلمه را نیز مشخص کنیم. غمض به معنای برهم گذاردن پلکهاست. می‌گویند غمض عین کن. کنایه است از اینکه صرف‌نظر کن.

چنانکه ملاحظه می‌کنید این لغت با کلمهٔ «عین» همراه می‌شود نه با کلمهٔ «بصر».

ولی در مورد کلمهٔ «غضّ» می‌گویند «غضّ بصر» و یا «غضّ نظر» و یا «غضّ طرف». غضّ به معنای کاهش دادن است و غضّ بصر یعنی کاهش دادن نگاه. در قرآن کریم سورهٔ لقمان آیهٔ ۱۹ از زبان لقمان به فرزندش می‌گوید: «وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ» یعنی صدای خودت را کاهش بده، ملایم

کن، فریاد نکن. در آیهٔ ۳ از سورهٔ حجرات می‌فرماید: «اِنَّ الَّذینَ یَغُضّونَ اَصْواتَهُمْ عِنْدَ رَسولِ اللهِ اُولٰئِکَ الَّذینَ امْتَحَنَ اللهُ قُلوبَهُمْ لِلتَّقْوىٰ» یعنی آنان‌که صدای خود را (هنگام سخن گفتن) در حضور رسول خدا ملایم می‌کنند، یعنی فریاد برنمی‌آورند، آنان کسانی هستند که خداوند دلهایشان را برای تقوا آزمایش کرده است.

در حدیث معروف هندبن ابی‌هاله که اوصاف و شمائل رسول اکرم را توصیف کرده چنین آمده است: «وَ اِذا فَرِحَ غَضَّ طَرْفَهُ»[1] یعنی وقتی که خوشحال می‌شد چشمها را به حالت نیم‌خفته درمی‌آورد. بدیهی است که مقصود این نیست که چشمها را روی هم می‌گذاشت و یا به طرف مقابل نگاه نمی‌کرد.

مرحوم مجلسی در **بحار** این جمله را این‌طور تفسیر می‌کند: «اَیْ کَسَرَهُ وَ اَطْرَقَ وَ لَمْ یَفْتَحْ عَیْنَهُ. وَ اِنَّما یَفْعَلُ ذٰلِکَ لِیَکونَ اَبْعَدَ مِنَ الْاَشَرِ وَ الْمَرَحِ.» یعنی پلک چشم را می‌شکست و سر را به پایین می‌انداخت و چشمها را نمی‌گشود. چنین می‌کرد تا از حالت شادی‌زدگی دور باشد. معمولاً افرادی که مغلوب احساسات خود هستند هنگامی که شادی به آنها رو می‌آورد بی‌اختیار چشمها را گشاد می‌کنند و قهقهه سر می‌دهند و به هیجان می‌آیند، برخلاف افراد سنگین و باوقار.

علی علیه‌السلام در توصیهٔ معروفش به فرزند خود محمدبن الحنفیّة هنگامی که در جنگ جمل پرچم را به او داد فرمود: «کوهها اگر از جا کنده شوند تو سر جای خود باش، دندانها را روی هم فشار بده (تا خشم و غضبت تحریک شود)، سر خود را به خداوند عاریه بده و پاها را در زمین میخکوب

---

۱. تفسیر صافی ذیل آیهٔ ۳۱ از سورهٔ نور، نقل از تفسیر علی‌بن ابراهیم

کن.» آنگاه در آخر اضافه فرمود: «**اِرْمِ بِبَصَرِکَ اَقْصَی الْقَوْمِ وَ غُضَّ بَصَرَکَ**»[۱] یعنی تا آخرین نقطهٔ دشمن را نظر بینداز و چشمها را بخوابان. بدیهی است که مقصود این نیست که چشمها را ببند یا نگاه نکن؛ مقصود این است که به یک نقطهٔ معین مخصوصاً به تجهیزات دشمن خیره نشو.

همچنین در دستورالعمل عمومی آن حضرت به اصحابش در جنگها می‌فرماید: «**غُضُّوا الْاَبْصارَ فَاِنَّهُ اَرْبَطُ لِلْجَأْشِ وَ اَسْکَنُ لِلْقُلوبِ وَ اَمیتُوا الْاَصْواتَ فَاِنَّهُ اَطْرَدُ لِلْفَشَلِ**»[۲] نگاهها را به تجهیزات دشمن کم کنید که این‌طور دلها محکمتر و آرامتر است. بانگها را کوتاه کنید که این‌طور بهتر سستی را طرد می‌کند.

از همهٔ این موارد چنین فهمیده می‌شود که معنی «غضّ بصر» کاهش دادن نگاه است، خیره نشدن و تماشا نکردن و به اصطلاح نظر استقلالی نیفکندن است.

صاحب **مجمع‌البیان** در ذیل آیهٔ مورد بحث (آیهٔ سورهٔ نور) می‌گوید: «اَصْلُ الْغَضِّ النُّقْصانُ» یعنی ریشهٔ معنی «غض» کاهش و کمی است «یُقالُ غَضَّ مِنْ صَوْتِهِ وَ مِنْ بَصَرِهِ اَیْ نَقَصَ» یعنی وقتی که این ماده به صوت و یا بصر نسبت داده می‌شود یعنی آن را کاهش داد. در ذیل تفسیر آیهٔ سورهٔ حجرات می‌گوید:

«غَضَّ بَصَرَهُ اِذا ضَعَّفَهُ عَنْ حِدَّةِ النَّظَرِ» یعنی معنی «غَضَّ بَصَرَهُ» این است که تند نگاه کردن را کم کرد. راغب اصفهانی در کتاب نفیس **مفردات القرآن** این کلمه را عیناً همین‌طور معنی می‌کند.

علیهذا در آیهٔ مورد بحث معنای «**یَغُضّوا مِنْ اَبْصارِهِمْ**» این است که

---

۱. نهج‌البلاغه خطبهٔ ۱۱ و وسائل جلد ۲ کتاب الجهاد صفحهٔ ۴۲۹

۲. نهج‌البلاغه خطبهٔ ۲۲۲ و وسائل جلد ۲ کتاب الجهاد صفحهٔ ۴۳۰

نگاه را کاهش بدهند یعنی خیره نگاه نکنند و به اصطلاح علمای اصول نظرشان آلی باشد نه استقلالی.

توضیح اینکه یک وقت نگاه انسان به یک شخص برای برانداز کردن و دقت کردن به خود آن شخص است مانند اینکه بخواهد وضع لباس و کیفیت آرایش او را مورد مطالعه قرار دهد، مثلاً ببیند کراواتش را چگونه بسته است و موی سرش را چگونه آرایش کرده است. ولی یک وقت دیگر نگاه کردن به شخصی که با او روبرو است برای این است که با او حرف می‌زند و چون لازمهٔ مکالمه نگاه کردن است به او نگاه می‌کند. این نوع از نگاه کردن که به عنوان مقدمه و وسیلهٔ مخاطبه است نظر آلی است، ولی نوع اول نظر استقلالی است. پس معنی جمله این است: به مؤمنین بگو به زنان خیره نشوند و چشم‌چرانی نکنند.

این نکته باید اضافه شود که برخی از مفسران که «غضّ بصر» را به معنی ترک نظر گرفته‌اند مدعی هستند که مقصود ترک نظر به عورت است همچنانکه جملهٔ بعد نیز ناظر به حفظ عورت از نظر است. و باز همان‌طور که فقها گفته‌اند، فرضاً مقصود از «غضّ بصر» ترک نگاه به طورکلی باشد اعم از نگاهی که به منظور تماشا و التذاذ باشد و یا نگاهی که لازمهٔ مخاطبه است، متعلَّق نگاه ذکر نشده است که چیست[۱].

ولی اگر چنانکه ما استنباط کردیم مقصود از «غضّ بصر» این باشد که خیره نگاه نکنند، یعنی ناظر به نگاهی باشد که لازمهٔ مخاطبه است و مقصود این است که چشم‌چرانی نکنند، قطعاً متعلَّق غضّ بصر چهره است و بس زیرا آنچه ضرورت اقتضا می‌کند همین‌قدر است. نگاه به غیر چهره (و شاید دو دست تا مچ نیز) حتی با غضّ بصر نیز جایز نیست.

---

۱. رجوع شود به مستمسک العروة حضرت آیةالله حکیم، ج ۵ / ص ۱۹۱

سَتر عورت

در جملهٔ بعد می‌فرماید: «وَ يَحْفَظوا فُروجَهُمْ» یعنی به مؤمنین بگو عورت خویش را حفظ کنند. ممکن است مقصود این باشد که پاکدامن باشند و دامن خود را از هر چه که روا نیست نگهداری کنند، یعنی از زنا و فحشاء و هر کار زشتی که از این مقوله است.

ولی عقیدهٔ مفسرین اولیهٔ اسلام و همچنین مفاد اخبار و احادیث وارده این است که هر جا در قرآن کلمهٔ حفظ فرج آمده است مقصود حفظ از زناست جز در این دو آیه که به معنای حفظ از نظر است و مقصود وجوب سَتر عورت است. چه این تفسیر را بگیریم یا حفظ فرج را به معنی مطلق پاکدامنی و عفاف بگیریم در هر حال شامل مسألهٔ ستر عورت می‌باشد.

در جاهلیت بین اعراب ستر عورت معمول نبود و اسلام آن را واجب کرد. در دنیای متمدن کنونی نیز عده‌ای از غربیها کشف عورت را تأیید و تشویق می‌کنند. دنیا دوباره از این نظر به سوی همان وضع زمان جاهلیت سوق داده می‌شود.

راسل در یکی از کتابهایش به نام **در تربیت** یکی از چیزهایی که از جملهٔ اخلاق بی‌منطق و به اصطلاح «اخلاق تابو» می‌شمارد همین مسألهٔ پوشانیدن عورت است. وی می‌گوید چرا پدران و مادران اصرار می‌ورزند که عورت خود را از بچه بپوشانند؟ این اصرار خود سبب تحریک حس کنجکاوی بچه‌ها می‌گردد. اگر کوشش والدین برای کتمان عضو تناسلی نباشد چنین کنجکاوی کاذبی وجود پیدا نخواهد کرد. باید والدین عورت خود را به بچه‌ها نشان بدهند تا آنها هر چه که وجود دارد از اول بشناسند.

بعد اضافه می‌کند: لااقل گاهی اوقات ـ مثلاً هفته‌ای یک بار ـ در صحرا یا حمام برهنه شوند و عورت خود را در معرض دید بچه‌ها قرار دهند.

راسل مسألهٔ مخفی کردن عورت را یک «تابو» می‌داند. «تابو» از

موضوعات بحث جامعه‌شناسی است و به تحریمهای ترس‌آور و بی‌منطق گفته می‌شود که در میان ملل وحشی وجود داشته و دارد. به عقیدهٔ امثال راسل اخلاق رایج در جهان متمدن امروز نیز پر از «تابو» است.

عجیب است که بشر به نام تمدن می‌خواهد به قهقرا و توحش بازگردد. در قرآن کریم کلمهٔ «اَلْجاهِلِیَّةُ الْاُولیٰ» وارد شده است. شاید اِشعار به همین جهت باشد که جاهلیت قدیم نخستین جاهلیت بوده است. در بعضی از روایات آمده است که «اَیْ سَتَکونُ جاهِلِیَّةٌ اُخْریٰ» یعنی مفهوم آیه این است که به زودی یک جاهلیت دیگر هم به وجود خواهد آمد.

قرآن به دنبال دستور ستر عورت می‌فرماید: «ذٰلِکَ اَزْکیٰ لَهُمْ» یعنی این برای ایشان پاکیزه‌تر است؛ پوشیدن عورت یک نوع نظافت و پاکی روح است از اینکه بشر دائماً دربارهٔ مسائل مربوط به اسافل اعضا بیندیشد.

قرآن با این جمله می‌خواهد فلسفه و منطق این کار را بیان کند، درحقیقت می‌خواهد پاسخی به اهل جاهلیت قدیم و جدید بدهد که این ممنوعیتها را بی‌منطق و «تابو» نخوانند، متوجه آثار و منطق آن باشند.

بعد می‌فرماید: «اِنَّ اللّٰهَ خَبیرٌ بِما یَصْنَعونَ» خدا بدانچه می‌کنند آگاه است.

در تاریخ داستانی از رسول اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله در این زمینه هست. رسول اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

«در کودکی چند بار پیشامدهایی برای من شد و احساس کردم که یک قوهٔ غیبی و یک مأمور درونی مراقب من است و مرا از ارتکاب بعضی کارها باز می‌دارد. از جمله اینکه وقتی که بچه بودم و با کودکانی بازی می‌کردم یک روز یکی از رجال قریش کار ساختمانی داشت و کودکان برحسب حالت کودکی دوست داشتند سنگ و

مصالح بنّایی را در دامن گرفته بیاورند و نزدیک بنا قرار دهند. بچه‌ها طبق معمول عرب پیراهنهای بلند به تن داشتند و شلوار نداشتند. وقتی که دامن خود را بالا می‌گرفتند عورت آنها مکشوف می‌شد. من رفتم یک سنگ در دامن بگیرم. همینکه خواستم دامنم را بلند کنم گویی کسی با دستش زد و دامن مرا انداخت. یک بار دیگر خواستم دامنم را بالا بگیرم باز همان‌طور شد. دانستم که من نباید این کار را بکنم.»[۱]

در آیهٔ بعد می‌فرماید: «**وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ فُروجَهُنَّ**» عیناً همان دو تکلیف: ترک نظر و پاکدامنی (پوشانیدن عورت) را که برای مردان بیان کردم برای زنان هم ذکر فرموده است.

از اینجا به خوبی روشن می‌شود که هدف از این دستورات رعایت مصالح بشر است خواه زن یا مرد. قوانین اسلام بر پایهٔ تبعیض و تفاوت میان زن و مرد بنا نشده است و الّا می‌باید همهٔ این تکالیف را برای زن قائل شود و برای مرد هیچ وظیفه‌ای مقرر ندارد.

اگر می‌بینیم که وظیفهٔ «پوشش» به زن اختصاص یافته است از این جهت است که ملاک آن مخصوص زن است. چنانکه قبلاً هم یادآوری کردیم زن مظهر جمال و مرد مظهر شیفتگی است. قهراً به زن باید بگویند خود را در معرض نمایش قرار نده نه به مرد. لهذا با اینکه دستور پوشیدن برای مردان مقرر نشده است عملاً مردان پوشیده‌تر از زنان از منزل بیرون می‌روند، زیرا تمایل مرد به نگاه کردن و چشم‌چرانی است نه به خودنمایی، و برعکس تمایل زن بیشتر به خودنمایی است نه به چشم‌چرانی. تمایل مرد

---

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، خطبهٔ ۱۹۰

به چشم‌چرانی، بیشتر زن را تحریک به خودنمایی می‌کند و تمایل به چشم‌چرانی کمتر در زنان وجود دارد، لهذا مردان کمتر تمایل به خودنمایی دارند. و به همین جهت «تبرّج» از مختصات زنان است.

زینت

در جملهٔ بعد می‌فرماید: **وَ لا يُبْدينَ زينَتَهُنَّ اِلّا ما ظَهَرَ مِنْها**. کلمهٔ «زینت» در عربی از کلمهٔ «زیور» فارسی اعمّ است، زیرا زیور به زینتهایی گفته می‌شود که از بدن جدا می‌باشد مانند طلاآلات و جواهرات ولی کلمهٔ «زینت» هم به این دسته گفته می‌شود و هم به آرایشهایی که به بدن متصل است نظیر سرمه و خضاب.

مفاد این دستور این است که زنان نباید آرایش و زیور خود را آشکار سازند. سپس دو استثنا برای این وظیفه ذکر شده است که هر دو را مفصلاً مورد بحث قرار می‌دهیم.

استثنای اول:

«**اِلّا ما ظَهَرَ مِنْها**» یعنی جز زینتهایی که آشکار است. از این عبارت چنین استفاده می‌شود که زینتهای زن دو نوع است. یک نوع زینتی است که آشکار است. نوع دیگر زینتی است که مخفی است مگر آنکه زن عمداً و قصداً بخواهد آن را آشکار کند. پوشانیدن زینت نوع اول واجب نیست، اما پوشانیدن زینتهای نوع دوم واجب است. اینجاست که این پرسش به صورت یک مشکل پیش می‌آید که زینت آشکار کدام است و زینت نهان کدام؟

دربارهٔ این استثنا از قدیم‌ترین زمانها از صحابه و تابعین و ائمهٔ طاهرین علیهم‌السلام سؤال می‌شده و به آن جواب داده شده است. در **تفسیر مجمع‌البیان** می‌گوید:

«دربارهٔ این استثنا سه قول است:
اول اینکه مراد از «زینت آشکار» جامه‌هاست (جامه‌های رو) و مراد از «زینت نهان» پای برنجن[۱] و گوشواره و دستبند است. این قول از ابن‌مسعود صحابی معروف نقل شده است.
قول دوم اینکه مراد از زینت ظاهره سرمه و انگشتر و خضاب دست است، یعنی زینتهایی که در چهره و دو دست تا مچ واقع می‌شود. این، قول ابن‌عباس است.
قول سوم این است که مراد از زینت آشکار، خود چهره و دو دست تا مچ است. این، قول ضحّاک و عطاست.»

در **تفسیر صافی** ذیل این جمله یک عده روایات از ائمهٔ اطهار نقل می‌کند که ما بعد نقل خواهیم کرد.
در **تفسیر کشّاف** می‌گوید:

«زینت عبارت است از چیزهایی که زن خود را بدانها می‌آراید از قبیل طلاآلات، سرمه، خضاب. زینتهای آشکار از قبیل انگشتر، حلقه، سرمه و خضاب مانعی نیست که آشکار بشود و اما زینتهای پنهان از قبیل دست برنجن، پای برنجن، بازوبند، گردنبند، تاج، کمربند، گوشواره باید پوشانیده شود مگر از عده‌ای که در خود آیه استثنا شده‌اند.»

می‌گوید:

۱. نوعی زینت نظیر دستبند که به مچ پا می‌بسته‌اند

«در آیه پوشانیدن خود زینتهای باطنه مطرح شده است نه محلهای آنها از بدن. این به خاطر مبالغه در لزوم پوشانیدن آن قسمتهای از بدن است از قبیل ذراع، ساق پا، بازو، گردن، سر، سینه، گوش.»

آنگاه صاحب **کشّاف** پس از بحثی دربارهٔ موهای عاریتی که به موی زن وصل می‌شود، و بحث دیگری دربارهٔ تعیین مواضع زینت ظاهره این بحث را پیش می‌کشد که فلسفهٔ استثنای زینتهای ظاهره از قبیل سرمه و خضاب و گلگونه و انگشتر و حلقه و مواضع آنها از قبیل چهره و دو دست چیست؟

در جواب می‌گوید:

«فلسفه‌اش این است که پوشانیدن اینها حَرَج است، کار دشواری است بر زن. زن چاره‌ای ندارد از اینکه با دو دستش اشیاء را بردارد یا بگیرد و چهره‌اش را بگشاید، خصوصاً در مقام شهادت دادن و در محاکمات و در موقع ازدواج. چاره‌ای ندارد از اینکه در کوچه‌ها راه برود و خواه‌ناخواه از ساق به پایین‌تر یعنی قدمهایش معلوم میشود، خصوصاً زنان فقیر (که جوراب و احیاناً کفش ندارند). و این است معنی جملهٔ «**اِلّا ما ظَهَرَ مِنْها**». درحقیقت مقصود این است: مگر آنچه عادتاً و طبعاً آشکار است و اصل اول ایجاب می‌کند که آشکار باشد.»

صاحب **کشّاف** آنگاه وارد فلسفهٔ استثنای دوم (محارم) می‌شود. سپس وضع زنان را قبل از نزول این آیات شرح می‌دهد که گریبانهایشان گشاد و باز بود، گردن و سینه و اطراف سینه‌شان دیده می‌شد و دامن روسریها را معمولاً از پشت سر برمی‌گرداندند و قهراً قسمتهای گردن و بناگوش و سینه

دیده می‌شد.

فخررازی در **تفسیر کبیر** پس از اینکه بحثی می‌کند دربارهٔ اینکه آیا لغت «زینت» تنها به زیباییهای مصنوعی گفته می‌شود و یا زیباییهای طبیعی را هم شامل است و خود رأی دوم را انتخاب می‌کند، می‌گوید:

«به عقیدهٔ کسانی مانند قفال که می‌گویند مراد زیباییهای طبیعی است، مقصود از زینت آشکار، چهره و دو دست تا مچ است در زنها، و چهره و دو دست و دو پاست در مردها. به عقیدهٔ قفال چون ضرورت معاشرت ایجاب می‌کرده که چهره و دو دست تا مچ باز باشد و شریعت اسلام شریعت سهل و آسان است پوشانیدن چهره و دو دست تا مچ واجب نشده است... و اما کسانی که زینت را به امور مصنوعی حمل کرده‌اند گفته‌اند مقصود از زینت ظاهره زینت چهره و دستهاست از قبیل وسمه و گلگونه و خضاب و انگشتر. و علت این استثنا این است که پوشانیدن اینها برای زن دشوار است. زن ناچار است که با دستهای خود اشیاء را بردارد و در مقام شهادت و محاکمه و ازدواج ناچار است چهرهٔ خویش بگشاید.»

دربارهٔ این استثنا از ائمه‌اطهار علیهم‌السلام زیاد پرسش شده است و آنها جواب داده‌اند. ما چند روایت از کتب حدیث نقل می‌کنیم. در **تفسیر صافی** نیز همین روایتها غالباً نقل شده است. ظاهراً در روایات شیعه در این جهت اختلافی نیست. اینک روایتها:

۱. عَنْ زُرارَةَ عَنْ اَبی عَبْدِاللهِ عَلَیْهِ السَّلامُ فی قَوْلِهِ تَعالیٰ: «اِلّا ما

ظَهَرَ مِنْها» قالَ: اَلزّینَةُ الظّاهِرَةُ الْکُحْلُ وَالْخاتَمُ[۱].

از امام صادق سؤال شد که مقصود از زینت آشکار که پوشیدنش برای زن واجب نیست چیست؟ فرمود زینت آشکار عبارت است از سرمه و انگشتر.

۲. عَنْ عَلیِّ بْنِ اِبْراهیمَ الْقُمّیِّ عَنْ اَبی جَعْفَرٍ علیه‌السلام فی هٰذِهِ الْآیَةِ، قالَ: هِیَ الثِّیابُ وَالْکُحْلُ وَ الْخاتَمُ وَ خِضابُ الْکَفِّ وَ السِّوارُ. وَالزّینَةُ ثَلاثٌ: زینَةٌ لِلنّاسِ وَ زینَةٌ لِلْمَحْرَمِ وَ زینَةٌ لِلزَّوْجِ، فَاَمّا زینَةُ النّاسِ فَقَدْ ذَکَرْناها، وَ اَمّا زینَةُ الْمَحْرَمِ فَمَوْضِعُ الْقِلادَةِ فَما فَوْقَها وَ الدُّمْلُجُ وَ مادونَهُ وَالْخَلْخالُ وَ ما اَسْفَلُ مِنْهُ، وَ اَمّا زینَةُ الزَّوْجِ فَالْجَسَدُ کُلُّهُ[۲].

امام باقر علیه‌السلام فرمود: زینت ظاهر عبارت است از جامه، سرمه، انگشتر، خضاب دستها، النگو. سپس فرمود زینت سه نوع است: یکی برای همهٔ مردم است و آن همین است که گفتیم. دوم برای محرمهاست و آن جای گردنبند به بالاتر و جای بازوبند به پایین و خلخال به پایین است. سوم زینتی است که اختصاص به شوهر دارد و آن تمام بدن زن است.

۳. عَنْ اَبی بَصیرٍ عَنْ اَبی عَبْدِاللهِ علیه‌السلام قالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَلایُبْدینَ زینَتَهُنَّ اِلّا ما ظَهَرَ مِنْها». قالَ: اَلْخاتَمُ وَالْمَسَکَةُ وَ هِیَ الْقُلْبُ[۳].

ابوبصیر می‌گوید از امام صادق علیه‌السلام تفسیر «اِلّا ما ظَهَرَ» را خواستم، فرمود عبارت است از انگشتر و دستبند.

---

۱. کافی، ج ۵ / ص ۵۲۱ و وسائل ج ۳ / ص ۲۵

۲. تفسیر صافی ذیل آیهٔ ۳۱ از سورهٔ نور، نقل از تفسیر علی بن ابراهیم قمی

۳. کافی ج ۵ / ص ۵۲۱ و وسائل ج ۳ / ص ۲۵

۴. عَنْ بَعْضِ اَصْحابِنا عَنْ اَبی عَبْدِاللهِ عليه السلام قال: قُلْتُ لَهُ: ما يَحِلُّ لِلرَّجُلِ مِنَ الْمَرْأَةِ اَنْ يَرىٰ اِذا لَمْ يَكُنْ مَحْرَماً؟ قالَ: اَلْوَجْهُ وَ الْكَفّانِ وَ الْقَدَمانِ[1].

راوی که یک شیعه است می‌گوید: از حضرت صادق عليه السلام پرسیدم که برای مرد نگاه کردن به چه قسمت از بدن زن جایز است درصورتی که محرم او نباشد؟ فرمود چهره و دو کف دست و دو قدم.

این روایت متضمّن حکم جواز نظر بر وجه و کفّین است نه حکم عدم وجوب پوشیدن آنها، و اینها دو مسألۀ جداگانه می‌باشند ولی بعداً خواهیم گفت اشکال بیشتر در جواز نظر است نه در عدم وجوب پوشیدن. اگر نظر جایز باشد به طریق اولیٰ پوشیدن واجب نیست. بعداً دراین‌باره بحث خواهیم کرد.

۵. «اسماء» دختر ابوبکر ـ که خواهر عایشه بود ـ به خانۀ پیغمبر اکرم آمد درحالی که جامه‌های نازک و بدن‌نما پوشیده بود. رسول اکرم روی خویش را از او برگرداند و فرمود:

يا اَسْماءُ اِنَّ الْمَرْأَةَ اِذا بَلَغَتِ الْمَحيضَ لَمْ تَصْلُحْ اَنْ يُرىٰ مِنْها اِلّا هٰذا و هٰذا ـ وَ اَشارَ اِلىٰ كَفِّهِ وَ وَجْهِهِ.

ای اسماء! همینکه زن به حد بلوغ رسید سزاوار نیست چیزی از بدن او دیده شود مگر این و این ـ اشاره فرمود به چهره و قسمت مچ به پایین دست خودش[2].

---

۱. کافی، ج ۵ / ص ۵۲۱ و وسائل ج ۳ / ص ۲۵
۲. سنن ابوداود، ج ۲ / ص ۳۸۳

این روایات با نظر ابن‌عباس و ضحّاک و عطا منطبق است نه با نظر ابن‌مسعود که مدعی بوده است مقصود از زینت ظاهره جامه است.

اساساً نظر ابن‌مسعود قابل توجیه نیست، زیرا جامه‌ای که خودبه‌خود آشکار است جامهٔ رو است نه جامهٔ زیر، و در این‌صورت معنی ندارد که گفته شود زنان زینتهای خود را آشکار نکنند مگر جامهٔ رو را. جامهٔ رو قابل پوشاندن نیست تا استثنا شود؛ برخلاف چیزهایی که در کلمات ابن‌عباس و ضحّاک و عطاست و در روایات شیعهٔ امامیه آمده است؛ اینها اموری است که قابل این هست که دستور پوشانیدن یا نپوشانیدن آنها داده شود.

به هر حال این روایات می‌فهماند که برای زن پوشانیدن چهره و دستها تا مچ واجب نیست، حتی آشکار بودن آرایشهای عادی و معمولی که در این قسمتها وجود دارد نظیر سرمه و خضاب که معمولاً زن از آنها خالی نیست و پاک‌کردن آنها یک عمل فوق‌العاده به شمار می‌رود نیز مانعی ندارد.

این مطلب را توضیح می‌دهیم که ما این مسأله را از نظر خودمان بیان می‌کنیم و استنباط خودمان را ذکر می‌نماییم و اما هر یک از آقایان و خانمها از هر کس که تقلید می‌کنند عملاً باید تابع فتوای مرجع تقلید خودشان باشند. آنچه ما می‌گوییم با فتوای بعضی از مراجع تقلید تطبیق می‌کند و ممکن است با فتوای بعضی دیگر تطبیق نکند (هرچند فتوای مخالفی وجود ندارد، هر چه هست به اصطلاح احتیاط است نه فتوای صریح). غرض ما از این بحث این است که شما با متون اسلام از نزدیک آشنا شوید و به منطق متین و محکم اسلام مجهز گردید.

همه می‌دانیم امروز قشر عظیمی از اجتماع که به غلط خود را «روشنفکر» معرفی می‌کنند با نظر بدبینی به اسلام در مسائل مربوط به زن نگاه می‌کنند، نمی‌دانند اسلام چه گفته است و با فلسفهٔ اجتماعی اسلام

آشنا نیستند و لهذا بدبینی‌های آنها صددرصد بی‌اساس است. این دسته نه تنها به پیروی از شهوات خود عملاً مقید به حجاب و عفاف نیستند بلکه چون با حجاب اسلامی و منطق آن آشنا نیستند اعتقاد پیدا کرده‌اند که این یک خرافه است، دستوری است که موجب بدبختی بشر است و همین فکر سبب دوری بلکه بیگانگی و خروج آنها از اسلام شده است.

اگر تنها عمل نکردن و پیروی از شهوات بود سهل بود؛ موضوع، موضوع انکار اسلام و بی‌اعتقادی است. شما باید با منطق و فلسفهٔ اجتماعی اسلام از نزدیک آشنا شوید تا بتوانید جواب آن اشخاص را در برخوردها بدهید.

بدیهی است تنها خواندن رساله‌های عملیّه و آگاهی بر متون فتواها برای این منظور کافی نیست، بحثی استدلالی، هم از جنبهٔ نقل و هم از جنبهٔ فلسفهٔ اجتماعی لازم است. این جهت است که این بحث را بر ما ضروری و لازم کرده است و این است محرک ما در بحث استدلالی با بیان ادلّه و مدارک این مسأله.

اما اینکه زن نسبت به محارم خود تا چه اندازه حق دارد پوشش نداشته باشد، روایات و فتاوی مختلف است. آنچه از یک عده روایات استنباط می‌شود و بر طبق آن نیز بعضی از فقها فتوا داده‌اند این است که از ناف تا زانو از محارم غیرشوهر باید پوشیده شود.

کیفیت پوشش

بعد از این استثنا این جمله آمده است: «**وَ لْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلىٰ جُيُوبِهِنَّ**» یعنی می‌باید روسری خود را بر روی سینه و گریبان خویش قرار دهند. البته روسری خصوصیتی ندارد، مقصود پوشیدن سر و گردن و گریبان است. همان‌طور که قبلاً از تفسیر **کشّاف** نقل کردیم ـ دیگران نیز

همان‌طور گفته‌اند ـ زنان عرب معمولاً پیراهنهایی می‌پوشیدند که گریبانهایشان باز بود، دور گردن و سینه را نمی‌پوشانید. روسریهایی هم که روی سر خود می‌انداختند از پشت سر می‌آویختند (همان‌طوری که الآن بین مردان عرب متداول است)، قهراً گوشها و بناگوشها و گوشواره‌ها و جلو سینه و گردن نمایان می‌شد. این آیه دستور می‌دهد که باید قسمت آویختهٔ همان روسریها را از دو طرف روی سینه و گریبان خود بیفکنند تا قسمتهای یاد شده پوشیده گردد.

ابن‌عباس در تفسیر این جمله گفته است: «تُغَطّی شَعْرَها وَصَدْرَها و تَرائِبَها وَ سَوالِفَها»[1] یعنی زن مو و سینه و دور گردن و زیر گلوی خود را بپوشاند.

این آیه حدود پوشش را مشخص می‌کند. در ذیل این آیه شیعه و سنّی روایت کرده‌اند که:

«روزی در هوای گرم مدینه زنی جوان و زیبا درحالی که طبق معمول روسری خود را به پشت گردن انداخته و دور گردن و بناگوشش پیدا بود از کوچه عبور می‌کرد. مردی از اصحاب رسول خدا از طرف مقابل می‌آمد. آن منظرهٔ زیبا سخت نظر او را جلب کرد و چنان غرق تماشای آن زیبا شد که از خودش و اطرافش غافل گشت و جلو خودش را نگاه نمی‌کرد. آن زن وارد کوچه‌ای شد و جوان با چشم خود او را دنبال می‌کرد. همان‌طور که می‌رفت ناگهان استخوان یا شیشه‌ای که از دیوار بیرون آمده بود به صورتش اصابت کرد و صورتش را مجروح ساخت. وقتی به خود آمد که خون از سر و

---

۱. مجمع‌البیان، ذیل آیهٔ ۳۱ سورهٔ نور

صورتش جاری شده بود. با همین حال به حضور رسول اکرم رفت و ماجرا را به عرض رساند. اینجا بود که آیهٔ مبارکه نازل شد: **قُلْ لِلْمُؤْمِنینَ یَغُضّوا مِنْ اَبْصارِهِمْ** الی آخر[1].

این ترکیب لغوی یعنی ترکیب لغت «ضرب» با لغت «علیٰ» این معنی را می‌رساند که چیزی را بر روی چیز دیگر قرار دهند به طوری که مانع و حاجبی بر او شمرده شود. در **تفسیر کشّاف** می‌گوید:

ضَرَبَتْ بِخِمارِها عَلیٰ جَیْبِها کَقَوْلِکَ ضَرَبْتُ بِیَدی عَلَی الْحائِطِ اِذا وَضَعْتَها عَلَیْهِ.

این تعبیر نظیر این‌است که بگوییم دست خود را روی دیوار گذاشتیم.

ایضاً در **کشّاف** در ذیل آیهٔ ۱۱ از سورهٔ کهف که این ترکیب لغوی در آنجا آمده است و می‌فرماید: «**فَضَرَبْنا عَلیٰ اٰذانِهِمْ**» می‌گوید:

اَیْ ضَرَبْنا عَلَیْها حِجاباً مِنْ اَنْ تَسْمَعَ.

---

۱. کافی ج ۵ / ص ۵۲۱ و وسائل ج ۳ / ص ۲۴ و تفسیر صافی و تفسیر دُرّالمنثور سیوطی ج ۵ / ص ۴۰ ذیل همین آیه

این نکته باید یادآوری شود که معمولاً این حدیث که از جریان بازبودن بناگوش و دور گردن زنی و نگاههای شهوت‌آلود و عمدی مردی حکایت می‌کند در کتب اهل حدیث و مفسرین به عنوان شأن نزول آیهٔ «قُلْ لِلْمُؤْمِنینَ یَغُضّوا...» آورده می‌شود و در ابتدا چنین به نظر می‌رسد که با آیهٔ «وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصارِهِنَّ» سروکاری ندارد و حال آنکه این دو آیه با هم نازل شده‌اند و همچنان که آیهٔ اول تکلیف نگاه مرد را روشن می‌کند آیهٔ دوم به مفاد «وَ لا یُبْدینَ زینَتَهُنَّ اِلّا ما ظَهَرَ مِنْها وَلْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلیٰ جُیوبِهِنَّ» تکلیف زنان را روشن می‌کند. ظاهراً به همین جهت است که در تفسیر صافی این حدیث را ذیل آیهٔ دوم نقل کرده است. استدلال ما بدین حدیث در اینجا نیز بر همین اساس است.

یعنی بر روی گوشهای آنها پرده‌ای قرار دادیم که نشنوند.

در تفسیر **مجمع‌البیان** در ذیل آیهٔ مورد بحث می‌گوید:

«زنان مأمور شده‌اند که روسریهای خود را بر روی سینهٔ خود بیفکنند تا دور گردن آنان پوشیده شود. گفته شده‌است که قبلاً دامنهٔ روسریها را به پشت سر می‌افکندند و سینه‌هایشان پیدا بود. کلمهٔ «جیوب» (گریبانها) کنایه است از سینه‌ها، زیرا گریبانهاست که روی سینه‌ها را می‌پوشاند. و گفته شده است که از آن جهت این دستور رسیده است که زنان موها و گوشواره‌ها و گردنهای خویش را بپوشانند. ابن‌عباس در ذیل این آیه گفته است: زن باید موی و سینه و دور گردن و زیر گلوی خویش را بپوشاند.»

تفسیر صافی نیز بعد از ذکر جملهٔ «وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلىٰ جُيوبِهِنَّ» می‌گوید: «برای اینکه گردنها پوشیده شود.»

به هر حال منظور این است که این آیه در کمال صراحت حدود پوشش لازم را بیان می‌کند. مراجعه به تفاسیر و روایات اعمّ از شیعه و سنی و مخصوصاً روایات شیعه کاملاً مطلب را روشن می‌کند و جای تردید در مفهوم آیه باقی نمی‌گذارد.

استثنای دوم:

«وَ لا يُبْدينَ زينَتَهُنَّ اِلّا لِبُعولَتِهِنَّ الخ» یعنی زینتهای خود را آشکار نکنند مگر برای شوهران و...

استثنای اول مقداری از زینت را که نمایان بودن آن نسبت به عموم افراد جایز است معین کرد، اما این استثنا اشخاص معینی را نام می‌برد که

آشکار نمودن مطلق زینت برای آنان جایز است. در استثنای اول دایرۀ مورد استثنا از نظر مواضع تنگتر و از نظر افراد وسیعتر است و در استثنای دوم برعکس است.

غالب این اشخاص که در آیه نام برده شده‌اند همان کسانی هستند که در اصطلاح فقه به نام «محارم» خوانده می‌شوند و از این قرارند:

۱. لِبُعولَتِهِنَّ ـ شوهران
۲. اَوْ اٰبائِهِنَّ ـ پدران
۳. اَوْ اٰباءِ بُعولَتِهِنَّ ـ پدر شوهران
۴. اَوْ اَبْنائِهِنَّ ـ پسران
۵. اَو اَبْناءِ بُعولَتِهِنَّ ـ پسر شوهران
۶. اَو اِخْوانِهِنَّ ـ برادران
۷. اَوْ بَنی اِخْوانِهِنَّ ـ پسر برادران
۸. اَوْ بَنی اَخَواتِهِنَّ ـ پسر خواهران
۹. اَوْنِسائِهِنَّ ـ زنان
۱۰. اَوْ ما مَلَکَتْ اَیْمانُهُنَّ ـ مملوکان
۱۱. اَوِالتّابِعینَ غَیْرِاُولِی الْاِرْبَةِ ـ طفیلیانی که کاری با زن ندارند
۱۲. اَوِ الطِّفْلِ الَّذینَ لَمْ یَظْهَروا عَلیٰ عَوْراتِ النِّساءِ ـ کودکانی که از امور جنسی بی‌خبرند یا توانایی کار زناشویی ندارند

در موارد ذکر شده تنها چهار مورد اخیر قابل بحث است:

الف. زنان (نِسائِهِنَّ)

در این کلمه سه احتمال داده شده است:

۱. اینکه مراد زنان مسلمان هستند. مفهوم آیه بنا بر این قول این است که زنان غیرمسلمان نامحرم می‌باشند و زن مسلمان باید خود را از

ایشان بپوشاند.

۲. اینکه مراد مطلق زنان است خواه مسلمان یا غیرمسلمان.

۳. اینکه مراد زنهایی است که در خانه هستند مانند زنان خدمتکار. مفهوم این تفسیر این است که هر زنی به غیر از زنان داخل خانه به سایر زنان نامحرم است. این احتمال به کلی مردود است زیرا یکی از مسلّمات و ضروریّات اسلام این است که زن به زن محرم است.

احتمال دوم نیز ضعیف است زیرا که در این احتمال نکته‌ای برای اضافهٔ «نساء» به ضمیر وجود ندارد ولی طبق احتمال اول نکتهٔ این اضافه این است که زنان کفار بیگانه هستند و از خودشان نمی‌باشند.

حقیقت این است که احتمال اول قویترین احتمالات است و روایاتی هم بر طبق آن وارد شده که برهنه شدن زن مسلمان را در برابر زنان یهودیّه یا نصرانیّه منع کرده است. در این روایات استناد شده است به اینکه زنان غیرمسلمان ممکن است زیبایی زنان مسلمان را برای شوهران یا برادران خود توصیف کنند: لِاَنَّهُنَّ قَدْ یَصِفْنَ لاَزْواجِهِنَّ وَ اِخْوَتِهِنَّ.

باید توجه داشت که در اینجا مسأله‌ای وجود دارد و آن این است که برای هیچ زن مسلمان جایز نیست که محاسن یعنی زیباییهای زن دیگر را برای شوهر خود توصیف کند. وجود این تکلیف زنان مسلمان را در برابر یکدیگر تأمین می‌دهد، ولی در مورد زنان غیرمسلمان اطمینان نیست، ممکن است آنان برای مردان خود از وضع زنان مسلمان سخن بگویند. لهذا به زنان مسلمان دستور داده شده است که خود را از ایشان بپوشانند. ولی البته آیه صراحت کامل ندارد به اینکه ظاهرکردن زینتها و زیباییها در برابر آنها حرام است. لهذا با قرائن و دلائل دیگر ممکن است گفته شود که این عمل مکروه است. فقها معمولاً در این مسأله قائل به وجوب پوشش زن نسبت به زنان غیرمسلمان نیستند و تنها به کراهت بی‌پوششی فتوا

می‌دهند.

ب. بردگان و مملوکان (اَوْ ما مَلَکَتْ اَیْمانُهُنَّ)

در این جمله دو احتمال است: یکی اینکه مراد خصوص کنیزان است و دیگر اینکه مراد مطلق مملوک است و شامل غلامان نیز می‌باشد. در اینجا نیز روایات مؤیّد تفسیر دوم است ولی فتوای فقها با آن هماهنگی ندارد.

در روایت است که مردی از مردم عراق ـ که به واسطهٔ مجاورت با ایران معمولاً در این مسائل سختگیرتر بودند ـ آمد به مدینه و به حضور امام صادق علیه‌السلام مشرّف شد. به مناسبتی سخن از مردم مدینه به میان آمد و آن مرد اعتراض کرد و گفت اینها زنان خود را همراه غلامان می‌فرستند و احیاناً زنان هنگامی که می‌خواهند سوار شوند به کمک غلامان سوار می‌شوند، مثلاً دست روی شانهٔ غلامان می‌گذارند و سوار می‌شوند. امام صادق فرمود این کار مانعی ندارد، و آنگاه آیهٔ ۵۶ از سورهٔ احزاب را که مفید همین معنی است قرائت فرمود: «**لا جُناحَ عَلَیْهِنَّ فی اٰبائِهِنَّ وَلا اَبْنائِهِنَّ وَلا اِخْوانِهِنَّ وَلا اَبْناءِ اِخْوانِهِنَّ وَلا اَبْناءِ اَخَواتِهِنَّ وَلا نِسائِهِنَّ وَلا ما مَلَکَتْ اَیْمانُهُنَّ**» یعنی بر زنان در مورد پدران و پسران و برادران و برادرزادگان و خواهرزادگان و زنان و مملوکهایشان باکی نیست...[1]

به‌طورکلی بردگان اعمّ از جنس زن یا مرد از نظر اسلام در بسیاری از احکام استثناهایی دارند. مثلاً از نظر خود پوشش و حرمت نظر، کنیزان با زنان آزاد فرق می‌کنند. بر کنیزان واجب نیست که سرهای خود را بپوشانند و حال آنکه بر زنان آزاد لازم است سر خود را بپوشانند. ظاهراً سرّ مطلب خدمتکاری آنهاست. علیٰ هذا بعید نیست که غلامان نیز چنین استثنائی

۱. کافی ج ۵ / ص ۵۳۱

داشته باشند.

ولی همچنانکه گفتیم از نظر فتوای فقها این حکم بعید است اما از طرف دیگر حمل جملهٔ «اَوْ ما مَلَکَتْ اَیْمانُهُنَّ» به خصوصِ کنیزان نیز بسیار مستبعد است.

اگر بخواهیم استثنای مملوک را منحصر به کنیزان بدانیم باید بگوییم زنان آزاد بر یکدیگر مطلقاً محرم می‌باشند ولی کنیزان برای زنان آزاد محرم نیستند مگر زنان آزادی که مالک این کنیزان می‌باشند. و وقتی این مطلب را هم بدین‌فتوا اضافه کنیم که بسیاری از فقها پوشش را برای کنیز حتی نسبت به مردان بیگانه واجب ندانسته‌اند نتیجه خیلی عجیب خواهد بود، زیرا نتیجه این است که کنیز بر همهٔ مردان محرم است و زنان آزاد بر کنیزان نامحرم می‌باشند، یعنی کنیز کاملاً در حکم یک مرد است. البته چنین چیزی درست نیست.

ج. طفیلیانی که نیازی به زن ندارند (اَلتّابِعینَ غَیْرِ اُولِی الْاِرْبَةِ)

قدر مسلّم، این جمله دیوانگان و افراد بُلْه را که دارای شهوت نیستند و جاذبه‌ای را که در زن است درک نمی‌کنند شامل می‌گردد. بعضیها عمومیت بیشتری در آیه قائل شده‌اند و آن را شامل خواجگان حرمسرا نیز دانسته‌اند به استناد اینکه خواجگان نیز حاجتی به زن ندارند.

محرم دانستن خواجگان و آوردن آنان به حرمسراها در زمانهای قدیم براساس همین فتوا بوده است.

برخی دیگر در آیه تعمیم بیشتری داده‌اند و گفته‌اند شامل فقرا و مساکین نیز می‌باشد، یعنی کسانی که وضع خاص آنان و شرایط آنان طوری است که در این عوالم نیستند. کسی که برای نانش معطل است و به خاطر لقمهٔ نانی به دنبال آن می‌دود و مخصوصاً با فاصلهٔ طبقاتی‌ای که بین آندو

وجود دارد هرگز به فکر مسائل جنسی نخواهد بود.

ولی حقیقت این است که این اندازه توسعه در مفهوم آیه بسیار بعید است. قدر مسلّم همان طبقهٔ اول است و اگر بیشتر تعمیم دهیم حداکثر این است که طبقهٔ دوم را مشمول آیه بدانیم.

د. کودکانی که از امور جنسی بی‌خبرند یا توانایی ندارند (اَلطِّفْلِ الَّذینَ لَمْ یَظْهَروا عَلیٰ عَوْراتِ النِّساءِ)

این قسمت را نیز دو جور می‌توان تفسیر کرد. کلمهٔ «لَمْ یَظْهَروا» از مادهٔ «ظهور» است و با کلمهٔ «عَلیٰ» متعدی شده است. ممکن است ترکیب این دو کلمه مفهوم «اطلاع» را بدهد. پس معنی چنین می‌شود: کودکانی که بر امور نهانی زنان آگاه نیستند. و ممکن است مفهوم «غلبه و قدرت» را بدهد، پس معنی چنین می‌شود: کودکانی که بر استفاده از امور نهانی زنان توانایی ندارند.

طبق احتمال اول مراد بچه‌های غیرممیّز هستند که قدرت تشخیص این‌گونه مطالب را ندارند. اما طبق احتمال دوم مقصود بچه‌هایی است که قدرت بر امور جنسی ندارند یعنی غیربالغ می‌باشند هر چند ممیّز بوده باشند. طبق احتمال دوم اطفالی که همه چیز می‌فهمند و نزدیک به حد بلوغ می‌باشند ولی بالغ نمی‌باشند جزء استثناها هستند. فتوای فقها نیز بر طبق این تفسیر است.

در دنبالهٔ آیه می‌فرماید: «وَ لا یَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ ما یُخْفینَ مِنْ زینَتِهِنَّ» یعنی زنان به منظور آشکار ساختن زینتهای پنهان خود پای بر زمین نکوبند.

زنان عرب معمولاً خلخال به پا می‌کردند و برای اینکه بفهمانند خلخال قیمتی به پا دارند پای خود را محکم بر زمین می‌کوفتند. آیهٔ کریمه از این

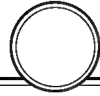
کار هم نهی فرمود.

از این دستور می‌توان فهمید که هر چیزی که موجب جلب توجه مردان می‌گردد مانند استعمال عطرهای تند و همچنین آرایشهای جالب‌نظر در چهره ممنوع است. به‌طورکلی زن در معاشرت نباید کاری بکند که موجب تحریک و تهییج و جلب توجه مردان نامحرم گردد.

جملۀ آخر آیه چنین است: **وَ توبوا اِلَی اللهِ جَمیعاً اَیُّهَا الْمُؤْمِنونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحونَ.**

همه به سوی خدا بازگشت کنید، باشد که رستگار گردید. دَأب قرآن این است که در پایان دستورها مردم را به خدا متوجه می‌سازد تا در به‌کار بستن فرمانهای او سهل‌انگار نباشند.





آیات دیگر

آیات ۵۸، ۵۹، ۶۰ سورۀ نور نیز مربوط به همین مباحث است. تفسیر آنها را نیز ذکر می‌کنیم:

یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنوا لِیَسْتَأْذِنْکُمُ الَّذینَ مَلَکَتْ اَیْمانُکُمْ وَالَّذینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْکُمْ ثَلاثَ مَرّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلاةِ الْفَجْرِ وَ حینَ تَضَعونَ ثِیابَکُمْ مِنَ الظَّهیرَةِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلاةِ الْعِشاءِ، ثَلاثُ عَوْراتٍ لَکُمْ، لَیْسَ عَلَیْکُمْ وَ لا عَلَیْهِمْ جُناحٌ بَعْدَهُنَّ طَوّافونَ عَلَیْکُمْ بَعْضُکُمْ عَلیٰ بَعْضٍ کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اللهُ لَکُمُ الْآیاتِ وَاللهُ عَلیمٌ حَکیمٌ (۵۸) وَ اِذا بَلَغَ الْاَطْفالُ مِنْکُمُ الْحُلُمَ فَلْیَسْتَأْذِنوا کَما اسْتَأْذَنَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اللهُ لَکُمْ آیاتِهِ وَاللهُ عَلیمٌ حَکیمٌ (۵۹) وَالْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللّاتی لایَرْجونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ اَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزینَةٍ وَ اَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ وَاللهُ سَمیعٌ عَلیمٌ (۶۰).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بایست مملوکهای شما و کودکان نابالغ

شما در سه وقت اجازۀ دخول بگیرند: پیش از نماز صبح، و هنگام نیمروز که جامه‌های خویش می‌نهید، و بعد از نماز عشاء (که آمادۀ خواب می‌شوید). این سه وقت، خلوت شماست. در غیر این سه وقت بر شما و بر آنان باکی نیست (که بی‌اجازه وارد شوند). آنها و شما زیاد بر یکدیگر می‌گذرید. خداوند آیات را چنین بیان می‌کند. خداوند دانا و حکیم است.

و چون کودکان شما به حد بلوغ رسیدند باید مانند دیگران اجازۀ ورود بگیرند. خداوند آیات خویش را چنین بیان می‌کند. خداوند دانا و حکیم است.

زنان بازنشسته که امید ازدواج ندارند باکی نیست در حالی که خود را به زیوری نیاراسته‌اند و قصد خودنمایی ندارند جامۀ خویش به زمین نهند، و اگر از این نیز خودداری کنند برایشان بهتر است. خداوند شنوا و داناست.

در این آیات دو استثناء، یکی برای قانون کسب اجازه در وقت ورود در اتاق دیگران و دیگر برای قانون پوشش زنان ذکر شده است. آیۀ اول و دوم راجع به استثنای اول و آیۀ سوم راجع به استثنای دوم است.

قبلاً این دستور را شرح دادیم که هر کس می‌خواهد وارد محل خلوت دیگری شود باید اعلام کند و باکسب اجازه وارد شود، و گفتیم این دستور حتی در مورد محارم نزدیک مانند پسر نسبت به مادر، و پدر نسبت به دختر نیز جاری است. در این آیات دو طبقه از این دستور استثنا شده‌اند. برای این دو طبقه اجازه خواستن فقط در سه نوبت لازم شمرده شده است و در اوقات دیگر لازم دانسته نشده است. این دو طبقه عبارتند از:

۱. اَلَّذینَ مَلَکَتْ اَیمانُکُمْ ـ مملوکان شما

۲. اَلَّذینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْکُمْ ـ کودکان نابالغ شما

سه نوبتی که این دو دسته باید اجازه بخواهند عبارت است از: پیش از نماز صبح، و هنگام نیمروز که افراد به خاطر گرما لباس رو را از تن درآورده استراحت می‌کنند، و بعد از نماز عشاء که هنگام رفتن به رختخواب است.

در این مواقع معمولاً زن یا مرد در لباس غیرعادی هستند و چون تازه از خواب برخاسته‌اند (قبل از نماز صبح) و یا تازه می‌خواهند به خواب روند (بعد از نماز عشاء) و یا در حال استراحتند (وقت ظهر) معمولاً با لباس خواب بسر می‌برند. در چنین اوقاتی مملوکان و پسران نابالغ باید باکسب اجازه وارد اتاق شوند ولی در مواقع دیگر به علت احتیاج به رفت و آمدهای مکرر (**طَوّافونَ عَلَیْکُمْ بَعْضُکُمْ عَلیٰ بَعْضٍ**) استیذان لازم نیست. در این آیات سه نکته جلب توجه می‌کند:

۱. اینکه «**اَلَّذینَ مَلَکَتْ اَیْمانُکُمْ**» با موصولی که برای جمع مذکر است (اَلَّذینَ) ذکر شده است و حتماً شامل غلامان می‌باشد چنانکه در تفاسیر و روایات نیز تصریح شده است. از آن جمله روایتی است در **کافی** از حضرت صادق علیه‌السلام:

> قالَ: **هِیَ خاصَّةٌ فِی الرِّجالِ دونَ النِّساءِ**. قیلَ: فَالنِّساءُ یَسْتَأْذِنَّ فی هٰذِهِ الثَّلاثِ ساعاتٍ؟ قال: **لا وَلٰکِنْ یَدْخُلْنَ وَ یَخْرُجْنَ**[1].
>
> این دستور (اجازه خواستن در سه نوبت) مخصوص مردان است. سؤال شد که آیا زنان باید اجازه بگیرند؟ فرمود: نه، همین‌طور می‌آیند و می‌روند.

---

۱. کافی ج ۵ / ص ۵۲۹

اینکه غلامان در غیر این سه نوبت حق دارند بدون اجازه وارد اتاق زن شوند خود دلیل بر این است که غلامان نیز وضع استثنائی دارند، و این خود شاهدی قوی می‌باشد بر اینکه در آیهٔ پوشش هم که قبلاً تفسیر کردیم جملهٔ «ما مَلَكَتْ اَيْمانُهُنَّ» شامل غلامان نیز می‌باشد. حتی در آیه‌ای که فعلاً مورد بحث است تعبیر به «مَلَكَتْ اَيْمانُكُمْ» شده است (با ضمیر مذکّر) یعنی لازم نیست که برده، مملوک خود زن باشد.

در اینجا نباید اعتراض کرد که اکنون رسم بردگی منسوخ شده است و برده‌ای وجود ندارد و پافشاری در این بحثها بی‌ثمر است، زیرا اولاً روشن شدن نظر اسلام در این مسائل ما را به هدف کلی این قوانین که برخی از آنها مورد ابتلا نیز می‌باشد بهتر واقف می‌سازد، و ثانیاً اگر فقیه متهوّری جرأت کند چه بسا حکم غلامان را از راه ملاک و مناط، به موارد مشابه آن از قبیل خدمتکاران بتواند تعمیم دهد.

۲. از جملهٔ «طَوّافونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلىٰ بَعْضٍ» فهمیده می‌شود: رمز اینکه در مورد غلامان و پسران نابالغ اجازه خواستن واجب نیست این است که وجوب استیذان اینها به واسطهٔ تکرّر آمد و شد موجب حَرَج و واقع‌شدن در مضیقه است.

درحقیقت اباحهٔ در این موارد نیز از این باب است که تکلیف موجب دشواری می‌شده است نه از این جهت که تکلیف ملاک ندارد.

ما معتقدیم که سایر استثناهای باب پوشش مثلاً استثنای وجه و کفّین و همچنین استثنای محارم نیز از همین قبیل است. قبلاً در این باره بحثی شد. به زودی دوباره مشروحتر بحث خواهیم کرد.

۳. اطفالی که در این آیه مکلف شده‌اند که مانند مردان بزرگ در سه نوبت اجازه بگیرند اطفالی هستند که به حد بلوغ نرسیده‌اند. بنابراین اطفال نابالغ ولو ممیّز و نزدیک به بلوغ، در غیر سه وقتی که آیه تعیین شده است می‌توانند

بدون کسب اجازه وارد خلوتگاه شوند.

این آیه علی‌الظاهر می‌تواند قرینه باشد که مقصود از جملهٔ «اَوِالطِّفْلِ الَّذینَ لَمْ یَظْهَروا عَلیٰ عَوْراتِ النِّساءِ» که در آیهٔ پوشش آمده است و قبلاً دو احتمال در معنی آن دادیم اطفال نابالغ است نه اطفال غیرممیّز.

و اما استثنائی که دربارهٔ مسألهٔ پوشش است: «وَالْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللّاتی لایَرْجونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ...»

این سومین استثناست در مسألهٔ پوشش. استثنای اول و دوم در آیهٔ ۳۱ همین سوره و استثنای سوم در این آیه آمده است. در اینجا می‌فرماید:

> «زنان از پاافتاده‌ای که امیدی به ازدواج ندارند می‌توانند لباس روی خود را بر زمین نهند مشروط بر اینکه نخواهند خودنمایی و خودآرایی بکنند. در عین حال اگر جانب عفاف را رعایت کنند و خود را پوشیده دارند بهتر است و خدا شنوا و داناست.»

مقصود از «قواعد» کیانند؟ مقصود زنان سالخورده‌ای هستند که از جنبهٔ زن‌بودن بازنشسته شده‌اند، یعنی دیگر مطلوب مرد ـ از نظر جنسی ـ واقع نمی‌شوند و لذا امیدی به ازدواج ندارند. ممکن است طمع داشته باشند ولی امید ندارند. جملهٔ «اَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ» می‌فهماند که زن دو نوع لباس دارد: یکی لباس بیرون و دیگر لباس داخل منزل. آنچه رخصت داده شده است این است که زنان سالخورده می‌توانند لباس رو را دربیاورند ولی در عین حال به آنها اجازهٔ خودنمایی و خودآرایی داده نشده است.

در روایات اسلامی حدود برداشتن پوشش برای زنان سالخورده تعیین گردیده است و ذکر شده که جایز است روسری خود را بردارند:

اَلْحَلَبِیُّ عَنْ اَبی عَبْدِاللهِ عليه السلام اِنَّهُ قَرَأَ «اَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ» قالَ: اَلْخِمارُ وَالْجِلْبابُ. قُلْتُ: بَیْنَ یَدَیْ مَنْ کانَ؟ فَقالَ: بَیْنَ یَدَیْ مَنْ کانَ، غَیْرَ مُتَبَرِّجَةٍ بِزینَةٍ. فَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَهُوَ خَیْرٌ لَها [1].

عبیدالله حلبی گفت که امام صادق فرمود مقصود از «اَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ» روسری و چهارقد است.

گفتم جلو هر کس که بود؟ فرمود جلو هر کس که بود اما به شرط اینکه ساده باشد و نخواهد خودآرایی و خودنمایی کند.

از جملهٔ «وَ اَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ» می‌توان یک قانون کلی استنباط کرد و آن این است که از نظر اسلام هرقدر زن جانب عفاف و سَتر را بیشتر مراعات کند پسندیده‌تر است و رخصتهای تسهیلی و ارفاقی که به حکم ضرورت دربارهٔ وجه و کفّین و غیره داده شده است این اصل کلی اخلاقی و منزلی را نباید از یاد ببرد.

---

۱. کافی ج ۵ / ص ۵۲۲، وسائل ج ۳ / ص ۲۵ و ۲۶

همسران پیغمبر

آیات اصلی مربوط به وظیفهٔ پوشش همان آیات سورهٔ نور بود که بیان شد. آیاتی چند هم در سورهٔ احزاب است که می‌توان آنها را در حاشیهٔ این مطلب ذکر کرد. قسمتی از این آیات مربوط است به زنان رسول خدا و قسمت دیگر دستورهایی است که دربارهٔ حفظ حریم عفاف وارد شده است. اما قسمت اول:

یا نِساءَ النَّبِیِّ لَسْتُنَّ کَاَحَدٍ مِنَ النِّساءِ اِنِ اتَّقَیْتُنَّ فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذی فی قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْروفاً (۳۲) وَ قَرْنَ فی بُیوتِکُنَّ وَ لاتَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِیَّةِ الْاُولیٰ...

در این دو آیه مخاطب، زنان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشند:

«ای زنان پیغمبر! شما همچون سایر زنان نیستید اگر پرهیزکار باشید. مواظب باشید که در سخن نرمش زنانه و شهوت آلود به کار

نبرید که موجب طمع بیماردلان گردد. به خوبی و شایستگی سخن بگویید. در خانه‌های خویشتن قرار گیرید و مانند دوران جاهلیت نخستین به خودنمایی و خودآرایی از خانه بیرون نشوید.»

مقصود از این دستور زندانی کردن زنان پیغمبر در خانه نیست، زیرا تاریخ اسلام به صراحت گواه است که پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله زنان خود را با خود به سفر می برد و آنان را از بیرون شدن از خانه منع نمی فرمود. مقصود از این دستور آن است که زن به منظور خودنمایی از خانه بیرون نشود و مخصوصاً در مورد زنان پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله این وظیفه سنگینتر و مؤکدتر است.

آیه ۵۳ سورهٔ احزاب چنین است:

یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنوا لاتَدْخُلوا بُیوتَ النَّبِیِّ اِلّا اَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ اِلیٰ طَعامٍ غَیْرَ ناظِرینَ اِناهُ وَلٰکِنْ اِذا دُعیتُمْ فَادْخُلوا فَاِذا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِروا وَ لا مُسْتَأْنِسینَ لِحَدیثٍ اِنَّ ذٰلِکُمْ کانَ یُؤْذِی النَّبِیَّ فَیَسْتَحْیی مِنْکُمْ وَ اللهُ لایَسْتَحْیی مِنَ الْحَقِّ وَ اِذا سَأَلْتُموهُنَّ مَتاعاً فَسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَراءِ حِجابٍ ذٰلِکُمْ اَطْهَرُ لِقُلوبِکُمْ وَقُلوبِهِنَّ وَ ماکانَ لَکُمْ اَنْ تُؤْذوا رَسُولَ اللهِ وَ لا اَنْ تَنْکِحوا اَزْواجَهُ مِنْ بَعْدِهِ اَبَداً اِنَّ ذٰلِکُمْ کانَ عِنْدَاللهِ عَظیماً.

عربهای مسلمان بی پروا وارد اتاقهای پیغمبر می شدند؛ زنهای پیغمبر صلی‌الله علیه و آله هم در خانه بودند. آیه نازل شد که اولاً سرزده و بدون اجازه وارد خانهٔ پیغمبر نشوید، و اگر برای صرف غذا دعوت شدید به موقع بیایید و بعد هم برخیزید و بروید و به قصه گویی و صحبتهای متفرقه وقت نگیرید، زیرا این امور پیغمبر را ناراحت می‌کند و او شرم می‌کند شما را از خانهٔ خود بیرون کند ولی

خدا از شما شرم نمی‌کند. و ثانیاً وقتی می‌خواهید چیزی از زنان پیغمبر بگیرید، از پشت پرده بخواهید بدون اینکه داخل اتاق شوید. این کارها برای پاکیزگی دل شما و دل آنها بهتر است. شما نباید پیغمبر را آزار دهید و نه زنان او را پس از درگذشت پیغمبر به زنی بگیرید، که این کارها در نزد خدا بزرگ است.

در این آیه کلمهٔ «حجاب» ذکر شده است. همان طوری که قبلاً گفتیم در کلمات قدما هرجا سخن از آیهٔ حجاب است مقصود همین آیه است. دستور حجاب که در این آیه است غیر از دستور «پوشش» است که مورد بحث ما می‌باشد. دستوری که در این آیه ذکر شده است راجع به سنن خانوادگی و رفتاری است که انسان باید در خانهٔ دیگران داشته باشد. طبق این دستور مرد نباید وارد جایگاه زنان شود، بلکه اگر چیزی می‌خواهد و مورد احتیاج اوست باید از پشت دیوار صدا بزند. این مسأله ربطی به بحث «پوشش» که در اصطلاح فقه نیز تحت عنوان «سَتر» نه «حجاب» نامیده می شود ندارد.

جملهٔ «**ذٰلِکُمْ اَطْهَرُ لِقُلوبِکُمْ وَقُلوبِهِنَّ**» مانند جملهٔ «**وَ اَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ**» که در آیهٔ ۶۰ از سورهٔ نور آمده است دلالت می‌کند که هر اندازه مرد و زن جانب سَتر و پوشش و ترک برخوردهایی که مستلزم نظر است رعایت نمایند به تقوا و پاکی نزدیکتر است. همان طور که گفتیم رخصتهای تسهیلی و ارفاقی که به حکم ضرورت داده شده است نباید رجحان اخلاقی ستر و پوشش و ترک نظر را از یاد ببرد.

حریم عفاف

آیهٔ ۵۹ـ ۶۰ سورهٔ احزاب چنین است:

یا اَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِاَزْواجِکَ وَ بَناتِکَ وَ نِساءِ الْمُؤْمِنینَ یُدْنینَ عَلَیْهِنَّ مِنْ جَلابیبِهِنَّ ذٰلِکَ اَدْنیٰ اَنْ یُعْرَفْنَ فَلا یُؤْذَیْنَ وَ کانَ اللّٰهُ غَفوراً رَحیماً (۵۹) لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ الْمُنافِقونَ وَالَّذینَ فی قُلوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفونَ فِی الْمَدینَةِ لَنُغْرِیَنَّکَ بِهِمْ ثُمَّ لایُجاوِرونَکَ فیها اِلّا قَلیلاً (۶۰).

ای پیغمبر! به همسران و دخترانت و به زنان مؤمنین بگو که جِلبابهای (روسریها) خویش را به خود نزدیک سازند. این کار برای اینکه شناخته شوند و مورد اذیت قرار نگیرند نزدیکتر است و خدا آمرزنده و مهربان است.

اگر منافقان و بیماردلان و کسانی که در شهر نگرانی به وجود می‌آورند، از کارهای خود دست برندارند ما تو را علیه ایشان خواهیم

برانگیخت. در آن وقت فقط مدت کمی در مجاورت تو خواهند زیست.

در این آیه دو مطلب را باید مورد دقت قرار داد: یکی اینکه «جلباب» چیست و نزدیک کردن آن یعنی چه؟ دیگر اینکه آنچه به عنوان علت و فایدهٔ این دستور ذکر شده که «شناخته شوند و مورد آزار واقع نشوند» چه معنی دارد؟

اما مطلب اول: در اینکه جلباب چه نوع لباسی را می‌گویند کلمات مفسرین و لغویّین مختلف است و به دست آوردن معنای صحیح کلمه دشوار می‌باشد.

در **المنجد** می‌نویسد:

اَلْجِلْبابُ: اَلْقَمیصُ اَوِ الثَّوْبُ الْواسِعُ.

جلباب پیراهن یا لباس گشاد است.

در **مفردات** راغب که کتاب دقیق و معتبری است و مخصوص شرح لغتهای قرآن نگاشته شده است می‌گوید:

«اَلْجَلابیبُ: اَلْقُمُصُ وَ الْخُمُرُ» (یعنی پیراهن و روسری)

قاموس می‌گوید:

وَالْجِلْبابُ کَسِرْدابٍ وَ سِنِّمارٍ: اَلْقَمیصُ وَ ثَوْبٌ واسِعٌ لِلْمَرْأَةِ دونَ الْمِلْحَفَةِ اَوْ ما تُغَطّی بِهِ ثِیابَها مِنْ فَوْقٍ کَالْمِلْحَفَةِ، اَوْ هُوَ الْخِمارُ.

جلباب عبارت است از پیراهن و یک جامهٔ گشاد و بزرگ کوچکتر از ملحفه و یا خود ملحفه (چادر مانند) که زن به وسیلهٔ آن تمام جامه‌های خویش را می‌پوشد، یا چارقد.

در لسان‌العرب می‌نویسد:

اَلْجِلْبابُ ثَوْبٌ اَوْسَعُ مِنَ الْخِمارِ دونَ الرِّداءِ تُغَطّی بِهِ الْمَرْأَةُ رَأْسَها وَ صَدْرَها.
جلباب جامه‌ای است از چارقد بزرگتر و از عبا کوچکتر. زن به وسیلهٔ آن سر و سینهٔ خود را می‌پوشاند.

عبارت **کشّاف** نیز قریب به همین است و در تفسیر **مجمع‌البیان** آنجا که لغت را معنی می‌کند می‌گوید:

اَلْجِلْبابُ خِمارُ الْمَرْأَةِ الَّذی یُغَطّی رَأْسَها وَ وَجْهَها اِذا خَرَجَتْ لِحاجَةٍ.
جلباب عبارت است از روسری‌ای که در موقع خروج از منزل به کار برده می‌شود و سر و صورت را با آن می‌پوشانند.

ولی ضمن تفسیر آیه می‌گوید:

اَیْ قُلْ لِهٰؤُلاءِ فَلْیَسْتُرْنَ مَوْضِعَ الْجَیْبِ بِالْجِلْبابِ وَ هُوَ الْمُلائَةُ الَّتی تَشْتَمِلُ بِهَا الْمَرْأَةُ.
مقصود این است که با روپوشی که زن به خود می‌گیرد محل گریبان را بپوشاند.

بعد می‌گوید:

«و گفته شده است که جلباب همان چارقد است و مقصود آیه این است که زنان آزاد در وقت بیرون رفتن پیشانیها و سرها را بپوشانند.»

چنانکه ملاحظه می‌فرمایید معنی «جلباب» از نظر مفسران چندان روشن نیست. آنچه صحیحتر به نظر می‌رسد این است که در اصل لغت کلمهٔ «جلباب» شامل هر جامهٔ وسیع می‌شده است ولی غالباً در مورد روسریهایی که از چارقد بزرگتر و از رداکوچکتر بوده است به کار می‌رفته است. ضمناً معلوم می‌شود دو نوع روسری برای زنان معمول بوده است: یک نوع روسریهای کوچک که آنها را «خِمار» یا «مقنعه» می‌نامیده‌اند و معمولاً در داخل خانه از آنها استفاده می‌کرده‌اند. نوع دیگر روسریهای بزرگ که مخصوص خارج منزل بوده است. این معنی با روایاتی که در آنها لفظ «جلباب» ذکر شده است نیز سازگار است، مانند روایت عبیدالله حلبی که در تفسیر آیهٔ ۶۰ سورهٔ نور نقل کردیم. مضمونش این بود که در مورد زنان سالخورده جایز است خمار و جلباب راکنار بگذارند و نگاه به موی آنها مانعی ندارد. از این جمله فهمیده می‌شود که جلباب وسیلهٔ پوشانیدن موی سر بوده است.

همچنین در روایات دیگر در **کافی**[1] در تفسیر همان آیه وارد شده است که حضرت صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «اَلْخِمارُ وَالْجِلْبابُ اِذا کانَتِ الْمَرْأَةُ مُسِنَّةً» یعنی وقتی زن سالخورده‌ای باشد جایز است چارقد و روسری را زمین بگذارد.

بنابراین مقصود از نزدیک ساختن جلباب، پوشیدن با آن می‌باشد؛ یعنی وقتی می‌خواهند از خانه بیرون بروند روسری بزرگ خود را با خود بردارند. البته معنی لغوی نزدیک ساختن چیزی، پوشانیدن با آن نیست بلکه از مورد چنین استفاده می‌شود. وقتی که به زن بگویند جامه‌ات را به خود نزدیک کن مقصود این است که آن را رها نکن، آن را جمع و جور کن، آن را بی‌اثر و بی‌خاصیت رها نکن و خود را با آن بپوشان.

۱. کافی ج ۵ / ص ۵۲۲

استفادهٔ زنان از روپوشهای بزرگ که بر سر می‌افکنده‌اند دو جور بوده است: یک نوع صرفاً جنبهٔ تشریفاتی و اسمی داشته است همچنانکه در عصر حاضر بعضی بانوان چادری را می‌بینیم که چادر داشتن آنها صرفاً جنبهٔ تشریفاتی دارد. با چادر هیچ جای بدن خود را نمی‌پوشانند، آن را رها می‌کنند. وضع چادر سرکردنشان نشان می‌دهد که اهل پرهیز از معاشرت با مردان بیگانه نیستند و از اینکه مورد بهره‌برداری چشمها قرار بگیرند ابا و امتناعی ندارند. نوع دیگر برعکس بوده و هست: زن چنان با مراقبت جامه‌های خود را به خود می‌گیرد و آن را رها نمی‌کند که نشان می‌دهد اهل عفاف و حفاظ است. خودبه‌خود دورباشی ایجاد می‌کند و ناپاکدلان را مأیوس می‌سازد. بعداً خواهیم گفت که تعلیلی که در ذیل جمله آمده است مؤید همین معنی است.

و اما مطلب دوم یعنی بحث در علتی که برای این دستور ذکر شده است:

مفسرین گفته‌اند: گروهی از منافقین اوایل شب که هوا تازه تاریک می‌شد در کوچه‌ها و معابر مزاحم کنیزان می‌شدند. البته برای کنیزان چنانکه قبلاً گفتیم پوشانیدن سر واجب نبوده است. گاهی از اوقات این جوانان مزاحم و فاسد متعرض زنان آزاد نیز می‌شدند و بعد مدعی می‌شدند که ما نفهمیدیم آزاد زن است و پنداشتیم کنیز است. لذا به زنان آزاد دستور داده شد که بدون جلباب یعنی درحقیقت بدون لباس کامل از خانه خارج نشوند تا کاملاً از کنیزان تشخیص داده شوند و مورد مزاحمت و اذیت قرار نگیرند.

بیان مذکور خالی از ایراد نیست، زیرا چنین می‌فهماند که مزاحمت نسبت به کنیزان مانعی ندارد و منافقین آن را به عنوان عذری مقبول برای خود ذکر می‌کرده‌اند، در حالی که چنین نیست. اگرچه پوشانیدن موی سر بر کنیزان واجب نبوده است و شاید رمز آن هم این بوده که وضع کنیز معمولاً جالب و تحریک‌آمیز نیست و مورد رغبت کسی واقع نمی‌شود و به علاوه کارشان خدمت بوده چنانکه قبلاً اشاره کردیم، ولی در هر حال این مزاحمتها حتی در مورد

کنیزان نیز گناه محسوب می‌شده است و منافقین نمی‌توانسته‌اند کنیز بودن را عذر خود قلمداد کنند.

احتمال دیگری که در معنای این جمله داده شده این است که وقتی زن پوشیده و سنگین از خانه بیرون رود و جانب عفاف و پاکدامنی را رعایت کند افراد فاسد و مزاحم جرأت نمی‌کنند متعرض آنها شوند.

بنا به احتمال اول معنی جملهٔ «**ذٰلِکَ اَدْنیٰ اَنْ یُعْرَفْنَ فَلایُؤْذَیْنَ**» این است که بدین‌وسیله شناخته می‌شوند که آزادند نه کنیز، پس مورد آزار و تعقیب جوانان قرار نمی‌گیرند. ولی بنا به احتمال دوم معنی جمله این است که بدین‌وسیله شناخته می‌شوند که زنان نجیب و عفیف می‌باشند و بیماردلان از اینکه به آنها طمع ببندند چشم می‌پوشند زیرا معلوم می‌شود اینجا حریم عفاف است، چشم طمع کور و دست خیانت کوتاه است.

در این آیه حدود پوشش بیان نشده است. از این آیه نمی‌توان فهمید که آیا پوشیدن چهره لازم است یا نه. آیه‌ای که متعرض حدود پوشش است آیهٔ ۳۱ سورهٔ نور است که قبلاً دربارهٔ آن بحث شد.

مطلبی که از این آیه استفاده می‌شود و یک حقیقت جاودانی است این است که زن مسلمان باید آنچنان در میان مردم رفت و آمد کند که علائم عفاف و وقار و سنگینی و پاکی از آن هویدا باشد و با این صفت شناخته شود، و در این وقت است که بیماردلان که دنبال شکار می‌گردند از آنها مأیوس می‌گردند و فکر بهره‌کشی از آنها در مخیّله‌شان خطور نمی‌کند. می‌بینیم که جوانان ولگرد همیشه متعرض زنان جلف و سبک و لخت و عریان می‌گردند. وقتی که به آنها اعتراض می‌شود که چرا مزاحم می‌شوی، می‌گویند اگر دلش این چیزها را نخواهد با این وضع بیرون نمی‌آید.

این دستور که در این آیه آمده است مانند دستوری است که در بیست و پنج آیه قبل از این آیه خطاب به زنان رسول خدا وارد شده است: «**فَلا تَخْضَعْنَ**

بِالْقَولِ فَيَطْمَعَ الَّذى فى قَلْبِهِ مَرَضٌ» یعنی در سخن گفتن رقّت زنانه و شهوت‌آلود که موجب تحریک طمع بیماردلان می‌گردد به‌کار نبرید. در این آیه دستور وقار و عفاف در کیفیت سخن گفتن را بیان می‌کند و در آیهٔ مورد بحث دستور وقار در رفت و آمد را.

ما قبلاً گفتیم که حرکات و سکنات انسان گاهی زباندار است. گاهی وضع لباس، راه رفتن، سخن گفتن زن معنی‌دار است و به زبان بی‌زبانی می‌گوید دلت را به من بده، در آرزوی من باش، مرا تعقیب کن. گاهی برعکس با بی‌زبانی می‌گوید دست تعرض از این حریم کوتاه است.

به هر حال آنچه از این آیه استفاده می‌شود این است، نه کیفیت خاصی برای پوشش. از نظر کیفیت پوشش فقط آیهٔ ۳۱ سورهٔ نور است که مطلب را بیان می‌فرماید و باتوجه بدین که این آیه بعد از آیهٔ سورهٔ نور نازل شده است می‌توان فهمید که منظور از «يُدْنينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلابيبِهِنَّ» این است که دستور قبلی سورهٔ نور راکاملاً رعایت نمایند تا از شرّ آزار مزاحمان راحت گردند.

در آیهٔ قبل از این آیه می‌فرماید: «وَالَّذينَ يُؤْذونَ الْمُؤْمِنينَ وَالْمُؤْمِناتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبوا فَقَدِ احْتَمَلوا بُهْتاناً وَ اِثْماً مُبيناً» یعنی آنان‌که بدون جهت مردان و زنان باایمان را آزار می‌رسانند بهتان و گناه بزرگی مرتکب می‌گردند. این آیه رسماً به کسانی پرخاش می‌کند که مردان و زنان مسلمان را آزار می‌رسانند. بلافاصله به زنان دستور می‌دهد که در رفتار خود وقار و سنگینی راکاملاً رعایت کنند تا از آزار افراد مزاحم مصونیت پیداکنند. توجه بدین آیه بهتر به فهم مقصود آیهٔ مورد بحث کمک می‌کند.

مفسران غالباً هدف جملهٔ «يُدْنينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلابيبِهِنَّ» را پوشانیدن چهره دانسته‌اند، یعنی این جمله راکنایه از پوشیدن چهره دانسته‌اند. مفسران قبول دارند که مفهوم اصلی «يُدْنينَ» پوشانیدن نیست اما چون غالباً پنداشته‌اند که این دستور برای باز شناخته‌شدن زنان آزاد از کنیزان بوده است اینچنین تعبیر

کرده‌اند. ولی ما قبلاً گفتیم که این تفسیر صحیح نیست. به هیچ وجه قابل قبول نیست که قرآن کریم فقط زنان آزاد را مورد عنایت قرار دهد و از آزار کنیزان مسلمان چشم بپوشد. آنچه عجیب به نظر می‌رسد این است که مفسرانی که در اینجا چنین گفته‌اند غالباً همانها هستند که در تفسیر سورهٔ نور با کمال صراحت گفته‌اند که پوشانیدن چهره و دو دست لازم نیست و آن را امر حَرَجی دانسته‌اند، از قبیل زمخشری و فخررازی. چطور شده است که این مفسران متوجه تناقض در سخن خود نشده‌اند و ادعای منسوخیّت آیهٔ نور را هم نکرده‌اند؟

حقیقت این است که این مفسران تناقضی میان مفهوم آیهٔ نور و آیهٔ احزاب قائل نبوده‌اند. آیهٔ نور را یک دستور کلی و همیشگی می‌دانسته‌اند خواه مزاحمتی در کار باشد یا نباشد ولی آیهٔ سورهٔ احزاب را مخصوص موردی می‌دانسته‌اند که زن آزاد یا مطلق زن مورد مزاحمت افراد ولگرد قرار می‌گرفته است.

نکته‌ای از آیهٔ مورد بحث استفاده می‌شود و آن این است که افرادی که در کوچه‌هاو خیابانها مزاحم زنان می‌گردند از نظر قانون اسلام مستحق مجازات سخت و شدیدی می‌باشند. تنها مثلاً آنها را به کلانتری جلب کردن و تراشیدن سر آنها کافی نیست، بسیار سخت‌تر باید مجازات شوند. قرآن می‌فرماید: «لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ الْمُنافِقونَ وَالَّذینَ فی قُلوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفونَ فِی الْمَدینَةِ لَنُغْرِیَنَّکَ بِهِمْ ثُمَّ لایُجاوِرونَکَ فیها اِلّا قَلیلاً» یعنی اگر اینها دست از عمل زشت خود برندارند تو را فرمان می‌دهیم که به آنها حمله بری که دیگر جز اندکی در پناه تو نخواهند بود. حداقل آنچه از این آیه مفهوم می‌شود تبعید آنها از جامعهٔ پاک اسلامی است. جامعه هر اندازه برای عفاف و پاکی احترام بیشتری قائل باشد برای خائنان مجازات شدیدتری قائل می‌شود، و عکس آن، برعکس.

حدود پوشش

بررسی

اکنون می‌خواهیم حدود پوششی که در اسلام بر زن واجب شده است، باتوجه به همهٔ دلایل موافق و مخالفی که در مسأله هست، از دیدهٔ فقهی بررسی کنیم.

مجدداً توضیح می‌دهیم که بحث ما جنبهٔ علمی دارد نه فتوایی. این بنده نظر خودم را می‌گویم و هر یک از شما باید عملاً به فتوای همان مجتهدی عمل کند که از او تقلید می‌نماید.

قبلاً لازم است مطالبی را که از نظر فقه اسلامی قطعی و مسلّم است مشخص کنیم و سپس به مواردی که مورد اختلاف و قابل بحث است بپردازیم:

۱. در اینکه پوشانیدن غیر وجه و کفّین بر زن واجب است، از لحاظ فقه اسلام هیچ‌گونه تردیدی وجود ندارد. این قسمت جزء ضروریّات و مسلّمات است. نه از نظر قرآن و حدیث و نه از نظر فتاوی در این‌باره اختلاف و تشکیکی وجود ندارد. آنچه مورد بحث است پوشش چهره و دستها تا مچ است.

۲. مسألهٔ «وجوب پوشش» را که وظیفهٔ زن است از مسألهٔ «حرمت نظر بر زن» که مربوط به مرد است باید تفکیک کرد. ممکن است کسی قائل شود به عدم وجوب پوشیدن وجه و کفّین بر زن و در عین حال نظر بدهد به حرمت نظر از جانب مرد. نباید پنداشت که بین این دو مسأله ملازمه است. همچنانکه از لحاظ فقهی مسلّم است که بر مرد واجب نیست سر خود را بپوشاند ولی این دلیل نمی‌شود که بر زن هم نگاه کردن به سر و بدن مرد جایز باشد.

بلی، اگر در مسألهٔ نظر قائل به جواز شویم در مسألهٔ پوشش هم باید قائل به عدم وجوب شویم، زیرا بسیار مستبعد است که نظر مرد بر وجه و کفّین زن جایز باشد ولی کشف وجه و کفّین بر زن حرام باشد. بعداً نقل خواهیم کرد که در میان ارباب فتوا در قدیم کسی را نمی‌توان یافت که قائل به وجوب پوشیدن وجه و کفّین باشد ولی هستند کسانی که نظر را حرام می‌دانند.

۳. در مسألهٔ جواز نظر تردیدی نیست که اگر نظر از روی «تلذّذ» یا «ریبه» باشد حرام است.

«تلذذ» یعنی لذت بردن، و نگاه از روی تلذذ یعنی نگاه به قصد لذت بردن باشد؛ و اما «ریبه» یعنی نظر به خاطر تلذذ و چشم‌چرانی نیست ولی خصوصیت ناظر و منظورٌالیه مجموعاً طوری است که خطرناک است و خوف هست که لغزشی به دنبال نگاه کردن به وجود آید.

این دو نوع نظر مطلقاً حرام است حتی در مورد محارم. تنها موردی که استثنا شده نظری است که مقدمهٔ خواستگاری است که در این مورد اگر تلذذ هم باشد ـ که معمولاً هم هست ـ جایز است. البته شرطش این است که واقعاً هدف شخص ازدواج باشد یعنی مرد جداً به خاطر ازدواج بخواهد زن را ببیند و از لحاظ سایر خصوصیات مورد نظر زن را پسندیده باشد نه آنکه برای چشم‌چرانی قصد ازدواج را بهانه قرار دهد. قانون الهی مانند قانونهای بشری نیست که بتوان با صورتسازی خیال خود را راحت کرد. در اینجا وجدان انسان

حاکم است و خدای متعال که هیچ چیز بر او پوشیده نیست محاسب. علیهذا باید گفت درحقیقت استثنائی در کار نیست، زیرا آنچه قطعاً حرام است نگاه به قصد تلذذ است و آنچه مانعی ندارد این است که نگاه به قصد تلذذ نباشد ولی تلذذ قهراً پیدا شود.

فقها تصریح کرده‌اند که جایز نیست کسی به زنها نگاه کند تا در بین آنها یکی را انتخاب کند. آنچه جایز است، در مورد یک زن خاص است که به او معرفی شده است و درباره‌اش می‌اندیشد، از سایر جهات تردیدی ندارد، فقط از نظر چهره و اندام تردید دارد، می‌خواهد ببیند آیا می‌پسندد یا نه؟ برخی دیگر از فقها به صورت احتیاط مطلب را بیان کرده‌اند.

چهره و دو دست (وجه و کفّین)

بعد از اینکه موارد قطعی پوشش را بیان کردیم نوبت می‌رسد به بحث دربارهٔ «پوشش وجه و کفّین».

مسألهٔ پوشش برحسب اینکه پوشانیدن وجه و کفین واجب باشد یا نباشد دو فلسفهٔ کاملاً متفاوت پیدا می‌کند. اگر پوشش وجه و کفین را لازم بدانیم درحقیقت طرفدار فلسفهٔ پرده‌نشینی زن و ممنوعیت او از هر نوع کاری جز در محیط خاص خانه و یا محیطهای صددرصد اختصاصی زنان هستیم.

ولی اگر پوشیدن سایر بدن را لازم بدانیم و هر نوع عمل محرک و تهییج‌آمیز را حرام بشماریم و بر مردان نیز نظر از روی لذت و ریبه را حرام بدانیم اما تنها پوشیدن گردی چهره و پوشیدن دستها تا مچ را واجب ندانیم آنهم به شرط اینکه خالی از هر نوع آرایش جالب توجه و محرک و مهیّج باشد بلکه ساده و عادی باشد، آن‌وقت مسأله صورت دیگری پیدا می‌کند و طرفدار فلسفهٔ دیگری هستیم و آن فلسفه این است که لزومی ندارد زن الزاماً به درون خانه رانده شود و پرده‌نشین باشد بلکه صرفاً باید این فلسفه رعایت گردد که هر

نوع لذت جنسی اختصاص داشته باشد به محیط خانواده، و کانون اجتماع باید پاک و منزّه باشد و هیچ‌گونه کامجویی خواه بصری و خواه لمسی و خواه سمعی نباید در خارج از کادر همسری صورت بگیرد. بنابراین زن می‌تواند هر نوع کار از کارهای اجتماعی را عهده‌دار شود.

البته در اینجا چند نکته هست:

الف. ما فعلاً در این مقام نیستیم که آیا زن در درجهٔ اول باید به وظایف خانوادگی عمل کند یا خیر؟ شک نیست که ما طرفدار این هستیم که وظیفهٔ اول زن مادری و خانه‌سالاری است.

ب. برخی از مناصب است که از نظر اینکه آیا زن از نظر اسلام می‌تواند عهده‌دار بشود یا نه، نیازمند بحث جداگانه و مفصل است، از قبیل سیاست و قضاء و افتاء (فتوادادن و مرجعیت تقلید). ما دربارهٔ اینها جداگانه بحث خواهیم کرد.

ج. خلوت با اجنبیّه خالی از اشکال نیست. شاید عقیدهٔ اکثر فقها حرمت باشد. ما فعلاً نظر به آن نوع کار اجتماعی نداریم که مستلزم خلوت با اجنبیّه است.

د. از نظر اسلام مرد رئیس خانواده است و زن عضو این دایره است. علیهذا در حدودی که مرد مصالح خانوادگی را در نظر می‌گیرد حق دارد که زن را از کار معینی منع کند.

مقصود ما این است که اگر پوشیدن چهره و دو دست مخصوصاً چهره واجب باشد خودبه‌خود شعاع فعالیت زن به اندرون خانه و اجتماعات خاص زنان محدود می‌شود ولی اگر پوشیدن گردی چهره واجب نباشد این محدودیت خود به خود لازم نمی‌آید. اگر احیاناً محدودیتی پیدا شود از جهت خاص استثنائی خواهد بود.

به هر حال با لازم نبودن پوشیدن گردی چهره، حکم شرعی برخی از کارها

از نظر حرمت یا جواز روشن می‌گردد. بسیاری از کارهاست که از نظر فقهی و شرعی اولاً و بالذات بر زن حرام نیست ولی اگر پوشش وجه و کفین را لازم بشماریم ثانیاً و بالعرض بر زن حرام است، یعنی از آن جهت حرام است که مستلزم بازگذاشتن چهره و دو دست می‌شود. بنابراین جواز و عدم جواز آن کارها برای زن بستگی بدین دارد که پوشش وجه و کفین واجب باشد یا نباشد. ما ذیلاً چند نمونه از این کارها را مطرح می‌کنیم:

۱. آیا برای زن رانندگی جایز است؟

می‌دانیم که مسألهٔ رانندگی بخصوص، حکمی ندارد، باید دید آن زن می‌تواند وظایف دیگر خود را در حین رانندگی اجرا کند یا نه؟ اگر پوشش وجه و کفین واجب باشد باید گفت زن نمی‌تواند رانندگی کند.

۲. آیا کار فروشندگی در خارج از منزل برای زن جایز است یا نه؟

البته مقصود آن نوع فروشندگیها نیست که فعلاً در دنیا معمول است و درحقیقت فریبندگی است نه فروشندگی.

۳. آیا کار اداری برای زن جایز است یا نه؟

۴. آیا زن حق دارد عهده‌دار تدریس ـ ولو برای مردان ـ بشود یا نه؟ و آیا حق دارد که در کلاسی که مرد تدریس می‌کند متعلّم باشد یا نه؟

اگر بگوییم پوشش وجه و کفین لازم نیست و مرد هم درصورتی که نظر ریبه و تلذذ نداشته باشد می‌تواند به وجه و کفین نگاه کند، نتیجه این است که مانعی ندارد؛ والّا جایز نیست.

خلاصه اینکه وجه و کفین مرز محبوسیت و عدم محبوسیت زن است و ایرادهایی که مخالفین پوشش می‌گیرند درصورتی است که حجاب وجه و کفین را لازم بدانیم. ولی اگر پوشیدن وجه و کفین را واجب ندانیم، در پوشش سایر قسمتهای بدن هیچ‌گونه اشکالتراشی نمی‌توان کرد، بلکه اشکال بر طرف مخالف وارد است.

اگر زن مرض نداشته باشد و نخواهد لخت بیرون بیاید، پوشیدن یک لباس ساده که تمام بدن و سر جز چهره و دو دست تا مچ را بپوشاند مانع هیچ فعالیت بیرونی نخواهد بود. بلکه برعکس، تبرّج و خودنمایی و پوشیدن لباسهای تنگ و مدهای رنگارنگ است که زن را به صورت موجودی مهمل و غیرفعال درمی‌آورد که باید تمام وقتش را مصروف حفظ پزیسیون خود کند. ما به زودی توضیح خواهیم داد و قبلاً نیز از قدمای مفسرین نقل کردیم که استثنای وجه و کفین به منظور رفع حَرَج و امکان دادن به فعالیت زن است و به همین ملاک است که اسلام آن را واجب نشمرده است.

اکنون دلائل موافق و مخالف را در مسأله تحقیق می‌کنیم.

ادلّهٔ موافق

به چند دلیل می‌توان گفت که پوشش وجه و کفین واجب نیست:

۱. آیهٔ «پوشش» که همان آیهٔ ۳۱ سورهٔ نور است و برای بیان این وظیفه و تعیین حدود آن است پوشانیدن وجه و کفین را لازم نشمرده است. در این آیه به دو جمله می‌توان استناد جست. یکی جملهٔ «وَ لا یُبْدینَ زینَتَهُنَّ اِلّا ما ظَهَرَ مِنْها» و دیگر جملهٔ «وَلْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلیٰ جُیوبِهِنَّ».

در مورد جملهٔ اول دیدیم که اکثر مفسران و عموم روایات، خضاب و سرمه و انگشتر و دستبند و امثال اینها را مصداق مستثنیٰ (اِلّا ما ظَهَر) دانسته‌اند. این زینتها زینتهایی است که در چهره و دو دست تا مچ صورت می‌گیرد. خضاب و انگشتر و دستبند مربوط به دست است و سرمه مربوط به چشم.

کسانی که پوشش وجه و کفین را واجب می‌دانند باید استثناء «اِلّا ما ظَهَرَ» را منحصر بدانند به لباس رو، و واضح است که حمل استثنا بر این معنی بسیار بعید و خلاف بلاغت قرآن است. مخفی داشتن لباس رو، به علت اینکه غیرممکن است، احتیاج به استثنا ندارد؛ گذشته از اینکه لباس را وقتی می‌توان

زینت محسوب کرد که قسمتی از بدن نمایان باشد. مثلاً در مورد زنان بی‌پوشش می‌توان گفت که لباس آنها یکی از زینتهای آنهاست، ولی اگر زن تمام بدن را با یک لباس سرتاسری بپوشاند چنین لباسی زینت شمرده نمی‌شود.

خلاصه اینکه ظهور آیه را در اینکه قسمتی از زینت بدن را استثنا می‌کند نمی‌توان منکر شد، و صراحت روایات هم ابداً قابل تردید نیست.

در مورد جملهٔ دوم باید گفت: آیه دلالت دارد که پوشانیدن گریبان لازم است، و چون در مقام بیان حدّ است اگر پوشانیدن چهره هم لازم بود بیان می‌کرد.

دقت فرمایید! «خِمار = روسری» اساساً برای پوشانیدن سر وضع شده است. ذکر کلمهٔ «خُمُر» در آیه می‌فهماند که زن باید روسری داشته باشد، و واضح است که با روسری پوشانیدن مربوط به سر است، و اما اینکه غیر از سر آیا قسمت دیگری را هم باید با روسری پوشانید یا نه، بستگی به بیان آن دارد و چون در آیه فقط زدن دو طرف روسری بر گریبان مطرح است معلوم می‌شود که همین مقدار واجب است.

ممکن است کسی خیال کند معنی «وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلٰى جُيوبِهِنَّ» این است که روسریها را مانند پرده از جلو چهره آویزان کنند تا حدی که روی گریبان و سینه را بپوشاند.

ولی متأسفانه به هیچ وجه نمی‌توان آیه را بدین معنی حمل کرد زیرا: اولاً کلمهٔ «خِمار» به‌کار رفته نه کلمهٔ «جِلباب». خمار روسری کوچک است و جلباب روسری بزرگ. روسری کوچک را نمی‌توان آن اندازه جلو کشید و مانند پرده آویزان کرد به‌طوری که چهره و دور گردن و گریبان و سینه را بپوشاند و در عین حال سر و پشت گردن و موها ـ که معمولاً در آن زمان بلند بوده است ـ پوشیده بماند.

ثانیاً آیه می‌فرماید با همان روسریها که دارید چنین عملی انجام دهید.

بدیهی است اگر آن روسریها را بدان شکل روی چهره می‌آویختند جلو پای خود را به هیچ‌وجه نمی‌دیدند و راه‌رفتن برایشان غیرممکن بود. آن روسریها قبلاً «مشبّک» و «توری» ساخته نشده بود که برای این منظور مفید باشد. اگر منظور این بود که لزوماً روسریها از پیش رو آویخته شود دستور می‌رسید که روسریهایی تهیه کنید غیر از این روسریهای موجود که بتوانید هم چهره را بپوشانید و هم راه بروید.

ثالثاً ترکیب مادهٔ «ضرب» و کلمهٔ «علیٰ» مفید مفهوم آویختن نیست. چنانکه قبلاً گفتیم و از اهل فن لغت و ادب عرب نقل کردیم ترکیب «ضرب» با «علیٰ» فقط مفید این معنی است که فلان چیز را بر روی فلان شیء مانند حائلی قرار داد. مثلاً معنی جملهٔ «فَضَرَبْنا عَلیٰ اذانِهِمْ» این است که بر روی گوشهای اینها حائلی قرار دادیم. علیهذا مفهوم «وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلیٰ جُيوبِهِنَّ» این است که با روسریها بر روی سینه و گریبان حائلی قرار دهید. پس وقتی در مقام تحدید و بیان حدود پوشش است و می‌فرماید با روسریها بر روی گریبانها و سینه‌ها حائلی قرار دهید و نمی‌گوید بر روی چهره حائلی قرار دهید، معلوم می‌شود حائل قرار دادن بر روی چهره واجب و لازم نیست.

یک نکتهٔ دیگر که باید اینجا اضافه کرد این است که باید دید زنان مسلمان قبل از نزول این آیه روسری را به چه کیفیت به کار می‌برده‌اند؟

از لحاظ تاریخ مسلّم است که زنان مسلمان قبل از نزول آیات پوشش به حکم عادت معمول آن روز عرب چهرهٔ خود را نمی‌پوشانیده‌اند، چنانکه قبلاً نقل کردیم روسری را از پشت گوشها رد کرده و اطراف آن را به پشت خود می‌انداخته‌اند و درنتیجه گوشها، گوشواره‌ها، چهره، گردن و گریبان نمایان بوده است. وقتی در همچو زمینه‌ای دستور داده شد که روسری را بر گریبان بزنند معنای این دستور این است که دو طرف روسری را از جانب راست و چپ به جلو آورده و به طور چپ و راست بر گریبان بزنند. به کار بردن این دستور موجب

می‌شود گوشها و گوشواره‌ها و گردن و گریبان پوشیده شود و چهره باز بماند.

به نظر ما در اینکه آیهٔ مورد نظر همین معنی را می‌فهماند هیچ تردیدی نیست و چون توجه کنیم که آیه در مقام بیان حدود پوشش است و به اصطلاح اصولیّین اهمال در مقام بیان جایز نیست، به طور قطع می‌فهمیم که پوشانیدن چهره واجب نیست.

۲. در موارد بسیاری که مستقیماً مسألهٔ پوشش یا مسألهٔ جواز و عدم جواز نظر مطرح است ملاحظه می‌کنیم که در جواب و سؤالهایی که میان افراد و پیشوایان دین رد و بدل شده فقط مسألهٔ «مو» مطرح است و مسألهٔ «رو» به هیچ وجه مطرح نیست؛ یعنی وجه و کفّین مفروغٌ‌عنه و مسلّم فرض شده است. و ما ذیلاً چند نمونه از این موارد را ذکر می‌کنیم:

الف. در مورد حرمت نظر به خواهر زن:

صَحیحُ الْبَزَنْطی عَنِ الرِّضا عليه‌السلام قال: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ یَحِلُّ لَهُ اَنْ یَنْظُرَ اِلیٰ شَعْرِ اُخْتِ امْرَأَتِهِ؟ فَقالَ: لا اِلّا اَنْ تَکُونَ مِنَ الْقَواعِدِ. قُلْتُ لَهُ: اُخْتُ امْرَأَتِهِ وَالْغَریبَةُ سَواءٌ؟ قالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: فَما لی مِنَ النَّظَرِ اِلَیْهِ مِنْها؟ فَقالَ: شَعْرُها وَ ذِراعُها[1].

احمدبن ابی‌نصر بزنطی ـ که از اصحاب عالیقدر حضرت رضا عليه‌السلام است ـ می‌گوید از حضرت رضا سؤال کردم آیا برای مرد جایز است که به موی خواهر زنش نگاه کند؟ فرمود نه، مگر اینکه از زنان سالخورده باشد. گفتم پس خواهرزن و بیگانه یکی است؟ فرمود بلی. گفتم (در مورد سالخورده) چقدر برای من جایز است نگاه کنم؟ فرمود به موی او و ذراع (از انگشت تا آرنج) او می‌توانی نگاه کنی.

---

۱. وسائل ج ۳ / ص ۲۵

ملاحظه می‌فرمایید که هم در سؤال اوّل روایت و هم در آخرین جواب امام علیه السلام آنچه ذکر شده است «مو» است نه «رو». به خوبی روشن است که مستثنی بودن چهره نزد طرفین مسلّم بوده است. و هرگز نمی‌شود احتمال داد که مثلاً در مورد زنان سالخورده نگاه به مو و ذراع جایز باشد و نگاه به صورت جایز نباشد، درحالی که در جواب سؤال از مقداری که نظر به آن جایز است چهره ذکر نشده است.

ب. در مورد پسربچه:

ایضاً صَحیحُ الْبَزَنْطی عَنِ الرِّضا علیه السلام قال: یُؤْخَذُ الْغُلامُ بِالصَّلاةِ وَ هُوَ ابْنُ سَبْعِ سِنینَ وَ لا تُغَطِّی الْمَرْأَةُ مِنْهُ شَعْرَها حَتّیٰ یَحْتَلِمَ[1].

حضرت رضا علیه السلام به احمدبن ابی‌نصر بزنطی فرمود: وقتی پسر بچه به هفت سال رسید باید به نماز خواندن وادار کرده شود، ولی تا وقتی که بالغ نشده است بر زن لازم نیست موی خود را از او بپوشاند.

یعنی وادار کردن به نماز برای ایجاد عادت است والّا در هفت سالگی حکم مرد را ندارد، تا به حد بلوغ برسد.

در اینجا نیز پوشانیدن «مو» مطرح است نه «رو». روایات دیگر به همین مضمون در کتب حدیث زیاد است.

ممکن است گفته شود که مو به عنوان مثال ذکر شده است، به دلیل اینکه بدن ذکر نشده در حالی که می‌دانیم پوشانیدن بدن لازم است. بنابراین پوشانیدن چهره هم ممکن است واجب باشد و ذکر نشده باشد.

جواب این است که اگر پوشانیدن چهره واجب بود شایسته بود آن را به

---

۱. وسائل ج ۳ / ص ۲۹

عنوان مثال ذکر کنند چنانکه درعرف ما که بنا بر لازم دانستن پوشانیدن چهره است مسألهٔ پوشش را بـه «روگـرفتن» تـعبیر مـی‌کنند و رمـزش ایـن است کـه قسمتی که در عمل بیشتر ممکن است مکشوف باشد همان چهره است و وقتی پوشانیدن آن بیان شـود وجـوب پـوشانیدن قسـمتهای دیگـر بـه طـریق اولیٰ فهمیده می‌شود. و اما پوشانیدن سایر قسمتهای بدن عملاً مـورد ابـتلا نـبوده است و شکی در عدم جواز آن وجود نداشته که مورد سؤال واقع شود.

ج. در مورد مملوک:

لا بَأْسَ اَنْ یَرَی الْمَمْلوکُ الشَّعْرَ وَ السّاقَ [1].

جایز است که غلام به مو و ساق خانمی که مالک اوست نگاه کند.

در روایت دیگر در مورد خواجگان (که ممکن است مملوک هم نـباشند) سؤال شده است:

مُحَمَّدُبْنُ اِسْماعیلَ بْنِ بَزیع قالَ: سَأَلْتُ اَبَا الْحَسَنِ الرِّضا علیه‌السلام عَـنْ قِناعِ الْحَرائِرِ مِنَ الْخِصْیانِ. فَقالَ: کانوا یَدْخُلونَ عَلیٰ بَناتِ اَبِی الْحَسَنِ علیه‌السلام وَلا یَتَقَنَّعْنَ. قُلْتُ: وَ کانوا اَحْراراً؟ قالَ: لا. قُـلْتُ: فَـالْاَحْرارُ یُتَقَنَّعُ مِنْهُمْ؟ قالَ: لا [2].

محمدبن اسماعیل بن بزیع ـ که او نیز از اکابر اصحاب حضرت رضا علیه‌السلام است ـ می‌گوید: از حضرت رضا سؤال کردم که آیا زنان آزاده از خواجگان باید سر بپوشند؟ (در مورد کنیزان مسلّم است که بر آنان

---

۱. وسائل ج ۳ / ص ۲۹ و کافی ج ۵ / ص ۵۳۱

۲. وسائل ج ۳ / ص ۲۹

پوشانیدن سر واجب نیست. لذا سؤال را مخصوص زنهای آزاد قرار داده است.) در پاسخ فرمود: نه، خواجگان بر دختران پدرم امام موسی بن جعفر علیه‌السلام وارد می‌شدند و آنها هم روسری نداشتند. پرسیدم آیا آن خواجگان آزاد بودند یا برده؟ فرمود آزاد نبودند. پرسیدم اگر آزاد باشند باید سرها را از ایشان بپوشند؟ فرمود: نه.

در اینکه آیا خواجه و برده به زن محرم است یا نه، در تفسیر آیات بحث کردیم. اکثر فقها می‌گویند محرم نیست ولی در هر حال دلالت این روایات ـ و روایات زیاد دیگر در این مورد با همهٔ اختلافی که از سایر جهات دارند و در **کافی** و **وسائل** و سایر کتب حدیث مذکور است ـ بر اینکه استثنای چهره مفروغٌ‌عنه و مسلّم به شمار می‌رفته قابل تشکیک نیست.

د. در مورد زنان اهل ذمّه[1]:

اَلسَّکونیُّ عَنْ اَبی عَبْدِاللهِ علیه‌السلام قالَ: قالَ رَسولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: لا حُرْمَةَ لِنِساءِ اَهْلِ الذِّمَّةِ اَنْ یُنْظَرَ اِلیٰ شُعورِهِنَّ وَ اَیْدیهِنَّ[2].

سکونی (از اهل تسنن است و از حضرت صادق زیاد روایت دارد و مورد قبول و اعتماد علمای شیعه است) از امام صادق نقل کرده است که فرمود: پیغمبر فرمود: حرام نیست که به موها و دستهای زنان اهل ذمّه نظر بشود.

اَبُوالْبَخْتَری عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ اَبیهِ عَنْ عَلیِّ بْنِ اَبی طالِبٍ علیه‌السلام: لابَأْسَ

۱. یعنی مردمی که مسلمان نیستند ولی پیرو یکی از ادیان قدیم آسمانی می‌باشند و در پناه دولت اسلامی طبق قرارداد زندگی می‌کنند.
۲ و ۳. وسائل ج ۳ / ص ۲۶

بِالنَّظَرِ اِلیٰ رُؤوسِ النِّساءِ مِنْ اَهْلِ الذِّمَّةِ [1].

علی علیه‌السلام فرمود: نگاه به سر زنان اهل ذمّه جایز است.

در این مسأله که نظر به زنان اهل کتاب جایز است فقها و مجتهدین متفق می‌باشند.

الّا اینکه جمعی از فقها قیدی را اضافه کرده‌اند و آن این است که باید به مقداری که در زمان پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بین خود اهل ذمّه متداول بوده است اکتفا کرد، یعنی باید دید چه مقدار را در آن زمانها نمی‌پوشانیده‌اند، نگاه کردن به همان مقدار جایز است (آن هم بدون تلذّذ و ریبه) و اما این اندازه که در این زمانها برهنه شده‌اند نگاه به آن جایز نیست.

ولی عقیدهٔ دیگران این است: هر اندازه از بدن آنها که معمولاً خودشان در ملأ عام نمی‌پوشند نظر به آن مانعی ندارد هرچند در زمان پیغمبر اکرم کمتر از آن را باز می‌گذاشته‌اند.

ه. در مورد زنان بیابان‌نشین:

عَبّادُ بْنُ صُهَیْبٍ: سَمِعْتُ اَبا عَبْدِاللهِ علیه‌السلام یَقولُ: لا بَأْسَ بِالنَّظَرِ اِلیٰ رُؤوسِ نِساءِ اَهْلِ تِهامَةَ وَالْاَعْرابِ وَ اَهْلِ السَّوادِ وَالْعُلوجِ لِاَنَّهُمْ اِذا نُهوا لا یَنْتَهونَ [2].

حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: نگاه کردن به سر زنان تهامه، بادیه‌نشینان، دهاتیهای حومه [3] و علجها (غیرعربهای بی‌سواد که در

---

۲. همان

۳. در متن حدیث «اهل سواد» تعبیر شده است. سواد، قراء و کشتزارهای اطراف شهر را می‌گویند و شاید علت اینکه «سواد» نامیده می‌شود این باشد که به علت کشت و زرع از دور سیاه به نظر می‌رسد. بسیاری از اوقات مراد از کلمهٔ «سواد» کشتزارهای حومهٔ کوفه است.

حکم همان بادیه‌نشین‌های عرب هستند) مانعی ندارد زیرا ایشان را هرگاه نهی کنند فایده ندارد.

جمعی از فقها به مضمون این روایت فتوا داده‌اند. از مرحوم آیة‌الله آقا سید عبدالهادی شیرازی نقل شده است که ایشان این حکم را در مورد آن عده زنان شهری که همچون زنان دهاتی نهی کردن ایشان مفید واقع نمی‌شود تعمیم می‌دادند و به همین علتی که در حدیث ذکر شده است (که نهی کردن ایشان اثر ندارد) استناد می‌جستند. بعضی از فقها و مراجع بزرگ تقلید معاصر نیز عیناً همین‌طور فتوا می‌دهند و به همین علت که در حدیث ذکر شده استناد می‌کنند[1].

ولی اکثر فقها چنین فتوا نمی‌دهند، حتی در مورد زنان بادیه‌نشین و دهاتی هم فقط به همین اندازه اکتفا می‌کنند که بر مردان واجب نیست رفت و آمد خود را از مکانهایی که این زنان وجود دارند قطع کنند. اگر گذر کردند و نظرشان افتاد مانعی ندارد، اما اینکه به صورت یک استثنای دائمی باشد، نه.

به هر حال استشهاد ما در این روایت و نظایر آن بدین است که در هیچ موردی از وجه و کفین سؤال نشده، و این بدان جهت بوده که عدم لزوم پوشانیدن آنها از نظر راویان، قطعی و مسلّم بوده است و کوچکترین تردیدی در آن نمی‌رفته است و قبلاً گفتیم که هرگز احتمال نمی‌رود که پوشیدن «رو» را لازم می‌شناخته‌اند و در پوشیدن «مو» تردید داشته‌اند.

۳. روایاتی که مستقیماً حکم وجه و کفین را چه از نظر پوشیدن و چه از جنبهٔ نگاه کردن بیان می‌کند. ولی البته عدم لزوم پوشیدن وجه و کفین دلیل بر جواز نظر نیست اما جواز نظر دلیل بر عدم لزوم پوشیدن وجه و کفین هست.

---

۱. رجوع شود به **منهاج‌الصالحین** چاپ نهم، کتاب النکاح، مسألهٔ ۳.

ما قبلاً در ذیل آیهٔ «وَلا يُبْدينَ زينَتَهُنَّ اِلّا ما ظَهَرَ مِنْها» بعضی از این روایات را ذکر کردیم و اکنون چند روایت دیگر را ذکر می‌کنیم:

الف. خَبَرُ مَسْعَدَةَ بْنِ زُرارَةَ، قالَ: سَمِعْتُ جَعْفَراً ـ وَ سُئِلَ عَمّا تُظْهِرُ الْمَرْأَةُ مِنْ زينَتِها ـ قالَ عليه السلام: اَلْوَجْهِ وَالْكَفَّيْنِ[1].

مسعدةبن زراره از حضرت صادق عليه السلام نقل می‌کند که وقتی از حضرت دربارهٔ زینتی که زن می‌تواند آشکار کند سؤال شد فرمود: چهره و دو کف.

ب. خَبَرُ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَر ـ قالَ: قُلْتُ لِاَبی عَبْدِاللهِ عليه السلام: ما تَقولُ فِی الْمَرْأَةِ تَموتُ فِی السَّفَرِ مَعَ الرِّجالِ لَيْسَ فيهِم لَها ذومَحْرَمٍ وَلا مَعَهُمْ اِمْرَأَةٌ فَتَموتُ الْمَرْأَةُ ما يُصْنَعُ بِها؟ قالَ: يُغْسَلُ مِنْها ما اَوْجَبَ اللهُ عَلَيْهِ التَّيَمُّمَ وَلا تُمَسُّ وَ لا يُكْشَفُ لَها شَیْءٌ مِنْ مَحاسِنِهَا الَّتی اَمَرَاللهُ سُبْحانَهُ بِسَتْرِها. قُلْتُ: فَكَيْفَ يُصْنَعُ بِها؟ قالَ: يُغْسَلُ بَطْنُ كَفَّيْها ثُمَّ يُغْسَلُ وَجْهُها ثُمَّ يُغْسَلُ ظَهْرُ كَفَّيْها[2].

مفضّل بن عمر سؤال کرد از امام صادق دربارهٔ زنی که در سفر بمیرد و مرد محرم یا زنی که او را غسل دهد همراه او نباشد. فرمود: مواضع تیمّم او را باید غسل دهند ولی نباید بدن او را لمس کنند و نباید زیباییهای او راکه خدا پوشیدن آن را واجب فرموده است آشکار کرد. پرسیدم چگونه عمل کنیم؟ فرمود اول باطن کف دست او را باید شست، سپس چهره و بعد پشت دستهایش را.

---

۱. قرب‌الاسناد ص ۴۰

۲. وسائل ج ۱ / ص ۱۳۵

ملاحظه می‌فرمایید که تصریح دارد که چهره و کفین جزء قسمتهایی که پوشانیدنش واجب گردیده است نیست.

ج. عَنْ عَلیِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنِ الرَّجُلِ ما یَصْلُحُ لَهُ اَنْ یَنْظُرَ مِنَ الْمَرْأَةِ الَّتی لاتَحِلُّ لَهُ؟ قالَ: اَلْوَجْهُ وَالْکَفُّ وَ مَوْضِعُ السِّوارِ [۱].

علی‌بن جعفر فرزند امام ششم است و مرد بسیار جلیل‌القدری است، از برادرش حضرت موسی‌بن جعفر علیه‌السلام می‌پرسد برای مرد چه مقدار جایز است به زنی که محرمش نیست نگاه کند؟ حضرت در جواب فرمود: چهره و کف و جای دستبند.

د. عَنْ اَبی جَعْفَرٍ عَنْ جابِرِبْنِ عَبْدِاللهِ الْاَنْصاریِّ قالَ: خَرَجَ رَسولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله یُریدُ فاطِمَةَ علیهاالسلام وَ اَنا مَعَهُ. فَلَمّا انْتَهَیْنا اِلَی الْبابِ وَضَعَ یَدَهُ عَلَیْهِ فَدَفَعَهُ، ثُمَّ قالَ: اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ. فَقالَتْ فاطِمَةُ: عَلَیْکَ السَّلامُ یا رَسولَ اللهِ. قالَ اَاَدْخُلُ؟ قالَتْ: اُدْخُلْ یا رَسولَ اللهِ! قالَ: اَدْخُلُ اَنا وَ مَنْ مَعی؟ فَقالَتْ: یا رَسولَ اللهِ! لَیْسَ عَلَیَّ قِناعٌ. فَقالَ: یا فاطِمَةُ! خُذی فَضْلَ مِلْحَفَتِکِ فَقَنِّعی بِها رَأْسَکِ. فَفَعَلَتْ. ثُمَّ قالَ: اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ. فَقالَتْ: وَ عَلَیْکَ السَّلامُ یا رَسولَ اللهِ. قالَ: اَاَدْخُلُ؟ قالَتْ: نَعَمْ یا رَسولَ اللهِ! قالَ: اَنا وَ مَنْ مَعی؟ قالَتْ: وَ مَنْ مَعَکَ. قالَ جابِرٌ: فَدَخَلَ رَسولُ اللهِ وَ دَخَلْتُ وَ اِذا وَجْهُ فاطِمَةَ اَصْفَرُ کَاَنَّهُ بَطْنُ جَرادَةٍ، فَقالَ رَسولُ اللهِ: مالی اَریٰ وَجْهَکِ اَصْفَرَ؟ قالَتْ: یا رَسولَ اللهِ! اَلْجوعُ. فَقالَ: اَللّٰهُمَّ مُشْبِعَ الْجَوْعَةِ وَ دافِعَ الضَّیْعَةِ، اَشْبِعْ فاطِمَةَ بِنْتَ

---

۱. قرب‌الاسناد ص ۱۰۲

مُحَمَّدٍ. قالَ جابِرٌ: فَنَظَرْتُ اِلَى الدَّمِ یَنْحَدِرُ مِنْ قُصاصِها حَتّیٰ عادَ وَجْهُها اَحْمَرَ، فَما جاعَتْ بَعْدَ ذٰلِکَ الْیَوْمِ[1].

مضمون حدیث به طور اختصار این است: جابر می‌گوید: در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله به در خانهٔ فاطمه علیها السلام آمدیم. رسول خدا سلام کرد و اجازهٔ ورود خواست. فاطمه علیها السلام اجازه داد. پیغمبر اکرم فرمود: باکسی که همراه من است وارد شوم؟ زهرا علیها السلام گفت: پدر جان! چیزی بر سر ندارم. فرمود: با قسمتهای اضافی روپوش خودت سرت را بپوشان. سپس مجدداً استعلام کرد که آیا داخل شویم؟ پاسخ شنیدیم: بفرمایید. وقتی وارد شدیم چهرهٔ زهرا علیها السلام آنچنان زرد بود که مانند شکم ملخ می‌نمود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: چرا چنین هستی؟ جواب داد: از گرسنگی است[2]. پیغمبر اکرم دعا فرمود که خدایا! دختر مرا سیر

---

۱. کافی ج ۵ / ص ۵۲۸ و وافی مجلد ۱۲ / ص ۱۲۴ و وسائل ج ۳ / ص ۲۷

۲. پس از نشر چاپ اول این کتاب، بعضی از ما توضیح خواستند که چگونه ممکن است چهرهٔ دختر پیغمبر اکرم از گرسنگی زرد باشد؟ چرا و به چه دلیل گرسنه بوده‌اند؟

از پرسش‌کنندگان متشکریم که سؤال خود را با ما در میان گذاشتند. باید به دو نکته توجه داشته باشند: یکی اینکه زندگی آن روز مسلمانان در مدینه غالباً به سختی می‌گذشت. جنگها و کشمکشها خودبه‌خود بر اقتصاد لاغر مدینه ضربه می‌زد و گاهی توأم می‌شد با خشکسالی، چنانکه در سالی که غزوهٔ تبوک اتفاق افتاد خشکسالی سختی روی داده بود و لهذا سپاه تبوک را «جیش‌العسرة» نامیدند. اصحاب صُفّه گاهی آنچنان در سختی بودند که جامهٔ کافی برای شرکت در نماز جماعت نداشتند. رسول خدا روزی پرده‌ای در خانهٔ دخترش زهرا آویخته دید، کراهت نشان داد. زهرا فوراً آن را پیش پدر فرستاد و رسول خدا آن را تکه‌تکه کرد و به اصحاب صفه داد.

نکتهٔ دیگر اینکه درست است که علی مرد کار بود، علاوه بر حقوق سربازی و غنائم جنگی کارهای کشاورزی داشت و احیاناً با مزدوری در باغهای دیگران تحصیل روزی می‌کرد، ولی علی و زهرا کسانی نبودند که خود سیر بخوابند و در اطراف آنها شکمها گرسنه باشد. آنها آنچه به کف می‌آوردند به دیگران ایثار می‌کردند. سورهٔ مبارکهٔ «هَلْ اَتیٰ» در همچو

←

گردان. پس از دعای پیغمبر اکرم چهرهٔ زهرا گلگون شد وگویی دویدن خون را در زیر پوست صورت می‌دیدم و زهرا از آن پس گرسنه نماند.

دلالت این حدیث بر اینکه پوشانیدن چهره واجب نیست و نیز بر اینکه نظر کردن به چهره جایز است، بسیار روشن می‌باشد.

ه . عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسارٍ، قالَ: سَأَلْتُ اَبا عَبْدِاللهِ عليه‌السلام عَنِ الذِّراعَيْنِ مِنَ الْمَرْأَةِ هُما مِنَ الزّينَةِ الَّتى قالَ اللهُ: «وَلا يُبْدينَ زينَتَهُنَّ اِلّا لِبُعولَتِهِنَّ» قالَ: نَعَمْ وَ مادونَ الْخِمارِ مِنَ الزّينَةِ وَ مادونَ السِّوارَيْنِ[1].

فضیل‌بن یسار می‌گوید: از امام صادق عليه‌السلام پرسیدم که آیا ذراعهای زن از قسمتهایی است که باید از غیرمحارم بپوشاند؟ فرمود: بلی و آنچه زیر روسری قرار می‌گیرد باید پوشیده شود، و همچنین از محل دستبند به بالا پوشیده شود.

۴. روایاتی که در باب احرام، پوشانیدن چهره را بر زن حرام می‌کند.

بسیار مستبعد است که بگوییم گشودن چهره در غیرحال احرام از محرّمات محسوب می‌شود و در حال احرام واجب است. و با درنظر گرفتن اینکه وقتی شخص مُحْرِم مناسک عمره یا حج را بجا می‌آورد معمولاً در میان

← زمینه‌ای نازل گردید.
آری مسلمانان صدر اول در چنان شرایط طاقت‌فرسایی پرچم اسلام را به دوش گرفتند و تا دورترین نقاط جهان بردند.
گرسنگی خاندان پیامبر نقصی برای آنها به شمار نمی‌رود، افتخاری است که بر پیشانی مقدسشان می‌درخشد.

۱.کافی ج ۵ / ص ۵۲۱ و وسائل ج ۳ / ص ۲۵ و وافی مجلد ۱۲ / ص ۱۲۱

اجتماع انبوهی از زن و مرد است، روشن است که اگر پوشانیدن چهره از مرد لازم باشد می‌باید قید شود؛ گذشته از اینکه در روایتی وارد شده است که حضرت باقر علیه‌السلام زنی را دید که در حال احرام به وسیلهٔ بادبزن چهرهٔ خود را پوشانیده است؛ امام علیه‌السلام شخصاً با چوبدستی خود بادبزن را از چهرهٔ آن زن دور فرمود.

از بعضی روایات فهمیده می‌شود که باز بودن چهرهٔ زن در حال احرام به جای باز بودن سر برای مرد است و منظور این است که محرم از تأثیر گرما و سرما رنج ببرد؛ چنانکه در حدیثی آمده است که زنی در حال احرام نقاب زده بود؛ حضرت باقر علیه‌السلام فرمود نقاب را بردار، زیرا اگر نقاب داشته باشی رنگ چهره‌ات تغییر نمی‌کند، یعنی باید آفتاب رنگ پوست صورتت را عوض کند.

پس منظور از اینکه مُحرِم اگر مرد است باید سر را برهنه کند و اگر زن است چهره را، این است که از آسایش و رفاهی که در حال معمولی برخوردار است قدری کاسته شود. ولی چون شارع مقدس می‌خواسته قانون «پوشش» به حال خود باقی باشد، به زن دستور نفرموده که سر را برهنه کند و تنها به برهنه کردن چهره اکتفا کرده است. و اگر شارع می‌خواست در حال احرام از قانون «پوشش» صرف‌نظر کند، ممکن بود برای زن هم برهنه کردن سر را لازم بشمارد. و در بین فقها هرگز کسی نگفته است که منظور شارع این است که در مورد احرام استثنائی برای پوشش قائل شده باشد.

□

روایات و قرائنی که در این باب است، در اخبار و روایات شیعه و سنی و در تاریخ اسلام فوق‌العاده زیاد و غیرقابل انکار است. آنچه ذکر کردیم نمونه‌ای بود. نقل همهٔ آنها خود یک کتاب می‌شود.

ادلّهٔ مخالف

برای وجوب پوشش وجه و کفّین متقابلاً به دلایل زیر تمسک جسته شده است:

۱. سیرهٔ مسلمین

درست است که ظاهر آیات و روایات این است که پوشش وجه و کفین لازم نیست ولی نمی‌توان منکر شد که سیرهٔ متدیّنین برخلاف این است.

سیره چیزی نیست که به سهولت بتوان از آن چشم پوشید. اگر واقعاً سیرهٔ مسلمین از صدر اسلام تا کنون به طور مستمر و پیگیر این باشد که پوشش وجه و کفین را لازم بشمارند دلیل روشنی است که این درسی بوده که مسلمانان از پیغمبر اکرم و ائمهٔ اطهار آموخته‌اند. اصطلاحاً می‌گویند سیرهٔ مستمرّهٔ مسلمین کشف از سیرهٔ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌کند و سیرهٔ پیغمبر البته حجت است.

در بسیاری از موارد، فقها در اثبات احکام به سیره تمسک می‌جویند. مثلاً در مورد ریش‌تراشی می‌گویند محکمترین دلیل حرمت آن سیرهٔ مسلمین

است که ریش را نتراشند. (البته در اینجا مناقشه شده که از نتراشیدن ریش که بین مسلمین متداول است می‌توان استنتاج کرد که ریش گذاشتن حرام نیست، ولی اینکه ریش گذاشتن واجب باشد استنباط نمی‌شود زیرا ممکن است مستحب و یا مباح باشد). در مسألۀ پوشش وجه و کفین نیز به سیرۀ مسلمین تمسک شده است.

در جواب این استدلال باید یک نکتۀ تاریخی و اجتماعی را مورد دقت قرار دهیم. آن نکته این است که اگرچه پوشش در بین عرب مرسوم نبود و اسلام آن را به وجود آورد ولی در ملل غیرعرب به شدیدترین شکل رواج داشت.

در ایران و در بین یهود و مللی که از فکر یهود پیروی می‌کردند حجاب به مراتب شدیدتر از آنچه اسلام می‌خواست وجود داشت. در بین این ملتها وجه و کفین هم پوشیده می‌شد، بلکه در بعضی از ملتها سخن از پوشیدن زینت زن و چهرۀ زن نبود، سخن از پنهان کردن زن و به اصطلاح «قایم» کردن زن بود و این فکر به صورت عادت سفت و سختی درآمده بود. اسلام گرچه پوشانیدن وجه و کفین را واجب نکرد ولی تحریم هم نکرد، یعنی اسلام علیه پوشانیدن چهره قیام نکرد و باز گذاشتن را واجب ننمود و در نتیجه ملتهای غیرعرب که مسلمان شدند از همان عادت و رسم دیرین خود تبعیت کردند. اسلام با رسم پوشیدن چهره جز در مورد احرام مخالفت نداشت بلکه همان‌طور که قبلاً تذکر دادیم استثنای وجه و کفین یک رخصت تسهیلی است. رجحان اخلاقی تستّر تا حد امکان، مورد توجه اسلام است. علیهذا فرضاً سیره‌ای وجود داشته باشد دلیل بر وجوب پوشیدن وجه و کفین نمی‌شود.

به علاوه چنین سیره‌ای در زمان پیغمبر و صحابه و در زمان ائمۀ اطهار وجود نداشته است. آنچه از زوایای تاریخ به دست می‌آید این است که سیرۀ مسلمین در قرون اولیۀ اسلام با سیرۀ آنها در قرون بعدی ـ مخصوصاً پس از اختلاط ملت عرب با ملتهای دیگر و بالاخص پس از تأثر از رسوم و عادات

امپراطوری روم شرقی از یک طرف و رسوم ایرانی از طرف دیگر ـ بسیار متفاوت بوده است تا آنجا که برای بسیاری از مورخان غربی که از متون اسلامی اطلاع صحیحی ندارند این توهم پیش آمده که اساساً اسلام دستوری دربارهٔ پوشش نداده است و همهٔ اینها از خارج دنیای اسلام به میان مسلمین سرایت کرده است و ما در بخش اول این کتاب سخنانشان را نقل کردیم. و البته همان‌طور که قبلاً تذکر دادیم این سخن یاوه‌ای بیش نیست. اسلام دستورهای اکید دربارهٔ پوشش دارد و فلسفهٔ خاصی را هم درنظر گرفته است.

پس اولاً چنین سیرهٔ مستمرّه‌ای وجود نداشته است، و ثانیاً فرضاً چنین سیره‌ای در میان مسلمین وجود می‌داشت دلیل نبود مگر آنکه ثابت شود عمل خود معصومین هم بر همین منوال بوده که البته آن هم ثابت نیست بلکه از بعضی روایات گذشته معلوم شد که عمل معصومین نیز با آنچه در قرون اخیر اسلامی رایج شده است موافقت ندارد.

تمسک به سیرهٔ مسلمین یک تتبّع تاریخی عمیقی می‌خواهد. هزاران تغییرات تدریجی و آرام عملاً در رفتار ملتها پیدا می‌شود که چون توأم با یک حادثهٔ پرسروصدا نیست تاریخ از ضبط آنها سکوت می‌کند. در مورد انواع به اصطلاح «مد»های لباس مردانه در طول قرون آنقدر تغییرات پیدا شده که قابل احصا نیست.

بدین‌ترتیب که ما سیره را توجیه کردیم دیگر نمی‌توان آن را کاشف از سیرهٔ نبوی و درسی از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دانست و حجت نخواهد بود. اگر ما بتوانیم وجود چنین سیره و روشی را از شخص پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز اثبات کنیم باز هم دلیل بر وجوب نخواهد شد، فقط دلیل بر جواز است و حداکثر دلیل بر ارجحیّت است. و چنانکه در تفسیر آیهٔ «**وَ اَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ**» یادآور شدیم شکی نیست که هر چه اصل تستّر بیشتر رعایت شود از نظر تأمین هدف شارع بهتر است.

شهید ثانی رضوان‌الله علیه در **مسالک** ضمن بحث از ادلّهٔ این مسأله، در پاسخ استدلال به سیره و اتفاق مسلمین چنین می‌گوید:

وَ دَعْوَی اتِّفاقِ الْمُسْلِمینَ عَلَیْهِ مُعارَضٌ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ تَمَّ لَمْ یَلْزَمْ مِنْهُ تَحْریمُ هٰذَا الْمِقْدارِ لِجَوازِ اسْتِنادِ مَنْعِهِنَّ اِلَی الْمُرُوَّةِ وَ الْغَیْرَةِ بَلْ هُوَ الْاَظْهَرُ، اَوْ عَلیٰ وَجْهِ الْاَفْضَلِیَّةِ اِذْ لا شَکَّ فیها.

ادعای اتفاق مسملین بر جلوگیری از بازگذاشتن چهره و دو دست مردود است. اولاً به دلیل اینکه ضد چنین اتفاقی نیز نقل شده است؛ یعنی نقل شده که سیرهٔ مسلمین همواره اینچنین بوده است که زنان چهره و دو دست را باز می‌گذاشته‌اند.

(قبلاً ایشان یکی از ادلّهٔ موافقین باز گذاشتن چهره و دو دست را چنین بیان کرده‌اند:

لِاِطْباقِ النّاسِ فی کُلِّ عَصْرٍ عَلیٰ خُروجِ النِّساءِ عَلیٰ وَجْهٍ یَحْصُلُ مِنْهُ بُدُوُّ ذٰلِکَ مِنْ غَیْرِ نَکیرٍ.

عمل مردم عموماً در همهٔ اعصار بر این بوده است که زنان به نحوی از خانه بیرون می‌آمده‌اند که چهرهٔ آنها نمایان بوده است و کسی این عمل را منکر نمی‌شمرده است.)

ثانیاً بر فرض که قبول کنیم سیرهٔ مسلمین بر جلوگیری از کشف وجه و کفین است باز دلیل نمی‌شود، زیرا سیره وقتی دلیل می‌شود که ریشه‌ای جز قبول فرمان پیغمبر در کار نباشد تا دلیل بر فرمان پیغمبر بشود، ولی در اینجا احتمال می‌رود که ریشهٔ این سیره حس غیرت و مردانگی افراد باشد نه اطاعت از دستور پیغمبر، و ظاهر هم

همین است که ریشهٔ این سیره حس غیرت و مردانگی مردم است.
احتمال هم می‌رود که ریشهٔ سیره افضلیت پوشش باشد، زیرا شکی نیست که به فرض جواز، پوشانیدن افضل است از باز گذاشتن.

۲. ملاک

دلیل دیگری که بر لزوم پوشانیدن چهره و دو دست اقامه شده این است که «ملاک» یعنی آن فلسفه‌ای که ایجاب می‌کند سایر قسمتهای بدن پوشیده باشد ایجاب می‌کند که چهره و دو دست نیز پوشیده باشد. مگر فلسفهٔ پوشیدن سایر قسمتهای بدن جز جنبهٔ فتنه‌انگیزی آنهاست؟! زیبایی چهره و فتنه‌انگیز بودن آن کم از بعضی دیگر از قسمتهای بدن نیست بلکه بیشتر است. بنابراین معقول نیست که مثلاً پوشانیدن «مو» به خاطر زیبایی و فتنه‌انگیزی‌اش واجب باشد ولی پوشانیدن «رو» که مرکز زیباییهای زن است واجب نباشد. در دین مقدس اسلام هر چیزی که موجب تحریک شهوات و برهم زدن عفاف و پاکدامنی است قدغن شده، آیا ممکن است با چنین مبنایی پوشش چهره و دو دست، مخصوصاً چهره، لازم شمرده نشده باشد؟

در جواب این استدلال می‌گوییم: شکی نیست که واجب نبودن پوشش وجه و کفین از این جهت نیست که ملاک و فلسفهٔ اصلی پوشش در آن وجود ندارد، بلکه همچنانکه قبلاً اشاره کردیم و از قدمای مفسرین نیز نقل نمودیم از جهت این است که ملاک دیگری ایجاب می‌کند که در این مورد استثنا به وجود آید. آن ملاک دیگر این است که پوشش وجه و کفین اگر به طور وجوب پیشنهاد شود موجب حَرَج و فلج و سلب امکان فعالیت عادی از زن می‌گردد.

چنانکه قبلاً هم گفتیم پوشش وجه و کفین مرز محبوسیت و عدم محبوسیت زن است و مفهوم حجاب و اثر آن با اضافه کردن و حذف کردن این قسمت کاملاً عوض می‌شود.

برای اینکه این بحث بهتر روشن شود باید یک اصطلاح مربوط به علم اصول فقه را توضیح دهیم:

اصولیّین می‌گویند مباح بر دو قسم است: مباح اقتضائی و مباح لااقتضائی.

بعضی از کارها نه دارای مصلحتی است که باعث شود شارع آن را واجب کند و نه دارای مفسده‌ای است که سبب شود حکم به تحریم آن دهد. این کارها به علت اینکه ملاکی برای وجوب یا حرمت ندارند مباح شمرده می‌شوند و به همین جهت آنها را مباحهای لااقتضائی می‌نامند. شاید اکثر مباحات از این نوع باشد.

ولی برخی دیگر از کارها علت مباح شدنش وجود حکمتی است که ترخیص آن کار را ایجاب می‌کرده است؛ یعنی اگر شارع آن کار را مباح نمی‌کرد مفسده‌ای لازم می‌آمد. این نوع از مباحات را «مباح اقتضائی» می‌نامند. در این نوع از مباح ممکن است مصلحت یا مفسده‌ای در فعل یا ترک آن کار وجود داشته باشد ولی شارع به خاطر رعایت مصلحت مهمتر که رخصت را ایجاب می‌کرده است حکم به اباحه کرده و از آن ملاک دیگر چشم پوشیده است.

مباحهایی که به خاطر حَرَج مباح قرار داده شده از این قبیل است. مقنّن درنظر گرفته است که اگر بخواهد مردم را از برخی از کارها منع کند زندگی بر آنها دشوار می‌شود، لذا از تحریم آن چشم پوشیده است.

بهترین مثال مسألهٔ طلاق است. شک نیست که طلاق از نظر اسلام عملی ناپسند و مبغوض است تا حدی که آن را زشت‌ترین مباح و «اَبْغَضُ الْحَلال» خوانده است. در عین حال شارع مقدس حکم به تحریم طلاق نکرده، به مرد اختیار داده است که زنش را طلاق بدهد.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که اگر این عمل در نظر شارع اسلام مبغوض و منفور است پس چرا آن را حلال قرار داده است و اگر مبغوض نیست

پس اینهمه نکوهش دربارهٔ آن چیست و اساساً «ابغض الحلال» یعنی چه؟

محدّثین روایت کرده‌اند: ابو ایّوب انصاری می‌خواست زنش اُمّ ایّوب را طلاق دهد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنید، فرمود: «اِنَّ طَلاقَ اُمِّ اَیّوبَ لَحوبٌ»[1] یعنی طلاق‌دادن امّ ایّوب گناهی بزرگ است.

در عین حال اگر ابو ایّوب زنش را طلاق می‌داد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نمی‌فرمود که این طلاق باطل است.

رمز این مطلب چیست؟ آیا ممکن است چیزی به قدر یک حرام، مبغوض و ناپسند باشد ولی در عین حال مباح باشد؟

بلی، ممکن است چیزی به قدر یک حرام و بیش از بسیاری از حرامها مبغوض باشد ولی به خاطر مصلحتی تحریم نشود.

رمز این مسأله در باب طلاق این است که اسلام نمی‌خواهد بنای ازدواج را بر اجبار و الزام بگذارد، و نباید. مرد باید حامی و علاقه‌مند به زن باشد و زن باید در شکل یک محبوب در خانه بماند؛ یعنی اساس کانون خانوادگی محبت است.

عشق و علاقه اجباربردار نیست. صحیح نیست که قانون بخواهد زن را به زور به شوهرش بچسباند. وقتی علاقهٔ بین زن و شوهر وجود نداشته باشد طبعاً زیربنای کانون خانوادگی از میان رفته است؛ مخصوصاً اگر تنفر از ناحیهٔ مرد باشد، زیرا سررشتهٔ عُلْقهٔ خانوادگی در جانب مرد است و اگر مرد علاقه‌مند باشد زن طبق طبیعت خودش که می‌خواهد او را دوست بدارند علاقه‌مند می‌شود. زن به محبوب داشتن اهمیت نمی‌دهد، به محبوب بودن اهمیت می‌دهد؛ یعنی زن آن مردی را دوست می‌دارد که او را دوست بدارد؛ مردی محبوب اوست که او محبوب آن مرد باشد. لهذا کلید علقهٔ خانوادگی در دست مرد است و همینکه علاقهٔ مرد از بین رفت کانون خانوادگی به طور طبیعی

---

۱. کافی ج ۶ / ص ۵۵ و وسائل ج ۳ / ص ۱۴۴

منحلّ است. چنین کانونی راکه باید بر محبت و علاقه و صمیمیت استوار باشد نمی‌شود با زور و اجبار قانونی نگهداری کرد. زن مانند نوکر یا کارگر نیست که قانون اجباری بتواند او را در محل کارش علی‌رغم صاحب کار نگهداری کند.

اسلام تدابیری اندیشیده است که دلسردی و بی‌مهری بین زوجین پیش نیاید و مرد از روی شوق و رغبت پروانه‌وار به دور شمع وجود همسرش بچرخد. اما اگر موجبات نارضایی و جدایی فراهم شد و مرد خواست همسرش را طلاق بدهد، اسلام این کار را بسیار زشت می‌داند ولی مانع آن هم نمی‌شود زیرا دیگر چاره‌ای نیست.

این یک نمونهٔ روشنی از مباحهای اقتضائی است.

غالب استثناهای باب حجاب از همین قبیل است، خواه استثناهایی که در باب محارم است یا استثناهایی که از لحاظ مقدار پوشش است. لهذا در مورد محارم (غیرشوهر) هرقدر زن پوشیده‌تر باشد بهتر است.

تهییج شهوت در مورد محارم درجه اول از قبیل پدر و فرزند و عمو و برادر تقریباً صفر است ولی جاذبهٔ زن مخصوصاً اگر جوان و زیبا باشد در محارم درجات بعدی مخصوصاً در محارم سببی از قبیل پدرشوهر و پسرشوهر بی‌تأثیر نیست. رخصت شارع در این موارد برای ضرورت اختلاط و معاشرتهای زیادی است که بین محارم اجتناب‌ناپذیر است. فکر کنید اگر پوشش زن نسبت به برادر و پدر لازم باشد چقدر زندگی خانوادگی دشوار خواهد شد!

در مورد پدر و عمو و حتی برادر طبعاً رغبت جنسی وجود ندارد مگر در افراد منحرف و استثنائی، ولی در مورد پسر شوهر عمدهٔ ملاک همان عُسر و حَرَج است. اگر مردی زن زیبا و پسر جوانی دارد هرگز این پسر نسبت به زن پدر مانند فرزند نسبت به مادر خود نیست. بنابراین مباح بودن ترک پوشش در برابر بعضی محارم نیز به ملاک عسر و حرج است و ما این نکته راکه ملاک عسر و حرج است از آیهٔ ۵۸ سورهٔ نور استفاده کردیم که می‌فرماید: «طَوّافونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ

عَلىٰ بَعْضٍ». بعضی از مفسرین از قبیل صاحب **کشّاف** نیز در ذیل همین جمله بدین نکته اشاره کرده‌اند. همان‌طور که مکرر گفته‌ایم چون این استثناها از ناحیه حرج است نه اینکه ملاک تحریم وجود نداشته باشد، بنابراین هرقدر تستّر بیشتر رعایت شود بهتر است، یعنی جدایی زن و مرد، پوشش، ترک نظر و هر چیز دیگری که انسان را از حریم مسائل جنسی دور می‌کند رجحان دارد و مادامی که ممکن است باید مراعات گردد.

اگر کسی بپرسد در کلاس یا مجلسی که زن و مرد هر دو شرکت می‌کنند و زنان به قدر کافی پوشیده هستند آیا اگر یک در میان بنشینند بهتر است یا اینکه زنها در یک قسمت و مردها در قسمت دیگر بنشینند؟

جواب این است که البته جدا بنشینند بهتر است.

به‌طورکلی اصل ضرورت و احتیاج را باید در نظر گرفت. نباید این ترخیص شرعی بهانه‌ای به دست دهد که مردان و زنان اجنبی حریم را از میان بردارند و خطر برخوردهای زن و مرد را فراموش کنند.

هیچ غریزه‌ای به سرکشی و حساسیت غریزهٔ جنسی نیست. احتیاطها و توصیه‌های اسلام مبنی بر دور نگه‌داشتن زنان و مردان اجنبی تا حدودی که حرج و فلج ایجاد نکند مبنی بر این اصل روانی است. روانشناسی و روانکاوی صددرصد این نظر را تأیید می‌کند و تواریخ و داستانها حکایت می‌کنند که گاهی یک برخورد، یک تلاقی نگاهها در ظرف یک لحظه اساس خانواده‌ای را متلاشی کرده است.

به نیروی تقوا و ایمان در مقابل موجبات همهٔ گناهها می‌توان تکیه کرد مگر در مورد گناهان مربوط به غریزهٔ جنسی. اسلام هرگز نیروی تقوا و ایمان را با اینکه قویترین نیروهای اخلاقی است یک ضامن کافی در برابر تحریکات و دسایس این غریزه ندانسته است.

چقدر عالی و لطیف سروده حافظ شیراز در غزل معروف خود که با این

بیت آغاز می‌شود:

نـقدها را بـود آیـا کـه عـیاری گـیرند تا همه صومعه‌داران پی کاری گیرند

آنجا که می‌گوید:

قـوّت بـازوی پـرهیز بـه خـوبان مـفروش
که در این خیل حصاری به سواری گیرند

آری در خیل خوبان، سواری برای فتح حصاری از تقوا کافی است.

۳. روایت

دلیل سوم از ادلّهٔ کسانی که پوشش وجه و کفین را لازم شمرده‌اند روایتی است که در کتب حدیث نقل شده و شهید ثانی در **مسالک** بـه آن اسـتدلال و سپس نقد کرده است. مضمون روایت این است:

در حجة‌الوداع زنی برای پرسیدن مسأله‌ای خدمت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد. فضل‌بن عباس پشت سر رسول خدا سوار بود. نگاههایی بین آن زن و فضل رد و بدل شد. رسول اکرم متوجه شد که آندو به هم خیره شده‌اند و زن جوان به جای اینکه توجهش به جواب مسأله باشد همهٔ توجهش به فـضل است کـه جـوانـی نورس و زیبا بود. رسول اکرم با دست خود صورت فضل را چرخانید و فرمود زنی جوان و مردی جوان، می‌ترسم شیطان در میان ایشان پا بنهد[1].

شهید رضوان‌الله علیه در پاسخ این استدلال می‌گوید:

> «این روایت دلیل بر عدم وجوب پوشیدن چهره است و حتی دلیل بر جواز نظر به چهره اجنبیّه است نه دلیل بر وجوب پوشیدن چهره و بر حرمت نظر.»

---

۱. صحیح بخاری ج ۸ / ص ۶۳

ما سخن شهید را چنین توضیح می‌دهیم: اولاً طبق مفاد این حدیث پیغمبر اکرم زن را از باز گذاشتن چهره‌اش نهی نفرموده بود که منتهی بدین جریان شد. ثانیاً خود رسول اکرم ضمن پاسخ دادن به مسألهٔ آن زن به چهرهٔ زن نگاه می‌کرد که متوجه شد آن زن آزمندانه به چهرهٔ زیبای فضل خیره شده است. ثالثاً قرائن این قصه حکایت می‌کند که نگاه آندو به یکدیگر شهوت‌آلود بوده است. شک نیست که این‌گونه تبادل نگاهها حرام است. بدین‌جهت بود که رسول اکرم دست خود را به پشت سر برد و چهرهٔ فضل را به طرف دیگر برگردانید که دیگر او به آن زن نگاه نکند و آن زن به او. رابعاً بعد از این جریان نیز زن را امر به پوشیدن چهره نکرد، بلکه عملاً مانع نگاههای شهوت‌آلود آندو به یکدیگر شد.

شیخ انصاری نیز در رسالهٔ «نکاح» پس از آنکه این حدیث را از طرف طرفداران لزوم پوشیدن چهره و حرمت نظر نقل می‌کند، می‌فرماید: این حدیث بر خلاف مدّعای آنها بیشتر دلالت دارد.

۴. خواستگاری

یکی دیگر از ادلّهٔ کسانی که پوشش چهره را لازم دانسته‌اند این است که در مورد کسی که قصد ازدواج دارد اجازه داده شده است که به چهرهٔ زنی که مورد نظر اوست نگاه کند. مفهوم این حکم این است که برای کسی که قصد ازدواج ندارد نظر کردن جایز نیست. اکنون ما بعضی از روایات این باب را ذکر می‌کنیم:

الف. عَنْ اَبی هُرَیْرَةَ: کُنْتُ عِنْدَ النَّبِیِّ، فَأَتاهُ رَجُلٌ فَاَخْبَرَهُ اَنَّهُ تَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنَ الْاَنْصارِ. فَقالَ لَهُ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله: أَنَظَرْتَ اِلَیْها؟ قالَ: لا.

قالَ: فَاذْهَبْ فَانْظُرْ اِلَيْها فَاِنَّ فى اَعْيُنِ الْاَنْصارِ شَيْئاً[۱].

ابوهریره می‌گوید: نزد رسول خدا بودم که مردی آمد و گفت با زنی از انصار ازدواج کرده‌ام. پیغمبر صلی الله علیه و آله به وی فرمود: آیا آن زن را دیده‌ای؟ گفت نه. فرمود برو او را ببین، زیرا چشم انصار معمولاً عیبی دارد.

ب. **عَنِ الْمُغيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ اِنَّهُ خَطَبَ امْرَأَةً فَقالَ صلی الله علیه و آله: اُنْظُرْ اِلَيْها فَاِنَّهُ اَحْرىٰ اَنْ يَدومَ بَيْنَكُما**[۲].

مغیرة‌بن شعبه از زنی خواستگاری کرد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مطلع شد، بدو فرمود: برو ببین، زیرا اگر ببینی و بعد ازدواج کنی این کار برای دوام ازدواج شما بهتر است.

ج. از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است:

لا بَأْسَ اَنْ يَنْظُرَ اِلىٰ وَجْهِها وَ مَعاصِمِها اِذا اَرادَ اَنْ يَتَزَوَّجَها[۳].

وقتی شخص بخواهد با زنی ازدواج کند، باکی نیست که به چهره و محل دستبندها نگاه کند.

مفهوم مخالف این حدیث این است که اگر قصد ازدواج در کار نباشد نگاه کردن جایز نیست.

جواب این استدلال همان‌طور که فقها گفته‌اند این است که:

---

۱. صحیح مسلم، ج ۴ / ص ۱۴۲
۲. جامع ترمذی، ص ۱۷۵
۳. وافی مجلد ۱۲ / ص ۵۸ و وسائل ج ۳ / ص ۱۱ و کافی ج ۵ / ص ۳۶۵

اولاً نگاه خواستگار با نگاه غیرخواستگار فرق می‌کند. خواستگار به دیدهٔ خریداری و برای خریداری نگاه می‌کند و به اصطلاح نظر استقلالی دارد و معمولاً خالی از تلذذ نیست. لهذا فقها می‌گویند نگاه خواستگار با علم بدین که تلذذ حاصل می‌شود مانعی ندارد. البته هدف او باید تحقیق باشد نه تلذذ. ولی غیرخواستگار اگر به منظور تلذذ نخواهد نگاه کند نظرش آلی خواهد بود نه استقلالی. ما فرق بین این دو نوع نظر را در تفسیر آیهٔ ۳۱ سورهٔ نور بیان کردیم و خلاصه این است: کسی که قصد خواستگاری ندارد نباید با چشمان خیره و نگاههای خریداری زن را وارانداز کند و این منافات ندارد که نظر به چهرهٔ زن به طور آلی یعنی به اندازه‌ای که لازمهٔ مخاطبه است جایز باشد.

و ثانیاً در مورد نگاهی که مقدمهٔ خواستگاری است، چنانکه روایات دیگر دلالت دارد و فقها هم فتوا می‌دهند، جواز نظر اختصاص به چهره و دو دست ندارد بلکه نسبت به مطلق زیباییهای زن نیز جایز است. از باب نمونه دو روایت را ذکر می‌کنیم:

> ۱. عَبْدُاللهِ بْنُ سِنانٍ قالَ: قُلْتُ لِاَبی عَبْدِاللهِ عليه‌السلام: اَلرَّجُلُ يُريدُ اَنْ يَتَزَوَّجَ الْمَرْأَةَ أَفَيَنْظُرُ اِلىٰ شَعْرِها؟ فَقالَ: نَعَمْ، اِنَّما يُريدُ اَنْ يَشْتَرِيَها بِاَغْلَى الثَّمَنِ [1].
>
> عبدالله بن سِنان می‌گوید: از حضرت صادق عليه‌السلام پرسیدم وقتی شخص اراده دارد با زنی ازدواج کند آیا جایز است به موی او نگاه کند؟ فرمود: آری، زیرا به گرانبهاترین قیمت خریدار اوست.

یعنی آنچه انسان در زندگی زناشویی مایه می‌گذارد از هر چیز گرانبهاتر است.

---

۱. وسائل ج ۳ / ص ۱۲، تهذیب ج ۷ / ص ۴۳۵

واضح است که مراد مهریّه نیست، زیرا ارزش پولی مهریّه گرانبهاترین قیمت نیست؛ بلکه مقصود این است که می‌خواهد با او زندگی کند و عمر خویش را با او بسر برد.

۲. عَنْ رَجُلٍ عَنْ اَبِی عَبْدِاللهِ علیه السلام قالَ: قُلْتُ لَهُ: أَیَنْظُرُ الرَّجُلُ اِلَی الْمَرْأَةِ یُرِیدُ تَزْوِیجَها فَیَنْظُرُ اِلیٰ شَعْرِها وَ مَحاسِنِها؟ قالَ: لا بَأْسَ بِذٰلِکَ اِذا لَمْ یَکُنْ مُتَلَذِّذاً[1].

مردی از حضرت صادق علیه السلام می‌پرسد: آیا مردی که قصد ازدواج دارد حق دارد به مو و زیباییهای زن مورد نظرش نگاه کند؟ فرمود: اشکالی ندارد مشروط بر اینکه مقصودش التذاذ نباشد.

پس معلوم شد جواز نظر برای خواستگار، اختصاص به چهره و دو دست ندارد.

ثالثاً بحث ما فعلاً در لزوم پوشیدن وجه و کفین است نه در جواز نظر برای مرد. فرضاً روایاتی که دلالت می‌کند که برای خواستگار نظر به چهرهٔ زن مورد نظرش جایز است مفهوم مخالفی داشته باشد که نظر غیرخواستگار بر چهرهٔ زن جایز نیست، دلیل بر عدم جواز نظر مرد بر چهرهٔ زن بیگانه است نه بر وجوب پوشیدن زن وجه و کفین را.

۵. آیهٔ «جِلباب»

دلیل دیگر که می‌توان به آن تمسک جست آیهٔ جلباب است که می‌فرماید: **«یا اَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِاَزْواجِکَ وَ بَناتِکَ وَ نِساءِ الْمُؤْمِنینَ یُدْنینَ عَلَیْهِنَّ مِنْ جَلابیبِهِنَّ...»** ای پیامبر! به همسرانت و دخترانت و همسران مؤمنین بگو که

---

۱. کافی ج ۵ / ص ۳۶۵، وسائل ج ۳ / ص ۱۱

جلبابهای (روسریها) خویش را به خود نزدیک سازند...

این استدلال مبنی بر این است که جملهٔ «نزدیک سازند روسریهای خویش را» کنایه باشد از اینکه با روسریها چهرهٔ خویش را بپوشانند؛ همچنانکه بسیاری از مفسران مانند زمخشری در **کشّاف** و فیض در **صافی** اینچنین تفسیر کرده‌اند.

ولی ما در یکی از فصلهای گذشته تحت عنوان «حریم عفاف» ثابت کردیم این تفسیر هیچ مبنایی ندارد؛ نظر برخی مفسرین دیگر مانند تفسیر **المیزان** را تأیید کردیم. تا آنجا که من الآن به خاطر دارم هیچ فقیهی به این آیه به عنوان یکی از ادلّهٔ وجوب سَتر استناد نجسته است.

شرکت زن در مجامع

ادلّهٔ موافق و مخالف را تا آنجاکه لازم بود ذکر کردیم. از مجموع آنچه گفتیم دو مطلب کاملاً دستگیر شد. یکی اینکه اسلام به اهمیت و ارزش فوق‌العادهٔ پاکی و لزوم قانونی بودن روابط جنسی زن و مرد چه به صورت نظر و چه به صورت لمس و چه به صورت شنیدن و چه به صورت همخوابگی توجه کامل دارد، به هیچ وجه راضی نمی‌شود با هیچ نام و عنوانی خدشه‌ای بر آن وارد شود. اما دنیای امروز این ارزش فوق‌العادهٔ انسانی را نادیده گرفته است و در عین اینکه دودش به چشمش می‌رود نمی‌خواهد به روی خود بیاورد.

جهان امروز به نام «آزادی زن» و صریحتر «آزادی روابط جنسی» روح جوانان را سخت فاسد کرده است. به جای اینکه این آزادی به شکفتن استعدادها کمک کند، به شکل دیگر و به صورت دیگر غیرآنچه در قدیم وجود داشت، نیروها و استعدادهای انسانی را هدر داده است و می‌دهد. زن از کنج خانه بیرون آمده اما به کجا رو آورده است؟ به سینماها، کنار دریاها، حاشیهٔ خیابانها، مجالس شب‌نشینی! زن امروز به نام «آزادی» خانه را خراب کرده بدون اینکه

مدرسه یا جای دیگر را آباد کرده باشد. اگر غلط نکنم آنجا را نیز خراب کرده است.

در اثر این بی‌بند و باری و دور افکندن قیود انسانی، از راندمان تحصیل جوانان کاسته شده، جوانان از تحصیل و مدرسه فراری شده‌اند، جنایتهای عشقی فراوان شده، بازار سینماها رونق گرفته، جیب کارخانه‌داران مولّد لوازم آرایشی پر شده، ارزش رقاصها و رقاصه‌ها و کولیها صد برابر دانشمندان و متفکران و مصلحان اجتماعی شده است. اگر می‌خواهید بدانید چنین هست یا چنین نیست، آنگاه‌که رقاصه‌ای وارد کشور می‌شود با آنگاه‌که دانشمندی نظیر پروفسور برنارد، متخصص معروف پیوند قلب، وارد می‌شود مقایسه کنید و عکس‌العمل جوانان را در هر دو مورد ببینید[1].

مطب دیگر اینکه: اسلام با همهٔ توجهی که به خطر شکسته‌شدن حصار عفاف دارد ـ همان‌طور که روش این آئین پاک خدایی است که یک آئین معتدل و متعادل است و از هر افراط و تفریطی بدور است و امتش را «امت وسط»

---

۱. در تاریخ ۴۸/۳/۲۹ دو هنرپیشهٔ ایتالیایی ـ که به قول خودشان از نظر قانون زن و شوهر نیستند اما از نظر خودشان زن و شوهرند ـ وارد تهران شدند. جوانان، اعمّ از پسر و دختر، استقبال بی‌سابقه‌ای از آنان به عمل آوردند و روزنامه‌ها منعکس کردند. پسران و دختران ایرانی آنچنان فریادهای وحشتناکی به عنوان ابراز احساسات کشیده بودند که دیدن عکسشان در حال فریاد، بیننده را متوحش و متنفر می‌کرد.

«اطلاعات» در روز بعد نوشت: «آلبانو و رومیناپاور (دو هنرپیشهٔ ایتالیایی) در گفتگوی کوتاهی با خبرنگار اطلاعات گفتند: اجتماع بی‌نظیر دختران و پسران تهرانی در برابر در ورودی هتل و تلفنهای متعددی که در ساعت اقامت ما در هتل به ما می‌شود واقعاً کار عادی و روزانه را فلج کرده است. در هیچ‌یک از کشورهای اروپایی و امریکایی که ما تاکنون سفر کرده‌ایم طرفدارانی تا بدین حد علاقه‌مند نداشته‌ایم. خیلی خوشحال خواهیم بود اقامت دو هفته‌ای ما در تهران چند روزی افزایش یابد.»

اگر اینها سقوط اخلاقی و دلیل انحطاط و نشانهٔ بدبختی نسلهای آینده نیست پس چه چیز خواهد بود؟

می‌خواند ـ از جنبه‌های دیگر غافل نمی‌شود. زنان را تا حدودی که منجر به فساد نشود از شرکت در اجتماع نهی نمی‌کند. در بعضی موارد شرکت آنها را واجب می‌کند، مانند حج که بر زن و مرد متساویاً واجب است و حتی شوهر حق ممانعت ندارد، و در بعضی موارد به ترخیص اکتفا می‌کند.

چنانکه می‌دانیم جهاد بر زنان واجب نیست مگر وقتی که شهر و حوزهٔ مسلمین مورد حمله واقع شود و جنبهٔ صددرصد دفاعی به خود بگیرد. در این صورت همان‌طور که فقها فتوا می‌دهند بر زنان نیز واجب می‌شود[۱] ولی در غیر این‌صورت واجب نیست. در عین حال رسول خدا به برخی از زنان اجازه می‌داد که در جنگها برای کمک به سربازان و مجروحین شرکت کنند. قضایای زیادی در تاریخ اسلام در این زمینه هست[۲].

بر زنان واجب نیست که در نماز جمعه شرکت کنند مگر آنکه حضور به هم رسانند. بعد از حضور واجب است شرکت کنند و ترک نکنند[۳].

بر زنان واجب نیست که در نماز عیدین شرکت کنند ولی از شرکت کردن ممنوع نمی‌باشند. برای زنان صاحب هیئت و جمال شرکت در این مجامع مکروه است[۴].

پیغمبر اکرم زنان خود را ـ با قید قرعه ـ با خود به سفر می‌برد. بعضی از اصحاب نیز چنین می‌کردند[۵].

پیغمبر اکرم از زنان بیعت گرفت ولی با آنها مصافحه نکرد، دستور داد

---

۱. رجوع شود به مسالک، اول کتاب جهاد.
۲. رجوع شود به کتب مغازی و سیَر و تواریخ صدر اسلام. ایضاً رجوع شود به **صحیح مسلم** ج ۵ / ص ۱۹۶ ـ ۱۹۷ و **سنن ابوداود** ج ۲ / ص ۱۷ و **جامع ترمذی** ص ۲۴۷.
۳. **وسائل** ج ۱ / ص ۴۵۶
۴. **وسائل** ج ۱ / ص ۴۷۴
۵. **صحیح بخاری** ج ۷ / ص ۴۳. همهٔ مورخین این مطلب را نوشته‌اند.

ظرف آبی آوردند، دست خود را در آن فرو برد و دستور داد زنان دست خویش در آب فرو برند، همین را بیعت شمرد[۱]. عایشه گفت هرگز دست پیغمبر در همهٔ عمر دست یک زن بیگانه را لمس نکرد.

زنان را از تشییع جنازه منع نکرد گو اینکه آن را لازم هم نشمرد. رسول خدا ترجیح داد زنان در تشییع جنازه شرکت نکنند. در عین حال در موارد خاصی شرکت کرده‌اند و احیاناً نماز خوانده‌اند. در روایات ما آمده است که وقتی زینب دختر بزرگ رسول اکرم وفات کرد زهرای مرضیّه سلام‌الله علیها و زنان مسلمانان آمدند و بر وی نماز خواندند[۲]. از نظر روایات شیعه برای زنان جوان شرکت در تشییع جنازه مکروه است. علمای اهل تسنن از اُمّ‌عطیّه نقل کرده‌اند که گفت: رسول اکرم ما را توصیه کرد که در تشییع جنازه شرکت نکنیم ولی منع نفرمود[۳].

اسماء، دختر یزید انصاری، از طرف زنان مسلمان مدینه مأمور شد به نمایندگی آنان نزد رسول خدا برود و پیام گلایه‌آمیز زنان مدینه را به رسول خدا ابلاغ کند و جواب بگیرد.

اسماء وقتی وارد شد که رسول خدا در میان جمع اصحاب بود. گفت:

«پدر و مادرم قربانت. من نمایندهٔ زنانم به سوی تو[۴]. ما زنان می‌گوییم خداوند عزوجل تو را هم بر مردان مبعوث فرمود و هم بر زنان. تو تنها پیامبر مردان نیستی. ما زنان نیز به تو و خدای تو ایمان آوردیم. ما

---

۱. این جریان نیز مورد اتفاق مورخین و مفسرین است. مورخین ضمن وقایع فتح مکه، و مفسرین ذیل آیهٔ ۱۲ از سورهٔ ممتحنه ذکر کرده‌اند. ایضاً کافی ج ۵ / ص ۵۲۶.

۲. وسائل ج ۱ / ص ۱۵۶

۳. صحیح مسلم ج ۳ / ص ۴۷ و صحیح بخاری ج ۲ / ص ۹۴ و سنن ابوداود ج ۲ / ص ۱۸۰

۴. انا وافدة النساء الیک.

زنان در خانه‌های خویش نشسته حاجت جنسی شما مردان را برمی‌آوریم، فرزندان شما را در رحم خویش می‌پرورانیم. اما از آن طرف می‌بینیم وظایف مقدس و کارهای بزرگ و ارجمند و پراجر و باارزش به مردان اختصاص یافته و ما محرومیم.
مردانند که توفیق جمعه و جماعت دارند، به عیادت بیماران می‌روند، در تشییع جنازه شرکت می‌کنند، حج مکرر انجام می‌دهند و از همه بالاتر توفیق جهاد در راه خدا دارند. درصورتی که وقتی یک مرد به حج یا جهاد می‌رود ما زنان هستیم که اموال شما را نگهداری می‌کنیم، برای جامه‌های شما نخریسی می‌کنیم، فرزندان شما را تربیت می‌کنیم. چگونه است که ما در زحمتها شریک شما مردان هستیم اما در وظایف بزرگ و مقدس و کارهای پراجر و پاداش شرکت نداریم و از همهٔ آنها محرومیم؟»

رسول اکرم نگاهی به اصحاب کرد و فرمود:

«آیا تا کنون از زنی سخنی به این خوبی و منطقی بدین رسایی در امور دین شنیده‌اید؟»

یکی از اصحاب گفت:

«خیال نمی‌کنم این سخن از خود این زن باشد.»

رسول خدا به جواب این مرد اعتنا نکرد. رو کرد به اسماء و فرمود:

«ای زن! آنچه می‌گویم درست فهم کن و به زنانی که تو را فرستاده‌اند نیز حالی کن. پنداشتی که هر که مرد شد به واسطهٔ این کارها که برشمردی توفیق اجر و پاداش و فضیلت را می‌یابد و زنان محرومند؟ خیر چنین نیست. زن اگر خوب خانه‌داری و شوهرداری کند، نگذارد محیط پاک خانه با غبار کدورت آلوده شود، اجر و پاداش و فضیلت و توفیقش معادل است با همهٔ آن کارها که مردان انجام می‌دهند.»

اسماء زنی باایمان بود و تقاضای او و زنان همفکرش از عمق ایمانشان برمی‌خاست نه از شهوات برانگیخته‌شده که غالباً امروز می‌بینیم. او و همفکرانش نگران این بودند مبادا وظایفی که به عهدهٔ آنان واگذار شده قدر و قیمتی نداشته باشد و همهٔ وظایف مقدس و قدر و قیمت‌دار به مردان اختصاص یافته باشد. او و همفکرانش تقاضای مساوات زنان و مردان را داشتند، اما در چه؟ در ربودن گوی فضیلت و انجام وظیفهٔ مقدس. چیزی که در مخیّلهٔ آنان هم خطور نمی‌کرد این بود که شهوات فردی را نام «حقوق» نهند و جنجال راه بیندازند.

لهذا وقتی که آن جواب را شنید چهره‌اش از خوشحالی برافروخته شد و با خوشحالی به سوی همفکرانش برگشت[1].

در باب شرکت زنان در این‌گونه موارد، در کتب حدیث روایات ضد و نقیضی وارد شده است. از بعضی از آنها ممنوعیت شدید استفاده می‌شود. اما صاحب **وسائل** که خود محدّث متبحّری است با توجه به مجموع آثار و روایات اسلام می‌گوید:

---

۱. أُسْدُالغابه ج ۵ / ص ۳۹۸ ـ ۳۹۹. این داستان در کتب حدیث و تفسیر نیز نقل شده است.

«از مجموع روایات استفاده می‌شود که برای زنـان رواست کـه بـرای مجالس عزا یا برای انجام حقوق مردم [۱] یا تشییع جنازه بیرون روند و در این مجامع شرکت کنند، هـمچنانکه فـاطمه علیهاالسلام و هـمچنین زنان ائمهٔ اطهار در مثل این موارد شرکت می‌کرده‌اند. پس جمع بین روایات حکم می‌کند که روایات منع را حمل بر کراهت کنیم.» [۲]

پیغمبر اکرم زنان را اجازه می‌داد که به خاطر حاجتی که دارند بیرون روند و کار خویش را انجام دهند. سوده، دختر زمعه، همسر رسول خدا، زنی بلندبالا بود. یک شب با اجازهٔ رسول خدا از خانه به خاطر کاری بیرون آمد. با اینکه شب بود عمربن الخطاب سوده را به خاطر بلندبالایی‌اش شناخت. عمر در این جهت تعصب شدیدی داشت و همواره به پیغمبر توصیه می‌کرد اجازه نـدهد زنـانش بیرون روند. عمر با لحن خشنی به سوده گفت: تـو خـیال کـردی کـه مـا تـو را نشناختیم؟! خیر شناختیم. پس از این در بیرون آمدن خود دقت بیشتری بکن. سوده از همان‌جا مراجعت کرد و ماجرا را به عرض رسول خدا رساند درحالی که رسول خدا مشغول شام خوردن بود و استخوانی در دستش بود. طولی نکشید که حالت وحی بر آن حضرت عارض شد. پس از بازگشت به حالت عادی فرمود:

اِنَّهُ قَدْ اُذِنَ لَكُنَّ أَنْ تَخْرُجْنَ لِحَوائِجِكُنَّ.

---

۱. در بحارالانوار جلد ۱۱ چاپ کمپانی صفحه ۱۱۸ روایتی از کافی از حـضرت مـوسی بـن جعفر علیهماالسلام نقل می‌کند به این مضمون: «کانَ اَبی یَبْعَثُ اُمّی وَ اُمَّ فَرْوَةَ تَقْضِیانِ حُـقوقَ اَهْـلِ الْمَدینَةِ» یعنی پدرم امام صادق مادر من و مادر خودش را می‌فرستاد که حاجات درماندگان مدینه را انجام دهند.

۲. وسائل ج ۱ / ص ۷۲

اجازه داده شد به شما که اگر حاجتی دارید بیرون روید[۱].

آنچنانکه مجموعاً از تواریخ و نقلهای حدیثی برمی‌آید، درمیان صحابهٔ رسول خدا عمربن الخطاب ـ همچنانکه مقتضای طبیعتهایی خشک و خشن از طراز اوست ـ در مورد زنان فوق‌العاده سختگیر و طرفدار خانه‌نشینی کلی آنها بوده است.

جاحظ در **البیان والتبیین** جلد ۲ صفحه ۹۰ و جلد ۳ صفحهٔ ۱۵۵ از عمر نقل می‌کند که:

اَکْثِروا لَهُنَّ مِنْ قَوْلِ «لا» فَاِنَّ «نَعَمْ» لَیُضْریهِنَّ عَلَی الْمَسْأَلَةِ.
بیشتر به زنها «نه» بگویید، زیرا «بلی» آنان را در خواهش جری‌تر می‌کند.

در تفسیر **کشّاف** ذیل آیهٔ ۵۳ سورهٔ احزاب می‌نویسد:

«عمر خیلی علاقه‌مند بود که زنان رسول خدا در پرده باشند و بیرون نروند، زیاد این مطلب را به میان می‌گذاشت. به زنان پیغمبر می‌گفت: اگر اختیار با من بود چشمی شما را نمی‌دید. یک روز بر آنان گذشت و گفت آخر شما با سایر زنان فرق دارید همچنانکه شوهر شما با سایر مردان فرق دارد. بهتر است به پرده در شوید. زینب همسر رسول خدا گفت: پسر خطاب! وحی در خانهٔ ما نازل می‌شود و آنگاه تو نسبت به ما غیرت می‌ورزی و تکلیف معین می‌کنی؟!»

۱. صحیح مسلم ج ۷ / ص ۶ و صحیح بخاری ج ۷ / ص ۴۹ و ج ۸ / ص ۶۶

در **سنن** ابن‌ماجه «بابُ ما جاءَ فِي الْبُكاءِ عَلَى الْمَيِّت» حدیث شمارهٔ ۱۵۸۷ می‌نویسد:

«رسول خدا در تشییع جنازه‌ای شرکت کرد. زنی از کسان متوفّیٰ شرکت کرده بود. عمر بر آن زن نهیب زد. رسول خدا فرمود: ولش کن ای عمر! چشم گریان و دل داغدار و عهد قریب است.»

از این‌گونه جریانها در تاریخ زندگی عمر زیاد یافت می‌شود. حتی نقل کرده‌اند که:

«عاتکه، همسر عمر، دائماً با او برای رفتن به مسجد در کشمکش بود. عمر نمی‌خواست او شرکت کند اما او اصرار داشت شرکت کند. عاتکه نمی‌خواست نهی شوهرش را تمرد کند، عمر هم نمی‌خواست نهی صریح کند، دلش می‌خواست وقتی که در مقابل تقاضای عاتکه سکوت می‌کند عاتکه به مسجد نرود. این بود که در مقابل درخواست عاتکه سکوت می‌کرد و لب از لب نمی‌جنبانید. اما عاتکه می‌گفت به خدا قسم مادامی که صریحاً نهی نکنی خواهم رفت، و می‌رفت.»[1]

در **صحیح** بخاری از ابن‌عباس نقل می‌کند که گفت:

«سخت مایل بودم فرصت مناسبی به چنگ آورم و از عمر بپرسم آن

---

۱. **الحجاب** مودودی صفحهٔ ۳۱۸ نقل از موطّأ مالک

دو زن که در قرآن دربارهٔ آنان آمده است: «**اِنْ تَتوبا اِلَی اللهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلوبُکُما**»[۱] کیانند؟ تا آنکه در سفر حج همراه او شدم. یک روز فرصتی پیش آمد، ضمن اینکه آب وضو روی دستش می‌ریختم گفتم یا امیرالمؤمنین! آن دو زن که خداوند در قرآن به آنها اشاره می‌کند و می‌فرماید: «**اِنْ تَتوبا اِلَی اللهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلوبُکُما**» کدامند؟ گفت: عجب است از تو که چنین پرسشی می‌کنی. آنها عایشه و حفصه می‌باشند. آنگاه خود عمر داستان را اینچنین تفصیل داد:

من و یکی از انصار در قسمت بالای شهر مدینه که با مسجد و مرکز مدینه فاصله داشت منزل داشتیم. من و او با هم قرار گذاشته بودیم به نوبت، یک روز در میان، هر کدام از ما به مسجد و مرکز مدینه برویم و اگر چیز تازه‌ای رخ داده بود به اطلاع دیگری برسانیم.

ما مردم قریش تا در مکه بودیم بر زنان خویش مسلط بودیم[۲] اما مردم مدینه برعکس بودند، زنان آنان بر ایشان تسلط داشتند. تدریجاً اخلاق زنان مدینه در زنان ما اثر کرد. یک روز من به همسرم خشم گرفتم. او برخلاف انتظار جواب مرا پس داد.

گفتم: جواب مرا پس می‌دهی؟! گفت: خبر نداری که زنان پیغمبر رویشان با او باز است و با او یک و دو می‌کنند و گاه یکی از آنان یک روز تمام با پیغمبر قهر می‌کند.

---

۱. تحریم / ۴: «اگر توبه کنید (بجا و لازم است) زیرا دلهای شما منحرف شده است.» این آیه مربوط به دو نفر از زنان رسول اکرم است که رسول خدا یک مطلب سرّی به آنان گفت و آنان مرتکب خطا شدند و فاش کردند.

۲. در روایت دیگری که **صحیح** مسلم، ج ۴ / ص ۱۹۰ نقل می‌کند عمر می‌گوید: «وَاللهِ اِنْ کُنّا فِی الْجاهِلِیَّةِ ما نَعُدُّ لِلنِّساءِ اَمْراً حَتّیٰ اَنْزَلَ اللهُ تَعالیٰ فیهِنَّ ما اَنْزَلَ وَ قَسَمَ لَهُنَّ ما قَسَمَ...» یعنی به خدا ما در جاهلیت برای زنان شأنی قائل نبودیم، تا خداوند (در قرآن) دربارهٔ آنان آیاتی نازل کرد و حقوق و بهره‌هایی برایشان قائل شد.

از شنیدن این سخن سخت ناراحت شدم، گفتم به خدا قسم کسی که با پیغمبر چنین کند بدبخت شده است. فوراً لباس پوشیدم و آمدم به شهر و بر دخترم حفصه وارد شدم، گفتم شنیده‌ام شما گاهی یک روز تمام پیغمبر را ناراحت می‌کنید. گفت: بلی. گفتم: دخترکم! بیچاره شدی. چه اطمینانی داری که خداوند به خاطر پیامبرش بر تو خشم نگیرد؟ دخترکم! از من بشنو: بعد از این نه با پیغمبر تندی کن و نه از او قهر کن. هر چه می‌خواهی به خودم بگو. اگر می‌بینی رقیبت (عایشه) از تو زیباتر است ناراحت نباش.

قضیه گذشت. در آن ایام ما نگران حملهٔ غَسّانیها از جانب شام بودیم: شنیده بودیم آنان آمادهٔ حمله به ما هستند. یک روز که نوبت رفیق انصاری بود و من در خانه بودم، شب هنگام دیدم درِ خانهٔ مرا محکم می‌کوبد و می‌گوید: او در خانه است؟ من سخت در هراس شدم. آمدم بیرون. گفت: حادثهٔ بزرگی رخ داده. گفتم: غسّانیها حمله کردند؟ گفت: نه، از آن بزرگتر. گفتم: چه شده؟ گفت: پیامبر زنان خویش را یکجا ترک گفته است!! گفتم: بیچاره شد حفصه. قبلاً پیش‌بینی می‌کردم و به خود حفصه هم گفتم.

صبح زود لباس پوشیدم و برای نماز صبح به مسجد رفتم و با پیامبر نماز جماعت خواندم. پیامبر بعد از نماز به اتاق مخصوصی که به خودش تعلق داشت رفت و از همه کناره گیری کرد. من به سراغ حفصه رفتم. می‌گریست. گفتم: چرا می‌گریی؟ به تو نگفتم این قدر پیامبر را آزار ندهید؟! خوب، آیا شما را طلاق داد؟ گفت: نمی‌دانم. همین‌قدر می‌دانم از همه کناره گیری کرده است. آمدم به مسجد، نزدیک منبر پیامبر، دیدم گروهی گرد منبر جمع شده می‌گریند. قدری با آنها نشستم. چون خیلی ناراحت بودم رفتم به طرف اتاق

پیغمبر. یک سیاه دم در بود. گفتم به پیغمبر بگو عمر اجازهٔ ورود می‌خواهد. رفت و برگشت و گفت: گفتم اما پیغمبر سکوت کرد.
برگشتم و رفتم میان مردمی که گرد منبر را گرفته بودند. مدتی نشستم. نتوانستم آرام بگیرم. دومرتبه آمدم و به دربان گفتم برای عمر اجازه بگیر. رفت و برگشت و گفت: از پیغمبر برایت اجازه خواستم اما پیغمبر سکوت کرد. برای سومین بار رفتم میان مردمی که گرد منبر جمع بودند و از ناراحتی پیغمبر ناراحت بودند. باز هم نتوانستم آرام بگیرم. نوبت سوم آمدم و به وسیلهٔ آن دربان سیاه اجازهٔ ورود خواستم. غلام رفت و برگشت و گفت باز هم پیغمبر سکوت کرد. مأیوسانه مراجعت کردم. ناگهان فریاد همان دربان سیاه را شنیدم که مرا می‌خواند. گفت: بیا که پیغمبر اجازه داد. وقتی که وارد شدم دیدم پیغمبر بر روی شنها به پهلو خوابیده و بر یک متکا از لیف خرما تکیه کرده سنگریزه‌ها بر جسمش اثر گذاشته است.
سلام کردم. ایستادم و گفتم: یا رسولَ‌الله! می‌گویند همسران خویش را طلاق داده‌ای، راست است؟ گفت: نه. گفتم: الله‌اکبر. همان‌طور که ایستاده بودم شروع کردم به سخن گفتن و مقصودم این بود سر شوخی را باز کنم. گفتم: یا رسول‌الله! ما مردم قریش تا در مکه بودیم بر زنان خویش مسلط بودیم، آمدیم به این شهر و از بخت بد، زنان این شهر بر مردانشان تسلط داشتند. پیامبر از شنیدن این جمله تبسمی کرد. به سخن خودم ادامه دادم و گفتم: من قبلاً به دخترم حفصه گفته بودم که اگر عایشه از تو قشنگتر و محبوبتر است ناراحت نباش. بار دیگر پیغمبر تبسم کرد. چون دیدم تبسم کرد نشستم، به اطراف نگاه کردم، هیچ چیزی در آنجا به چشم نمی‌خورد جز سه تا پوست گوسفند. گفتم: یا رسول‌الله! دعا کن خداوند به امت تو توسعه

عنایت فرماید آنچنانکه فارس و روم غرق در نعمتند. پیغمبر که تکیه کرده بود فوراً نشست، فرمود: اینها دلیل لطف خدا نیست. آنها نعمتهای خویش را در همین دنیا از خدا گرفته‌اند. گفتم: از گفتهٔ خودم پشیمانم. برای من طلب مغفرت کن.

از این پس پیغمبر یک ماه از زنان خویش دوری جست، بدان جهت که رازی را حفصه نزد عایشه آشکار کرده بود (نه بدان جهت که عمر می‌پنداشت که چون زنان پیغمبر زبان‌دراز شده بودند و پیغمبر را ناراحت می‌کردند و پیغمبر در مقابل آنها سکوت می‌کرد). بعد از یک ماه پیغمبر نزد زنان خویش برگشت. آیهٔ تخییر نازل شده بود که هر کدام از همسران رسول خدا از ادامهٔ همسری ناراضی هستند پیغمبر آنها را در نهایت خوشی، با کمک فراوان مالی در کارشان آزاد بگذارد، هر جا می‌خواهند بروند و با هر کس می‌خواهند ازدواج کنند و هر کدام مایلند با همین وضع فقیرانه بسازند به زندگی با پیغمبر ادامه دهند. همهٔ آنها در کمال رضایت گفتند: ما خدا و پیغمبر را انتخاب می‌کنیم و افتخار همسری رسول خدا را از دست نمی‌دهیم.»[۱]

آری این است روش اسلام در میان افراط و تفریط‌ها. همان‌طور که گفتیم اسلام به خطرات ناشی از روابط به اصطلاح آزاد جنسی کاملاً آگاه است. نهایت مراقبت را در برخوردهای زنان و مردان اجنبی دارد. تا حدودی که منجر به حَرَج و فلج نشود طرفدار دور نگه‌داشتن زنان از مردان است.

اسلام در عین اینکه به زنان اجازهٔ شرکت در مساجد را می‌دهد دستور می‌دهد به صورت مختلط نباشد، محلها از یکدیگر جدا باشد. می‌گویند پیغمبر

۱. صحیح بخاری ج ۷ / ص ۳۶ ـ ۳۸ و صحیح مسلم ج ۴ / ص ۱۹۲ ـ ۱۹۴

اکرم در زمان حیات خویش اشاره کرد که در ورودی زنان به مسجد از در ورودی مردان مجزا باشد. روزی اشاره به یکی از درها کرد و فرمود: «لَوْ تَرَکْنا هٰذَا الْبابَ لِلنِّساءِ» یعنی خوب است این در را به بانوان اختصاص بدهیم. بعدها عمر صریحاً نهی کرد که مردان از آن در وارد شوند[۱].

و نیز می‌گویند: پیغمبر اکرم دستور داد که شب هنگام که نماز تمام می‌شود اول زنها بیرون بروند بعد مردها. رسول خدا خوش نمی‌داشت که زن و مرد در حال اختلاط از مسجد بیرون روند، زیرا فتنه‌ها از همین اختلاطها برمی‌خیزد.

رسول خدا برای اینکه برخورد و اصطکاکی رخ ندهد دستور می‌داد مردان از وسط و زنان از کنار کوچه یا خیابان بروند[۲].

یک روز رسول خدا در بیرون مسجد بود. دید مردان و زنان با هم از مسجد بیرون آمدند. به زنها خطاب کرد و فرمود بهتر این است شما صبر کنید آنها بروند. شما از کنار بروید و آنها از وسط[۳].

فقها به همین مناسبت فتوا می‌دهند که اختلاط مردان و زنان مکروه است. مرحوم آیةالله سید محمد کاظم طباطبائی یزدی (قُدِّس سِرُّه) در **عروةالوثقی** فصل اول مسألهٔ ۴۹ می‌گوید:

> یکره اختلاط الرّجال بالنّساء الّا للعجائز.
>
> مختلط شدن مردان و زنان مکروه است مگر در مورد پیرزنان.

راستی اگر کسی بیماردل نباشد تصدیق می‌کند که راه اسلام راه معتدل و

۱. سنن ابوداود، ج ۱ / ص ۱۰۹
۲. کافی ج ۵ / ص ۵۱۸
۳. سنن ابوداود، ج ۲ / ص ۶۵۸

متعادلی است. اسلام در عین اینکه نهایت مراقبت را برای پاکی روابط جنسی به عمل آورده است هیچ‌گونه مانعی برای بروز استعدادهای انسانی زن به وجود نیاورده است بلکه کاری کرده است که اگر این برنامه دور از هر افراط و تفریطی اجرا شود، هم روحیه‌ها سالم می‌ماند و هم روابط خانواده‌ها صمیمی‌تر و جدی‌تر می‌گردد و هم محیط اجتماع برای فعالیت صحیح مرد و زن آماده‌تر می‌شود.

توصیه‌های اخلاقی

در **کافی** برخی روایات بدین مضمون نقل شده که توجه مرد به زمین است و توجه زن به مرد، پس زنان را در حصار خانه قرار دهید.

خود صاحب **کافی** معتقد است که مقصود این است که هرچه زودتر آنها را در حصار ازدواج قرار دهید.

ولی یک عده روایات دیگر وجود دارد که ممکن است آنها را توصیهٔ اخلاقی به مردان نسبت به زنان شمرد که از خطرات تماسهای مردان با زنان آگاه باشند. صاحب **وسائل** این روایات را بر استحباب حمل کرده است. ما قسمت عمدهٔ آنها را ذکر می‌کنیم:

الف. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به فرزندش امام مجتبی چنین توصیه می‌فرماید:

> **وَ اکْفُفْ عَلَیْهِنَّ مِنْ اَبْصارِهِنَّ بِحِجابِکَ اِیّاهُنَّ، فَاِنَّ شِدَّةَ الْحِجابِ اَبْقیٰ عَلَیْهِنَّ، وَ لَیْسَ خُروجُهُنَّ بِاَشَدَّ مِنِ ادْخالِکَ عَلَیْهِنَّ مَنْ لایُوثَقُ بِهِ عَلَیْهِنَّ وَ اِنِ اسْتَطَعْتَ اَنْ لا یَعْرِفْنَ غَیْرَکَ فَافْعَلْ**[1].

---

۱. نهج‌البلاغه، نامهٔ ۳۱، وصیت معروف امیرالمؤمنین به امام حسن

> تا می‌توانی کاری کن که زن تو با مردان بیگانه معاشرت نداشته باشد. هیچ چیز بهتر از خانه زن را حفظ نمی‌کند. همان‌طور که بیرون رفتن آنان از خانه و معاشرت با مردان بیگانه در خارج خانه برایشان مضر و خطرناک است، وارد کردن تو مرد بیگانه را بر او در داخل خانه و اجازهٔ معاشرت در داخل خانه نیز مضر و خطرناک است. اگر بتوانی کاری کنی که جز تو مرد دیگری را نشناسند چنین کن.

این یک توصیهٔ اخلاقی است. علمای اسلام این جمله را به شکل یک توصیهٔ اخلاقی تلقی کرده‌اند. اگر ما بودیم و چنین تعبیراتی، بدون شک آنچه استنباط می‌شد بیش از «توصیهٔ اخلاقی» بود، بلکه بیش از لزوم سَتر وجه و کفین بود، آنچه استنباط می‌شد همان است که ما از آن به حبس زن در خانه تعبیر کرده‌ایم. ولی علت اینکه فقها به مضمون چنین جمله‌ها فتوا نداده‌اند ادلّهٔ قطعی دیگر از آیات و روایات و سیرهٔ معصومین برخلاف مفاد ظاهر این تعبیرات است و به اصطلاح ظاهر این جمله‌ها «مُعْرَضٌ عَنْه» اصحاب است. لهذا این جمله‌ها حمل به توصیهٔ اخلاقی شده است و ارزش اخلاقی دارد نه فقهی.

آنچه فقها از امثال این جمله‌ها استنباط کرده‌اند این است که این‌گونه جمله‌ها ارشاد به حقیقتی روحی و روانی در روابط دو جنس است و شک نیست که حقیقتی را بیان می‌کند. رابطهٔ زن و مرد اجنبی سخت خطرناک است، گِلی است که پیلان بر آن می‌لغزند.

آنچه اسلام لااقل به صورت یک امر اخلاقی توصیه می‌کند این است که تا حد ممکن اجتماع مدنی غیرمختلط باشد.

جامعهٔ امروز زیانهای اجتماع مختلط را به چشم خود می‌بیند. چه لزومی دارد که زنان فعالیتهای خود را به اصطلاح «دوش به دوش» مردان انجام

دهند؟ آیا اگر در دو صف جداگانه انجام دهند نقصی در فعالیت و راندمان کار آنان رخ می‌دهد؟

اثر این دوش به دوشی‌ها این است که هر دو همدوش را از کار بازمی‌دارد و هریک را به جای توجه به‌کار متوجه «همدوش» می‌کند، تا آنجا که غالباً این همدوشیها به هماغوشی منتهی می‌گردد.

ب. حدیثی است از حضرت زهرا علیها السلام. هرچند فقها بدین حدیث استناد نمی‌کنند اما می‌تواند توجیه صحیحی داشته باشد.

خلاصۀ حدیث این است:

> «روزی رسول خدا از مردم پرسیدند: چه چیز برای زن از هر چیز بهتر است؟ کسی نتوانست پاسخ بگوید. حسن بن علی علیه السلام کودک و در مجلس حاضر بود. قصه را برای مادرش زهرا سلام‌الله علیها نقل کرد. زهرا فرمود: از همه چیز بهتر برای زن این است که مرد بیگانه‌ای را نبیند و مرد بیگانه‌ای هم او را نبیند.»[۱]

این حدیث نیز توصیۀ اخلاقی است و ارجحیّت دور بودن زن و مرد را بیان می‌کند. ما قبلاً گفته‌ایم تمام ترخیصهای اسلامی در این زمینه به خاطر جلوگیری از حَرَج و مضیقه است. ارجحیت اخلاقی پوشش، دور بودن زن و مرد، وجود حریم میان آندو در حدود امکان سر جای خود باقی است.

ج. رسول اکرم به علی علیه السلام فرمود: «یا عَلیُّ اَوَّلُ نَظْرَةٍ لَکَ والثّانِیةُ عَلَیْکَ لا لَکَ»[۲] یعنی اولین نگاه مفت تو است، اما نگاه دوم به زیانت می‌باشد نه به

---

۱. وسائل ج ۳ / ص ۹، نقل از کشف‌الغُمَّة

۲. وسائل ج ۳ / ص ۲۴. در سنن ابوداود ج ۱ / ص ۴۹۶ بدین عبارت آمده است: یا عَلیُّ لا ←

سودت.

در اینکه این حدیث در مقام بیان حکم است یا در مقام بیان اثری که طبعاً در نگاه هست اختلاف نظر است. برخی مانند محقق صاحب **شرایع** و علامهٔ حلی گفته‌اند این حدیث متعرّض حکم نظر است. مفاد حدیث این است که نگاه اول جایز است و نگاه دوم حرام. بعضی دیگر گفته‌اند مقصود این است که نگاه عمدی مطلقاً حرام است. نگاه اول از آن نظر جایز است که عمدی نیست.

ولی حقیقت این است که این حدیث در مقام توصیهٔ ترک نظر شهوانی و تلذّذی است که قطعاً حرام است و از محل بحث خارج است. این حدیث می‌خواهد این مطلب را بگوید که انسان چشمش به زنی می‌افتد و احیاناً خوشش می‌آید می‌خواهد بار دوم نگاه کند و لذت ببرد. نوبت اول چون تلذذ غیرعمدی است مانعی ندارد، اما نوبت دوم چون به قصد تلذذ است جایز نیست.

د. امام صادق فرمود: «**اَلنَّظَرُ سَهْمٌ مِنْ سِهامِ اِبْلیسَ مَسْمومٌ وَ کَمْ نَظْرَةٍ اَوْرَثَتْ حَسْرَةً طَویلَةً**»[1] یعنی نگاه کردن تیری است زهرآلود از ناحیهٔ شیطان. چه بسیارند نگاههایی که بعدها حسرتها و تأسفهای طولانی به دنبال خود آورده‌اند.

در حدیث دیگر آمده است: «**زِنَا الْعَیْنَیْنِ النَّظَرُ**»[2] یعنی زنای دو چشم نگاه است.

این دو حدیث نیز ناظر به نگاههای شهوت‌آلود است، و ممکن است توصیهٔ اخلاقی باشد به احتیاط.

← تَتَّبِعِ النَّظْرَةَ بِالنَّظْرَةِ فَاِنَّ لَکَ الْاُولیٰ وَ لَیْسَتْ لَکَ الْآخِرَةُ. در بعضی روایات شیعه نیز که در وسائل نقل شده قریب به همین مضمون آمده است.

۱. وسائل ج ۳ / ص ۲۴

۲. کافی ج ۵ / ص ۵۵۹ و وسائل ج ۳ / ص ۲۴

نه حبس و نه اختلاط

از آنچه مجموعاً بیان شد معلوم گشت آنچه اسلام می‌گوید نه آن چیزی است که مخالفان اسلام، اسلام را بدان متهم می‌کنند، یعنی محبوسیت زن در خانه، و نه نظامی است که دنیای جدید آن را پذیرفته است و عواقب شوم آن را می‌بینند، یعنی اختلاط زن و مرد در مجامع.

حبس کلی زن در خانه، نوعی مجازات بود که به‌طور موقت در اسلام برای زنان بدکار مقرر شد:

وَ اللاّتی یَأْتینَ الْفاحِشَةَ مِنْ نِسائِکُمْ فَاسْتَشْهِدوا عَلَیْهِنَّ اَرْبَعَةً مِنْکُمْ فَاِنْ شَهِدوا فَاَمْسِکوهُنَّ فِی الْبُیوتِ حَتّیٰ یَتَوَفّیٰهُنَّ الْمَوْتُ اَوْ یَجْعَلَ اللهُ لَهُنَّ سَبیلاً[1].

زنانی از شما که مرتکب زنا می‌شوند چهار شاهد بر آنان بگیرید. اگر

---

۱. نساء / ۱۵

چهار شاهد شهادت دادند (به ترتیبی که به تفصیل در سنّت بیان شده و فقه متصدی آن است) آنان را در خانه حبس کنید تا عمرشان به پایان رسد یا خدا راه دیگری برایشان معین کند.

مفسران می‌گویند: مقصود از «راه دیگر» اشاره بدین است که این حکم موقت است و در آینده حکم دیگری برای آنان خواهد آمد. آیه ۲ از سورهٔ نور که حکم زانی و زانیه را بیان کرده است همان است که این آیه با اشاره آن را وعده داده است.

مقصود این است که اسلام با اختلاط مخالف است نه با شرکت زن در مجامع ولو با حفظ حریم.

اسلام می‌گوید: نه حبس و نه اختلاط بلکه حریم. سنت جاری مسلمین از زمان رسول خدا همین بوده است که زنان از شرکت در مجالس و مجامع منع نمی‌شده‌اند ولی همواره اصل «حریم» رعایت شده است. در مساجد و مجامع، حتی در کوچه و معبر، زن با مرد مختلط نبوده است. شرکت مختلط زن و مرد در برخی مجامع، مانند برخی مشاهد مشرّفه که در زمان ما محل ازدحام فوق‌العاده است، برخلاف مرضیّ شارع مقدس اسلام است.

فتواها

تا اینجا ادلّهٔ موافق و مخالف پوشش و نظر و هم روش دقیق و معتدل اسلام در مجموع روابط زنان و مردان طبق مدارک کتاب و سنّت روشن شد و معلوم شد ادلّهٔ مزبور عدم وجوب سَتر وجه و کفین را مدلّل می‌سازد و هم جایزبودن نگاهی را که از روی تلذذ نباشد و ریبه‌ای هم در کار نباشد تقویت می‌کند.

اکنون باید ببینیم فتواها چیست؟ هر کس می خواهد بداند علمای اسلام از صدر اول تاکنون در این دو مسألهٔ مهم چگونه فتوا داده‌اند.

اولاً نظر فقهای اسلام دربارهٔ پوشش وجه و کفین چیست؟ و ثانیاً دربارهٔ نظر چه نظری دارند؟

در اینکه پوشیدن وجه و کفین لازم نیست ظاهراً در میان تمام علمای اسلامی اعمّ از شیعه و سنی اختلافی نیست. فقط یک نفر از علمای اهل تسنن به نام ابوبکر بن عبدالرحمن بن هشام نظر مخالف دارد، آنهم معلوم نیست که نظرش در مورد نماز است یا در مورد نامحرم.

دربارهٔ چهره هیچ‌گونه اختلافی نیست، احیاناً بعضی از علما دربارهٔ دستها تا مچ و یا دربارهٔ پاها تا ساق اختلاف کرده‌اند که آیا جزء استثنا هست یا نیست.

در میان مسائل فقهی شاید کمتر مسأله‌ای اینچنین پیدا شود که این‌گونه مورد اتفاق‌نظر میان علمای اسلام اعم از شیعه و سنی بوده باشد.

پیش از آنکه نقل اقوال کنیم دو مطلب باید ذکر شود: یکی اینکه مسألهٔ پوشش را فقها در دو جا طرح می‌کنند. یکی در باب نماز، از باب اینکه در نماز واجب است که زن تمام بدن خویش را بپوشاند، خواه نامحرمی وجود داشته باشد و یا وجود نداشته باشد. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا وجه و کفین هم در نماز باید پوشیده باشد یا نه؟ دیگر در باب نکاح، به مناسبت بحث از اینکه خواستگار تا چه حدودی حق دارد به زن مورد نظر خود نگاه کند. در اینجا نیز معمولاً یک بحث کلی دربارهٔ پوشش و یا دربارهٔ جواز و عدم جواز نظر می‌شود.

علیهذا از نظر فقه دو نوع «سَتر» داریم: ستر صلاتی، یعنی پوششی که در نماز باید به‌کار برده شود که البته شرایطی دارد از قبیل اینکه پاک باشد، غصبی نباشد و غیره. و ستر غیرصلاتی که در مقابل مردان بیگانه باید رعایت شود و شرایط خاص نماز را ندارد. بعداً خواهیم گفت که ظاهراً اختلافی نیست در اینکه ستر صلاتی و غیرصلاتی از نظر مقدار و حدود پوشش با هم تفاوت ندارند.

مطلب دوم اینکه فقها اصطلاحی دارند، می‌گویند: بدن زن جز چهره و دو دست «عورت» است. ممکن است این تعبیر در نظر بعضیها زننده جلوه کند روی این جهت که بگویند: «عورت» یعنی یک چیز زشت و مستقبح. آیا از نظر فقه اسلامی بدن زن جز چهره و دو دست یک چیز زشت و مستقبح است؟!

پاسخ این است که کلمهٔ «عورت» به معنی یک چیز زشت و قبیح نیست. لهذا به هر امر زشت و قبیحی «عورت» گفته نمی‌شود و متقابلاً کلمهٔ «عورت» در مواردی به‌کار برده می‌شود که هیچ‌گونه مفهوم قبح و زشتی ندارد.

مثلاً در قرآن کریم در داستان غزوهٔ احزاب که اشاره به بهانه‌جویی برخی

ضعیف‌الایمان‌ها می‌کند می‌فرماید: «وَ یَسْتَأْذِنُ فَریقٌ مِنْهُمُ النَّبِیَّ وَ یَقولونَ اِنَّ بُیوتَنا عَوْرَةٌ وَ ما هِیَ بِعَوْرَةٍ اِنْ یُریدونَ اِلّا فِراراً»[۱] یعنی یک دسته از آنان از پیغمبر اجازهٔ مراجعت می‌خواهند و می‌گویند خانه‌هامان بی‌حفاظ است، حصار کافی ندارد و حال آنکه خانه‌هاشان بی‌حفاظ نیست، جز فرار قصدی ندارند.

در اینجا کلمهٔ «عورت» در مورد خانه به اعتبار بی‌حفاظ بودن آن به کار رفته است و بدیهی است که هیچ‌گونه مفهوم قبح و زشتی در اینجا وجود ندارد. در آیهٔ ۵۸ سورهٔ نور که قبلاً تفسیر شد سه وقت خلوت (قبل از نماز صبح، نیمروز، بعد از عشاء) به اعتبار اینکه افراد در این وقت لباسها را از تن بیرون می‌آورند و حفاظی ندارند به نام «سه عورت» خوانده شده است.

صاحب **مجمع‌البیان** که از لحاظ شکافتن معانی لغتها در میان مفسران بی‌نظیر و در میان غیرمفسران کم‌نظیر است در ذیل آیهٔ ۱۳ سورهٔ احزاب آنجا که لغت را معنی می‌کند می‌گوید:

> وَالْعَوْرَةُ کُلُّ شَیْءٍ یُتَخَوَّفُ مِنْهُ فی ثَغْرٍ اَوْ حَرْبٍ. وَ مَکانٌ مُعْوِرٌ وَ دارٌ مُعْوِرَةٌ اِذا لَمْ تَکُنْ حَریزَةً.
>
> عورت به هر چیز آسیب‌پذیر که مورد نگرانی است گفته می‌شود، از قبیل نقاط سرحدی و یا یک امر مربوط به جنگ. مکان مُعوِر و خانهٔ معور یعنی خانه‌ای که استحکام ندارد و آسیب‌پذیر است.

پس معلوم می‌شود این تعبیر فقهی مشتمل بر نوعی تحقیر نمی‌باشد. به زن از آن جهت «عورت» گفته می‌شود که مانند خانه‌ای بی‌حصار است و

---

۱. احزاب / ۱۳

آسیب‌پذیر می‌باشد و باید در حصار پوشش قرار گیرد.

اکنون برویم بر سر نقل اقوال فقها. علاّمه در **تذکرة‌الفقهاء** کتاب الصلاة می‌فرماید:

«جمیع بدن زن عورت است جز چهره، به اجماع جمیع علما در جمیع شهرها جز ابوبکر بن عبدالرحمن بن هشام که تمام بدن زن را عورت دانسته است و سخن او به حکم اجماع مردود است. از نظر علمای ما (شیعه) دو دست تا مچ نیز مانند چهره است و عورت نیست. مالک بن انس و شافعی و اوزاعی و سفیان ثوری در این جهت با علمای شیعه هم‌عقیده‌اند زیرا ابن‌عباس در تفسیر سخن خدا: «**وَلا یُبْدینَ زینَتَهُنَّ اِلّا ما ظَهَرَ مِنْها**» وجه و کفّین را توأماً جزء استثنا شمرده است. اما به عقیدهٔ احمد حنبل و داود ظاهری کفّین باید پوشیده شود. و سخن ابن عباس کافی است در رد سخن آنها.»

علامه بعد سخن خود را دربارهٔ قدمین ادامه می‌دهد که آیا باید پوشیده بماند یا نه؟

چنانکه ملاحظه می‌شود فقهای اسلام در باب ستر صلاتی به آیهٔ سورهٔ نور تمسک می‌کنند که مربوط به نماز نیست، زیرا آنچه در نماز لازم است پوشیده شود همان است که در مقابل نامحرم باید پوشیده شود و شاید اگر بحثی باشد در این است که آیا در نماز، زاید بر آنچه در مقابل نامحرم باید پوشیده شود لازم است پوشیده شود یا نه؟ اما در اینکه آنچه در نماز لازم نیست پوشیده شود در مقابل نامحرم هم لازم نیست پوشیده شود، بحثی نیست.

ابن‌رشد، فقیه و طبیب و فیلسوف معروف اندلسی، در کتاب

بدایةالمجتهد[۱] می‌گوید:

«عقیدهٔ اکثر علما بر این است که بدن زن جز چهره و دو دست تا مچ، عورت است. ابوحنیفه معتقد است که قدمین نیز عورت شمرده نمی‌شود. و ابوبکر بن عبدالرحمن بن هشام معتقد است که تمام بدن زن بلااستثناء عورت است.»

در کتاب **الفقه علی المذاهب الخمسة**[۲] تألیف شیخ جواد مغنیه می‌گوید:

«علمای اسلام اتفاق نظر دارند که بر هر یک از زن و مرد لازم است آنچه را در خارج نماز باید بپوشد در حال نماز هم باید بپوشد. اختلاف در این است که آیا در نماز مقداری زاید بر آنچه در خارج نماز باید پوشیده شود لازم است پوشیده شود یا نه؟ آنچه در زن مورد بحث است این است که آیا وجه و کفین یا مقداری از آنها در نماز لازم است پوشیده شود ـ با آنکه در خارج نماز لازم نیست ـ یا لازم نیست؟ و آنچه در مرد مورد بحث است این است که آیا زیاده بر ما بین ناف و زانو لازم است در نماز پوشیده شود؟»

آنگاه چنین می‌گوید:

«به عقیدهٔ علمای شیعهٔ امامیه بر زن در حال نماز همان‌قدر واجب

---

۱. ج ۱ / ص ۱۱۱
۲. ص ۱۱۳

است بپوشد که در غیر نماز باید از نامحرم بپوشد...»

نقل سخنان علما در این زمینه به طول می‌انجامد. علمای گذشته در کتابهای خود اگر بحث کرده‌اند به همین گونه نظر داده‌اند که گفته شد. معمولاً فقها مسألهٔ پوشش را در باب «صلاة» و مسألهٔ نظر را در باب «نکاح» متعرّض شده‌اند.

عجیب این است که بعضی از بزرگان فقهای معاصر پنداشته‌اند که عقیدهٔ علامه در **تذکره** این است که پوشیدن چهره واجب است[1]، و این اشتباه است. علامه در **تذکره** در مسألهٔ «جواز نظر» با دیگران اختلاف دارد ـ چنانکه خواهیم گفت ـ نه در مسألهٔ پوشش.

اما مسألهٔ جواز و عدم جواز نظر: علامه در **تذکرةالفقهاء** کتاب النکاح می‌گوید:

«نظر مرد به زن یا به واسطهٔ حاجت و ضرورت است (مانند کسی که قصد خواستگاری دارد) یا حاجت و ضرورتی در کار نیست. اگر حاجت و ضرورت در کار نیست نظر به غیر وجه و کفین جایز نیست. اما وجه و کفین، اگر خوف فتنه در کار است نظر به آنها نیز جایز نیست و اگر خوف فتنه در کار نیست به عقیدهٔ شیخ طوسی مانعی ندارد ولی مکروه است. اکثر شافعیه نیز همین عقیده را دارند ولی به عقیدهٔ بعضی از شافعیه نظر به وجه و کفین حرام است.»

---

۱. در **مستمسک العروة**، ج ۵ / ص ۱۹۰ ـ ۱۹۲ آیةالله حکیم پس از آنکه ادلهٔ عدم لزوم پوشش را تقویت می‌کنند می‌فرمایند: «وَ مِنْ ذٰلِکَ یَظْهَرُ ضَعْفُ ما عَنِ التَّذْکِرَةِ مِنَ الْمَنْعِ وَ قَوّاهُ فِی الْجَواهِرِ...». ظاهراً صاحب جواهر نیز نظرش به مسألهٔ نظر است نه وجوب ستر. به هر حال این نسبت به علامه در تذکره قطعاً صحیح نیست.

علامه پس از آنکه ادلهٔ این عده از شافعیه را نقل می‌کند می‌گوید: «به عقیدهٔ من نیز نظر بر وجه و کفین حرام است.»

محقق در **شرایع** می‌گوید: نظر به چهره و دو دست یک بار جایز است و تکرارش جایز نیست. شهید در **لمعه** و علامه در بعضی کتابهایش همین عقیده را انتخاب کرده‌اند.

مجموعاً در باب نظر بر وجه و کفین سه قول است:

الف. ممنوعیت مطلقاً. علامه در **تذکره** و چند نفر معدود دیگر و از آن جمله صاحب **جواهر** این عقیده را انتخاب کرده‌اند.

ب. جواز نظر یک نوبت و ممنوعیت تکرار نظر. محقق در **شرایع** و شهید اول در **لمعه** و علامه در بعضی دیگر از کتبش تابع این نظرند.

ج. جواز مطلقاً. شیخ طوسی، کلینی، صاحب **حدائق**، شیخ انصاری، نراقی در **مستند** و شهید ثانی در **مسالک** این نظر را تأیید می‌کنند. شهید ثانی در **مسالک** این قول را تأیید و ادله‌ای که شافعیه بدان تمسک کرده‌اند و مورد پسند علامه واقع شده است رد می‌کند ولی در آخر می‌گوید: «شک نیست که قول به تحریم، طریق احتیاط و سلامت است.»

تا اینجا عقیدهٔ قدمای علمای اسلام را دربارهٔ پوشش و هم دربارهٔ نظر ذکر کردیم. اما علمای متأخر:

مرحوم آیةالله سید محمد کاظم طباطبائی یزدی در **عروةالوثقی** راجع به مسألهٔ پوشش در غیرنماز می‌گوید:

> «بر زن واجب است تمام بدن خویش را جز وجه و کفین از غیر محارم بپوشد.»[1]

---

۱. عروةالوثقی، کتاب الصلاة، فصل ساتر

دربارهٔ مسألهٔ نظر می‌گوید:

«بر مرد جایز نیست نظر به زن اجنبی، همچنانکه بر زن جایز نیست نظر به مرد اجنبی. جماعتی وجه و کفین را استثنا کرده گفته‌اند مطلقاً نظر بر آنها جایز است. بعضی دیگر گفته‌اند نظر یک بار جایز است و بیش از یک بار جایز نیست. احوط ممنوعیت است مطلقاً.»[1]

اما فقهای متأخر و معاصر غالباً در این دو مسأله از اظهارنظر صریح در رساله‌های عملیّه خودداری کرده‌اند و معمولاً طریق احتیاط می‌پویند.

در میان علمای متأخر و معاصر، حضرت آیة‌الله حکیم دامت برکاته در رسالهٔ **منهاج‌الصالحین** چاپ نهم، کتاب النکاح، مسألهٔ سوم، فتوای صریح دارند و وجه و کفین را صریحاً استثنا می‌کنند. ایشان می‌فرمایند:

«جایز است نظر به کسی که قصد تزویج او را دارد. همچنین جایز است نظر به زنان اهل ذمّه ـ به شرط عدم تلذّذ ـ و همچنین زنان بی‌پرواکه نهی آنها اثر ندارد ـ به شرط عدم تلذّذ ـ و همچنین زنانی که به وجهی محرم می‌باشند. و نظر به غیر اینها حرام است مگر بر چهره و دو دست تا مچ، آنهم به شرط عدم تلذّذ.»

حس احتیاط

بی‌گمان حس احتیاط یکی از موجبات پرهیز از فتوای به جواز نظر و عدم لزوم پوشش است. هر کسی در وجدان خود می‌داند که دو خصیصه یکی در مرد

---

۱. عروة‌الوثقی، کتاب النکاح، مسألهٔ ۳۱

و یکی در زن وجود دارد. در زن علاقهٔ شدید به تبرّج و خودآرایی و خودنمایی، و در مرد هوس چشم‌چرانی و نظربازی. به قول مجلهٔ توفیق: اینکه شعرا زن را به «سرو» تشبیه کرده‌اند نه از جهت اعتدال قامت است بلکه از این جهت است که زن مانند سرو تابستان و زمستان ندارد، زمستان و تابستان برهنه و عریان بیرون می‌آید و از آسیب سرما باکش نیست.

در مورد صفت خودنمایی زنان و خصیصهٔ چشم‌چرانی مردان، ویل دورانت می‌نویسد:

«در میان اعمال انسانی عجیب‌تر از این نیست که مردان پیرانه‌سر به دنبال زنان بیفتند و زنان تا دم گور آمادهٔ معشوق شدن و محبوب بودن باشند. در رفتار انسانی امری پایدارتر و ثابت‌تر از نگاه مردان به زنان نیست. ببین این جانور مکّار چگونه مراقب شکار خویش است در حالی که خود را به خواندن روزنامه مشغول داشته است. گوش به گفتارش فرا دار و ببین که چگونه دربارهٔ صید جاودانی اوست. خیال و تصورش را در نظر آر که چگونه پروانه‌وار به دور شمع می‌چرخد، چرا؟ این امر چگونه صورت می‌گیرد؟ ریشه‌های این میل عمیق در چیست و چه مراحلی را می‌پیماید تا به مرحلهٔ شکوه و جنون فعلی خود می‌رسد؟»

آری این حقیقت را که گفتیم نمی‌توان از نظر دور داشت و از طرفی می‌دانیم که اصل عفاف و تقوا به طور قطع یکی از اصول مسلّم اسلام و از پایه‌های قوانین اجتماع منزلی است.

کتمان یا اظهار؟

روی همین حساب در این مسأله عملاً دو جریان مخالف به وجود آمده است. یکی اینکه صاحبان فتوا در عصر اخیر با مشاهدهٔ اوضاع و احوال موجود سخت در عمق وجدان خود می‌ترسند که فتوا به عدم وجوب سَتر وجه و کفّین و عدم حرمت نظر بر وجه و کفّین بدهند، لهذا طریق سلامت می‌پویند و با یک «اَلْاَحْوَط» خود را نجات می‌دهند.

جریان دوم این است که بعضی دیگر را عقیده این شده که هرچند از نظر حقیقت و واقع، مطلب همین است ولی با ملاحظات عصر و زمان که مردم دنبال بهانه می‌گردند که قیود عفاف را به هر شکل و به هر صورت دور بریزند باید قسمتی از واقعیات را کتمان کرد که موجب بهانه نشود.

درست است که اسلام پوشش چهره و دو دست را واجب نکرده است ولی نباید این را به مردم گفت زیرا با شنیدن این مطلب نه تنها چهره و دستها را نمی‌پوشند، سر و سینه و پاها تا بالای زانو را هم نخواهند پوشید.

اینجاست که فلسفهٔ «کتمان» و محافظه کاری پا به میان می‌نهد. فلسفهٔ

کتمان اختصاص به این مسأله ندارد، عده‌ای نظیر این عقیده را در باب استماع اخبار رادیو و خرید و فروش آن نیز داشتند.

پس از انتشار کتاب **داستان راستان** یکی از علمای خوزستان نامه‌ای به من نوشت. این مرد عالم ضمن اینکه از این کتاب تجلیل کرده آن را بسیار سودمند تشخیص داده بود و اعتراف کرده بود که همهٔ داستانها را با اصل تطبیق کرده درست یافته است پیشنهاد کرده بود که دو تا از داستانها را بردارم زیرا مورد سوءاستفاده واقع می‌شود:

یکی داستان تقسیم کار که مربوط به جریان تقسیم کردن رسول خدا کارهای خانه را میان حضرت امیر علیه‌السلام و حضرت زهرا علیها‌السلام است. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله کارهای بیرون را به علی و کارهای داخلی را به زهرا واگذار می‌کند و حضرت زهرا در نبودن حضرت امیر بعضی از کارهای خارجی آن حضرت را به عهده می‌گیرد.

یکی دیگر داستان «حتی برده‌فروش» که جمله‌ای دارد رسول خدا در مذمت برده‌فروشی.

این مرد عالم به من توصیه کرده بود این دو داستان را در عین اینکه اصل و اساس دارد از آن کتاب بردارم زیرا داستان اولی موجب سوءاستفادهٔ کسانی می‌شود که معتقدند زن می‌تواند از منزل بیرون برود و داستان دوم مورد سوءاستفاده مخالفان بردگی می‌شود.

من منکر این اصل کلی نیستم که احیاناً اگر گفتن حقیقتی سبب انحراف مردم از آن حقیقت بشود نباید گفت، زیرا گفتن برای ارشاد مردم به حقیقت است نه برای اینکه وسیلهٔ دور شدن از حقیقت بشود. البته کتمان حقایق حرام است. قرآن کریم می‌فرماید:

اِنَّ الَّذینَ یَکْتُمونَ ما اَنْزَلْنا مِنَ الْبَیِّناتِ وَ الْهُدیٰ مِنْ بَعْدِ ما بَیَّنّاهُ

لِلنّاسِ فِی الْکِتابِ اُولئِکَ یَلْعَنُهُمُ اللهُ وَ یَلْعَنُهُمُ اللّاعِنونَ[۱].

کسانی که حقایق فرودآمده از جانب ما را پس از آنکه ما گفته و بیان کرده‌ایم کتمان می‌کنند خدا و هر لعنت‌کننده‌ای آنان را لعنت می‌کند.

لحن آیه فوق‌العاده شدید است. قرآن کریم در کمتر موضوعی به اندازهٔ این موضوع با چنین لحن شدید و خشمناکی سخن گفته است.

در عین حال من معتقدم مقصود این است که مردم حقایق را به خاطر منافع خود کتمان نکنند ولی اینکه حقیقت را به خاطر خود حقیقت (و البته در شرایط محدود و موقت و معینی برای فرار از سوءاستفاده) اظهار نکنیم مشمول این آیه نیست. به عبارت دیگر دروغ گفتن حرام است اما راست گفتن همیشه واجب نیست یعنی احیاناً در مواردی باید سکوت کرد.

من معتقدم این‌گونه مصلحت‌اندیشی‌ها اگر بر مبنای مصالح واقعی حقایق باشد نه بر مبنای حفظ منافع افراد و اشخاص و اصناف و طبقات، مانعی ندارد.

اما سخن در این است که مصلحت‌اندیشی‌هایی از قبیل فتوا ندادن به جواز خرید و فروش رادیو یا به عدم وجوب پوشیدن چهره و دو دست آیا یک مصلحت‌اندیشی صحیح و عاقلانه است و نتیجهٔ صحیح می‌دهد یا خیر؟ آیا واقعاً جریان امر این است که طبقه‌ای از زنان چهره و دو دست خود را می‌پوشند و با گفتن این حقیقت چهره و دستها و سپس تمام بدن را عریان خواهند کرد؟ یا جریان امر برعکس است؛ یعنی بسیاری از مردها و زنها خیال می‌کنند که از نظر مذهبی اساس کار این است که چهرهٔ زن گشوده نباشد و وقتی که چهره گشوده شد کار گذشته است (آب که از سر گذشت چه یک نی و چه صد نی) و از طرف

---

۱. بقره / ۱۵۹

دیگر پوشیدن چهره را غیرعملی و از نظر منطق غیرقابل دفاع می‌بینند و هیچ فلسفه و استدلالی هم نمی‌توانند برای آن ذکر کنند، از این‌رو از سر تا پا لخت می‌شوند.

عقیدهٔ بعضی از کارشناسان اجتماعی این است که علت این افراط و بی‌بندوباری توهّمهای غلطی است که اجتماع دربارهٔ حجاب داشته است. علت این بوده که حقایق گفته نشده است. اگر همان‌طور که اسلام خود گفته است گفته می‌شد کار به اینجاها که کشیده است کشیده نمی‌شد. اینجا از آن جاهاست که باید گفت: «از پاپ کاتولیک‌تر نباید بود»، «کاسه از آش گرمتر صحیح نیست».

قرآن کریم در سورهٔ حُجُرات می‌فرماید: «یا اَیُّهَا الَّذینَ اٰمَنوا لا تُقَدِّموا بَیْنَ یَدَیِ اللهِ وَ رَسولِهِ»[1] یعنی ای مؤمنین! از خدا و رسول خدا جلو نیفتید. مقصود از جلو افتادن از خدا و پیغمبر این است که کار دینداری و مقدس‌مآبی را به جایی رسانیم که خدا و رسول نگفته‌اند و بخواهیم از پیغمبر هم جلوتر حرکت کنیم.

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌فرماید:

اِنَّ اللهَ حَدَّدَ حُدوداً فَلا تَعْتَدوها وَ فَرَضَ فَرائِضَ فَلا تَتْرُکوها وَ سَکَتَ عَنْ اَشْیاءَ لَمْ یَسْکُتْ عَنْها نِسْیاناً فَلا تَتَکَلَّفوها[2].

خداوند حدود و مرزهایی قرار داده است، از آنها تجاوز نکنید (محرّماتی قرار داده آنها را نقض نکنید)، و واجبات و فرایضی قرار داده آنها را ترک نکنید، و دربارهٔ بعضی چیزها سکوت کرده است (نه آنها را حرام کرده و نه واجب)، این سکوت از روی فراموشی نبوده است بلکه خواسته است شما در آن موارد آزاد باشید، پس شما خود

---

۱. حجرات / ۱

۲. نهج‌البلاغه، حکمت ۱۰۵

را در آن زمینه‌ها به تکلّف و مشقّت نیندازید و از پیش خود برای خود به نام دین و خدا تکلیف درست نکنید.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی که در **جامع‌الصغیر** نقل کرده است می‌فرماید:

اِنَّ اللهَ یُحِبُّ اَنْ یُؤْتیٰ رُخَصُهُ کَما یَکْرَهُ اَنْ یُؤْتیٰ مَعْصِیَتُهُ.

خداوند همان‌طور که ناخوش می‌دارد آنچه را نهی کرده است مردم انجام دهند دوست دارد آنچه را اجازه داده است و بلامانع شمرده مردم آن را همان‌طور بلامانع تلقی کنند؛ از پیش خود چیزی را که خداوند ممنوع نکرده است ممنوع نشمارند.

این حدیث بدین عبارت نیز نقل شده است:

اِنَّ اللهَ یُحِبُّ اَنْ یُؤْخَذَ بِرُخَصِهِ کَما یُحِبُّ اَنْ یُؤْخَذَ بِعَزائِمِهِ.

خداوند دوست دارد هر چیزی را که مباح قرار داده است و رخصت فرموده مردم آن را مباح شمارند همچنانکه دوست دارد هر چه را نهی کرده است ناروا به شمار آورند.

ممکن است نظر من اشتباه باشد. مکرر گفته‌ام که در این‌گونه مسائل که مسألهٔ فرعی است هر کس باید فتوای مرجع تقلید خود را بخواهد و عمل کند. ولی از نظر آنچه به نام مصلحت‌اندیشی عنوان می‌شود که می‌گویند مصلحت نیست گفته شود هرچند حقیقت باشد، عقیدهٔ من برخلاف این مصلحت‌اندیشی است. من مصلحت را در گفتن حقیقت می‌دانم. آنچه مصلحت

ایجاب می‌کند جز این نیست که باید این خیال را از سر زنان امروز خارج کنیم که می‌گویند حجاب در عصر حاضر غیرعملی است؛ ثابت کنیم که حجاب اسلامی کاملاً منطقی و عملی است.

ثانیاً کوشش کنیم که در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی، بهداشتی، واحدهای اختصاصی برای زنان به وجود آوریم و با فعالیتهای مختلط و واحدهای مختلط که تقلید احمقانه‌ای از اروپاییان است مبارزه کنیم. تنها در این صورت است که زنان شخصیت واقعی خود را بازخواهند یافت و به نام آزادی و مساوات ابزار و بازیچه و احیاناً وسیلهٔ اطفاء شهوت مردان قرار نخواهند گرفت.

دو مسألهٔ دیگر

دو مسألهٔ دیگر در باب معاشرت زن و مرد باقی مانده که بد نیست آنها را نیز بررسی کنیم. یکی مسألهٔ شنیدن صدای زن است و دیگر مسألهٔ دست دادن با اوست.

در مسألهٔ اول ظاهراً مسلّم است که شنیدن صدای زن در صورتی که تلذّذ و ریبه در کار نباشد جایز است. مرحوم آیةالله سید محمد کاظم طباطبائی یزدی در **عروةالوثقی** باب نکاح، فصل اول، مسألهٔ ۳۹ می‌فرماید:

> لا بَأْسَ بِسَماعِ صَوْتِ الْاَجْنَبِيَّةِ ما لَمْ يَكُنْ تَلَذُّذٌ وَ لا رَيبَةٌ مِنْ غَيْرِ فَرْقٍ بَيْنَ الْاَعْمىٰ وَ الْبَصيرِ وَ اِنْ كانَ الْاَحْوَطُ التَّرْكَ فى غَيْرِ مَقامِ الضَّرورَةِ، وَ يَحْرُمُ عَلَيْها اِسْماعُ الصَّوْتِ الَّذى فيهِ تَهْييجٌ لِلسّامِعِ بِتَحْسينِهِ وَ تَرْقيقِهِ. قالَ تَعالىٰ: **فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذى فى قَلْبِهِ مَرَضٌ.**
>
> شنیدن صدای زن در صورتی که تلذذ و ریبه نباشد جایز است ولی

در عین حال مادامی که ضرورتی نیست ترک آن بهتر است. و بر زن حرام است که بخواهد صوت خود را نازک کند و نیکو سازد به‌طوری که تحریک‌آمیز باشد، چنانکه خدای متعال در قرآن خطاب به زنان پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: در حرف زدن صدا را نازک و مهیّج نکنید که موجب طمع بیماردلان گردد.

مسألهٔ جواز استماع صدای زن جزء مسلّمات است و دلیل آن سیرهٔ قطعی بین مسلمین و ضروری بودن و مخصوصاً سیرهٔ قطعی تاریخی رسول خدا و ائمهٔ اطهار است.

علاوه بر این، مفهوم آیهٔ مذکور این است که حرف‌زدنی که در آن کرشمه و ناز به کار نرود جایز است؛ یعنی خود این آیه دلیل بر جواز همسخن شدن زن و مرد اجنبی است.

تنها شهید اول است که در **لمعه** می‌فرماید: «وَ یَحْرُمُ سَماعُ صَوْتِ الْاَجْنَبِیَّةِ» و بعضی از فقهای معاصر احتمال داده‌اند که خطایی از نُسّاخ رخ داده است و مثلاً «لا یَحْرُمُ» را «یَحْرُمُ» نوشته‌اند.

در مورد مسألهٔ دوم شکی نیست که حتی در صورتی که تلذذ و ریبه هم نباشد دست دادن زن و مرد اجنبی جایز نیست مگر اینکه جامه‌ای حائل باشد مانند دستکش. در این مسأله، هم در روایات و هم در فتاوای فقها اتفاق کلمه می‌باشد. در بعضی از روایات علاوه بر اینکه قید شده که مصافحه بدون حائل نباشد، اضافه شده که باید دست را فشار ندهند. مرحوم سید در **عروة‌الوثقی** بعد از مسألهٔ پیش می‌فرماید:

لا یَجوزُ مُصافَحَةُ الْاَجْنَبِیَّةِ. نَعَمْ لا بَأْسَ بِها مِنْ وَراءِ الثَّوْبِ.

دست دادن با زن بیگانه جایز نیست ولی اگر جامه‌ای حائل باشد

مانعی ندارد.

بدیهی است که جایز بودن دست دادن با زن بیگانه در صورت حائل‌بودن جامه یا دستکش، مشروط به این است که تلذذ و ریبه‌ای در کار نباشد، اما اگر تلذذ و ریبه در کار باشد همان‌طور که بعضی از فقهای دیگر در حاشیهٔ **عروة** یادآوری کرده‌اند قطعاً حرام است.

فهرست آیات قرآن کریم

□

فهرست احادیث

□

فهرست اشعار عربی

مصرع اول اشعار	تعداد ابیات	نام سراینده	صفحه
النّفس راغبةٌ اذا رغّبتها	۱	—	۱۰۸
النّفس کالطّفل ان تهمله شبّ علی	۱	بوصیری مصری	۱۰۸
تبدی النّفار دلالاً و هی آنسةٌ	۱	ابن‌العفیف	۶۵

□

فهرست اشعار فارسی

مصرع اول اشعار	تعداد ابیات	نام سراینده	صفحه
آب غالب شد بر آتش از لهیب	۲	مولوی	۶۵، ۶۴
آب که از سر گذشت چه یک نی و چه صد نی	—	—	۲۳۲
چه خوش نازی است ناز خوبرویان	۱	نظامی	۶۵
دل برود چشم چو مایل بود	۱	—	۱۰۷
دو چشم مست تو خوش می‌کشند ناز از هم	—	—	۱۲۴
دیده را فایده آن است که دلبر بیند	—	—	۱۲۴
زیّن للنّاس حق آراسته است	۴	مولوی	۶۴
شب زفاف کم از صبح پادشاهی نیست	—	—	۸۲
صد ملک جان به نیم نظر می‌توان خرید	۱	حافظ	۷۸
فرشته خوی شود آدمی ز کم‌خوردن	۲	سعدی	۱۰۸
مراد هر که بر آری مطیع نفس تو گشت	۱	—	۱۰۹
مشتاقی است مایهٔ مهجوری	—	—	۶۷
نقدها را بود آیا که عیاری گیرند	۲	حافظ	۱۹۵

□

فهرست اسامی اشخاص

□

فهرست اسامی کتب، مقالات و نشریات